

نخسب الحق

و ترجمہ آن

اثر ابن باقہ کوفی

مصحح محمد حبیب اسلامی
ترجمہ سوسن عباسیان

قائم آل محمد
مؤسسہ خیرہ رھروان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا مبدی

ملحق نهج البلاغه

و

ترجمه آن

به روایت:

احمد بن یحیی بن ناچه کوفی

(۴۷۷-۵۵۹ ق)

تصحیح:

محمد جعفر اسلامی

ترجمه:

سوسن عباسیان

مؤسسه خیریه رهروان قائم آل محمد (عج)

سرشناسه : بن یحیی بن ناقة کوفی، احمد، ۴۷۷ - ۵۹۹
عنوان و نام پدیدآور : ملحق نهج البلاغه و ترجمه آن
مشخصات نشر : تهران: سنا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری : ۱۸۰ ص.
شابک : 978-600-5739-68-8
وضعیت فهرست‌نویسی : فبیای مختصر
یادداشت : فهرستنویسی کامل این اثر در نشانی:
http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است
شناسه افزوده : اسلامی، محمدجعفر، ۱۳۲۴ -
شناسه افزوده : عباسیان، سوسن، ۱۳۵۲ -
شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۱۶۷۶۵

ملحق نهج البلاغه و ترجمه آن

به روایت: احمد بن یحیی بن ناقة کوفی

تصحیح: محمدجعفر اسلامی

ترجمه: سوسن عباسیان

ناشر: انتشارات سنا

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۹-۶۸-۸

□ نشانی: تهران - خیابان انقلاب اسلامی - خیابان ۱۲ فروردین - ابتدای خیابان شهید

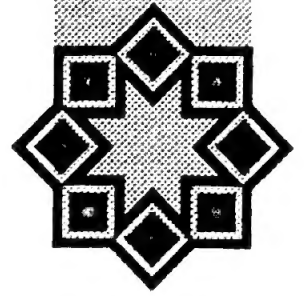
وحید نظری شرقی - پلاک ۱۰۰ - طبقه ۴ تلفن: ۶۶۴۱۹۵۹۵ - نمابر: ۶۶۴۱۹۳۳۷

قیمت:  تومان

تقدیم به:

قائم آل محمد (عج)
و تمام رهروان آن حضرت
و مشتاقان حقیقت و فضیلت
در هر کجای عالم

مؤسسه خیریه رهروان قائم آل محمد (عج)



پیشگفتار

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

از آنجا که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فصیح‌ترین خطیبان است و به قول ابن عباس: «کلام علی، پایین‌تر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است»، لذا در طول تاریخ، عالمان، محدثان و ادیبان بسیاری به تدوین کلمات و خطبات ایشان اقدام کرده‌اند. نخستین کسانی که به این کار پرداخته‌اند، اصحاب خود امام علی علیه السلام در زمان حیات ایشان بوده‌اند؛ مانند حارث اعور همدانی، زید بن وهب جهنی، اصبع بن نباته، مالک اشتر نخعی و... .

تدوین کلمات و خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت ایشان نیز ادامه یافت و بسیاری از محدثان عامه و خاصه به این امر اهتمام ورزیدند؛ از محدثان شیعه می‌توان ابوالمنذر هشام بن محمد بن سائب کلبی (درگذشته ۲۰۴ ق)، مسعدة بن صدقة، سید ابوالقاسم عبدالعظیم حسنی، اسماعیل بن مهران و صالح بن ابی حماد را نام برد، و از محدثان عامه می‌توان به محمد بن عمر واقدی (در گذشته ۲۰۷ ق) و علی بن محمد مدائنی (درگذشته ۲۲۵ ق) اشاره کرد.

همزمان بایستی از «جاحظ» شاعر و ادیب معروف عرب (درگذشته ۲۵۵) نام برد که با تألیف کتاب «صد کلمه حکمت»، گزیده‌ای از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام را به عالم ادب و حکمت اسلام و عرب ارائه کرد و همین امر دو قرن بعد موجب تحریک غیرت «قاضی ناصح‌الدین آمدی» (درگذشته ۵۱۰) گردید که در اعتراض به انتخاب تنها یکصد مورد از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام توسط جاحظ، به تألیف

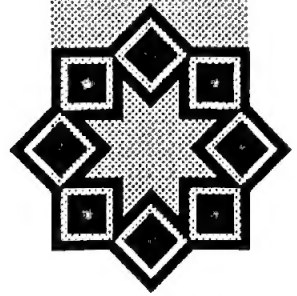
کتاب عظیم «غررالحکم و دررالکلم» با انتخاب قریب یازده هزار کلمه قصار آن حضرت مبادرت ورزید.

در میانه این اتفاقات بزرگ ادبی و حکمی بود که در پایان سده ۴ ق، عالم و ادیب فرزانه، سید شریف رضی، احادیثی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام انتخاب نمود و آن را نهج البلاغه نامید. و از آنجا که نهج البلاغه دارای خطبه‌هایی در غایت فصاحت و بلاغت است، بنابراین، این کتاب، نقطه عطفی برای نوشتن شرح و تفسیر کلام امیرالمؤمنین و نوشتن ملحقات، تزییلات و مستدرکات بر آن شد. قاضی ابویوسف یعقوب بن سلیمان بن داود اسفراینی (در گذشته ۴۸۸ ق) بر نهج البلاغه تزییلی به نام فرائدالحکم و فرائدالکلم من کلام علی بن ابی طالب علیه السلام نوشت و در آن بعضی از کلمات امام علی علیه السلام را که در نهج البلاغه نیامده، وارد کرد. خلف بن عبدالمطلب بن محمد (ملقب به مهدی بن فلاح مشعشعی حویزی) نیز مستدرکی دیگر به نام النهج القویم فی کلام امیرالمؤمنین علیه السلام تدوین کرد و در آن برخی دیگر از روایات امام علی علیه السلام را که در نهج البلاغه نیست، آورد. همچنین علم الهدی (فرزند فیض کاشانی) نیز کتابی با نام معادنالحکمة فی مکاتب اهل البيت علیهم السلام نوشت و او نیز در کتاب خود به برخی از کلمات و توفیعاتی که در نهج البلاغه وجود ندارد، اشاره کرد. عالم دیگری که در این ساحت قلم رانده، محدث ادیب، احمد بن یحیی بن ناقه (۴۷۷ - ۵۵۹ ق) است. وی در میان روایات و خطبات امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطبه‌هایی را انتخاب نموده که در نهج البلاغه نیست. همچنین در ادامه، برخی از وصایای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام و نیز بعضی از اخبار در فضائل اهل بیت علیهم السلام و چندی از ادعیه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نیز ذکر کرده است.

اثر حاضر به نام محلق نهج البلاغه، روایت همین احمد بن یحیی بن ناقه است، که به اهتمام دانشور گرامی، جناب آقای محمدجعفر اسلامی، مورد تصحیح و تحقیق قرار گرفته، و کتابخانه مجلس شورای اسلامی افتخار دارد که این اثر ارزشمند را به مناسبت ماه مبارک رمضان (تیر ۱۳۹۲) منتشر کرده و در اختیار پژوهشگران معارف اسلامی قرار دهد.

در پایان، ضمن سپاسگزاری از مصحح گرامی، از همکاران محترم مرکز پژوهش و انتشارات کتابخانه مجلس که مقدمات تولید و نشر این اثر گرانمایه را فراهم آوردند، تشکر می‌کنیم.

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی



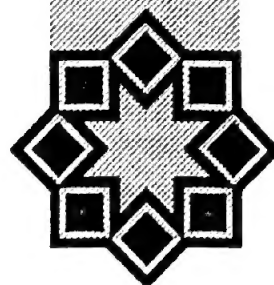
سخن نخست

سلام نام دیگر خداست، نامی برای آشنایی، و برای آشنایی ناگزیریم از نوشتن، از حرف، چرا که حرف، خشت زیرین عالم است، و در بی کلمه گی نه می توان اندیشید نه سخن گفت، که ابزار اندیشه کلمه است. اول کلمه بود و آخر نیز، کلمه کلمه الله شد. کلمه الله، هی العلیا شد و چه زیبا در این هی العلیا علی پنهان است. کلام مولا نیز هی العلیاست کلامی که نهج البلاغه اش می خوانیم و این همه ی آن سخنانی نیست که به یادگار مانده است. چه بسیار خطبه ها، نامه ها و اذکاری که برگ برگ ناخوانده فراموش شده اند و چه بسیارتر آن سخنانی که به آسمان ها برگشته اند. کتابخانه سوزی ها گواه آهی است قد کشیده، اما در این اندیشه سوزی ها ماندند سخنانی که می بایست بمانند.

مؤسسه خیریه رهروان قائم آل محمد آمده است تا با نشر و گسترش فرهنگ ایرانی اسلامی پنجره ای باشد به چشم اندازهای کمتر دیده شده، که «ملحق نهج البلاغه» یکی از آن چشم اندازهاست که جهان تازه ای را پیش روی مخاطب تجسم می بخشد. سخنانی فرازمانی و فرامکانی، و اینکه حق یعنی شنیده شدن همه ی سخنان مولا، سخنانی که این همه سال ماندند تا امروز بهتر شنیده شوند.

در پایان، رهروان ضمن آرزوی موفقیت هرچه بیشتر برای محقق و مصحح ملحق قدردان زحمات سرکار خانم سوسن عباسیان مترجم خوب این اثر است و تأکید می کند متن عربی آن به همت کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۲ نشر یافته است.

با آرزوی روزهایی هرچه روشن تر
مؤسسه خیریه رهروان قائم آل محمد



مقدمه

سپاس خدای جهانیان را و درود و سلام بر والاترین مخلوقاتش، پیامبر اعظم، محمد مصطفی و خاندان پاکش، و لعنت ابدی بر دشمنانشان تا روز قیامت.

و بعد، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام از سخنورترین سخنوران بود و دوست و دشمن بر این امر اعتراف کرده‌اند، ابن عباس در مورد کلام حضرت می‌گوید: «سخنان علی پایین‌تر از کلام خالق و برتر از کلام مخلوق است به جز پیامبر صلی الله علیه و آله» (۱).

از دیرباز دانشمندان به جمع‌آوری سخنان امیرمؤمنان اهتمام ورزیده‌اند، نخستین کسی که اقدام به جمع‌آوری نمود تعدادی از اصحاب حضرت بودند و از جمله آنانند:

- حارث اعور همدانی؛ در کافی آمده است: «به نقل از ابی اسحاق سبیعی که او از حارث نقل نمود: امیرالمؤمنین در خطبه ... سخن راند ...

ابو اسحاق گفت: به حارث گفتم: آیا خطبه را حفظ کردی؟

گفت: آن را نوشتم، سپس آن را از روی نوشته‌هایش برایمان خواند ...» (۲).

- زید بن وهب جهنی در گذشته به سال ۹۶ ه. ق، شیخ در فهرستش می‌گوید: «وی کتاب خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را که بر منابر در روزهای جمعه و اعیاد فرموده بود، دارد، این کتاب از قول ابی منصور جهنی روایت شده است» (۳).

۱- جواهرالمطالب ۱: ۲۹۸.

۲- الکافی: ۱: ۱۴۱ نیز رجوع کنید به: الفهرست شیخ طوسی: ۱۸۱.

۳- الفهرست شیخ طوسی: ۱۳۰ و معالم‌العماء: ۸۶، و نقدالرجال ۲: ۲۹۱ و جامع‌الرواة ۱: ۳۴۴.

اصبغ بن نباته، در گذشته پس از سال صد؛ که وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام را برای پسرش محمد حنفیه نوشت، و کتابش که در آن خطبه «اقلیم و بیان» آورده شده است، گواه بر این امر است، در ابتدای این خطبه، در کتابی که در دست دارید، آمده است: شنیدم که اصبغ بن نباته می‌گوید: کسی از یاران امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام را نمی‌شناسم که بیشتر از من خطبه «وداع» را حفظ کرده باشد، خطبه‌ای که در کوفه به نام «اقلیم و بیان» نیز شناخته می‌شود:

وی (پیامبر) که صلوات خداوند بر او و خاندانش باد، به من سفارش نمود. من بر منبر کوفه خطبه‌ای «روشن» می‌گویم، در آن بعضی از آنچه که برادر و پسرعمویم رسول الله صلی الله علیه و آله بر عهده من قرار داده نقل می‌کنم. پس ای اصبغ، این خطبه‌ی مرا حفظ کن، و آن را با عقل و فهم خویش درک کن. پس بدین منظور آماده شدم و هر کلمه‌ای که امیرالمؤمنین می‌گفت می‌نوشتیم و گروهی از مردم نیز آن را می‌نوشتند نوشته‌های آنها را مقایسه نمودم دیدم هیچ‌یک از آنان بر چیزی که من داشتم نیافزودند.

مالک اشتر؛ نوشته‌هایی از حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، و این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر خطبه اقلیم این کتاب، بر این امر گواه است، چرا که «حضرت فرمود: هرکس همه‌ی آن را می‌خواهد از مالک اشتر نخعی بگیرد زیرا نزد او نوشته شده است، سپس [از منبر] پایین آمد.»

می‌توانیم بگوییم بسیاری از اصحابش دست‌نوشته‌هایی از خطبه‌های حضرت را دارند، چرا که احنف بن قیس از امام علی علیه السلام درخواست نمود نام یاران حضرت امام مهدی عجل الله فرجه را ذکر کند، پس به وی گفت: پدر و مادرم به فدایت آنها را برای ما نام ببر. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او فرمود: «بله بنویسید؛ نخستین آنها ...» و از ابتدای روایت درمی‌یابیم مخاطبان فعل «بنویسید»، صعصعة بن صوحان، سهم بن یمان و عمرو بن حمق خزاعی و مالک اشتر، عمر بن حجر خزاعی و صالح بن ضابی برجمی، می‌باشند زیرا در ابتدای روایت در صحبت راوی آورده شده است «صعصعة بن صوحان و سهم بن یمان و عمرو بن حمق خزاعی، مالک اشتر و عمر بن حجر خزاعی و صالح بن ضابی برجمی به‌سوی او برخاستند و گفتند: ای

امیرالمؤمنین شما با کلام خود قلبهای ما را زنده می‌کنید و بر ایمان ما می‌افزایید». کار نگارش خطبه‌های حضرت امیرالمؤمنین پس از شهادتش تحول یافت، چراکه بسیاری از محدثین عام و خاص به جمع‌آوری و نگارش احادیث امیرمؤمنان روی آوردند و از جمله شیعیانی که به این کار همت گماشتند اینها بودند:

- ابومنذر هشام بن محمد بن سائب کلبی نسابه درگذشته به سال ۲۰۴ هجری قمری؛ کتابی در خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که نجاشی در کتاب رجالش از آن نام برده است. (۱)

مسعود بن صدقه بصری، از یاران امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام، همانگونه که نجاشی در رجال خود از او یاد نموده است. (۲)

سید ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از یاران دو امام عسکری علیهما السلام و درگذشته به سال ۲۵۲ ه. ق که نجاشی درباره وی می‌گوید کتابی در خطبه‌های امیرالمؤمنین دارد. (۳)

اسماعیل بن مهران - از یاران امام رضا علیه السلام - درگذشته قرن سوم، تألیفاتی دارد، از جمله آنها کتاب خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است، این کتاب را علی بن حسن بن فضال از قول وی روایت نموده است. (۴)

صالح بن ابی حماد کتابهایی دارد؛ از جمله آنهاست: کتاب خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام که نجاشی از او یاد نموده و می‌گوید: «وی با امام عسکری علیه السلام دیدار نمود ... کتابهایی دارد از جمله آنهاست کتاب خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام» (۵).

و از عامّه (اهل سنت):

محمد بن عمر واقدی درگذشته به سال ۲۰۷ ه. ق کتاب خطبه‌های امیرالمؤمنین از اوست و شریف رضی بعضی از خطبه‌ها را از دست‌نوشته او نقل

۱- رجال النجاشی: ۲۳۴ و مجله تراثنا: ۲۵.

۲- رجال نجاشی: ۴۱۵.

۳- رجال نجاشی: ۲۴۸ و خلاصه الأقوال: ۲۲۶.

۴- رجال نجاشی: ۲۷.

۵- رجال نجاشی: ۱۹۸.

می‌کند. (۱)

و علی بن محمد مدائنی در گذشته به سال ۲۲۵ هـ. ق ابن ندیم بغدادی از کتابش «خطبه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام)» یاد می‌کند. (۲)

عمرو بن بحر جاحظ در گذشته به سال ۲۵۵ هـ. ق در کتاب معروفش البیان و التبیین در مواردی از خطبه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند.

بدین ترتیب بسیاری از علما و ادیبان و محدثین خطبه‌ها و سخنان و نامه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ذکر می‌کنند. و بسیار جای تأسف دارد که بیشتر این کتابها به دست ما نرسیده است و به علت سوزاندن کتابخانه‌ها و مخازن و همچنین جنگها و پیامدهای آنها و شدت دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) برای محو آثار آنها در طول قرن‌ها، از میان رفته‌اند.

و در پایان قرن چهارم، دانشمند فرزانه سید شریف رضی پا به میدان گذاشت و مجموعه برگزیده‌هایش را از سخنان امیرالمؤمنین، «نهج البلاغه» نام نهاد و از آن روی که در این کتاب خطبه‌های فصیح در نهایت فصاحت آمده است، و از اهمیت بالایی برخوردارند، این کتاب به نقطه آغازینی برای بسیاری از ادیبان برای شرح سخنان امیرالمؤمنین و نگارش آن تبدیل شد.

عبدالله بن اسماعیل بن احمد حلبی «التذیل علی نهج البلاغه» را نوشت، و قاضی ابویوسف یعقوب بن سلیمان بن داود اسفراینی شافعی متوفی به سال ۴۸۸ هـ. ق کتاب «فوائد الحکم و فرائد الکلم من کلام علی بن ابی طالب (علیه السلام)» (۳) را نگاشت و همچنین خلف بن عبدالمطلب بن محمد ملقب به مهدی بن فلاح مشعشی حویزی دست به نگارش «النهج القویم فی کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام)» زد. وی آنچه را که سید شریف رضی در نهج البلاغه نیاورده است، در کتاب خود جمع‌آوری نمود. (۴) و علم الهدی فرزند فیض کاشانی کتابی با نام «معادن الحکمه فی مکاتب اهل البیت (علیهم السلام)» را نوشت که در آن سخنان و توقیعات امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمع‌آوری

۱- الذریعه: ۷: ۱۹۱.

۲- الفهرست ابن ندیم: ۱۱۴.

۳- کشف الظنون ۲: ۱۳۵۳، الذریعه ۱۶: ۳۹، اعیان الشیعه ۸: ۱۳۳.

۴- الذریعه ۲۴: ۴۲۳.

شده است که بعضی از آنها در نهج البلاغه نیامده است.^(۱) و بر همین شیوه دانشمندان معاصر، شیخ محمدباقر محمودی رحمت الله علیه آنچه سید شریف رضی در نهج البلاغه نیاورده را در کتابش «نهج السعاده» جمع آوری نمود. و از گذشتگانی که به این موضوع پرداختند، ادیب محدث احمد بن یحیی بن ناچه است که از نهج البلاغه سید شریف رونوشتی تهیه کرده، بر آن مستدرکی نوشته است و مهمترین خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را آورده است که یا همه و یا بخشی از آنها در نهج البلاغه ذکر نشده است. همچنین وی بعضی از وصیتهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام را آورده است، وی اخباری از فضایل اهل بیت علیهم السلام، و بعضی دعاها و حرزهای نقل شده از امیرالمؤمنین را نیز ذکر کرده است.

ابن ناچه کیست؟

احمد بن یحیی بن احمد بن زید بن ناچه مسلی کوفی^(۲) و مسلی به ضم میم و سکون سین و در آخر آن لام است. که نسبت به مسلیه بن عامر بن عمرو بن عله بن خلد بن مالک بن أدد، و مالک همان مذحج است - قبیله بزرگی که از مذحج است و دانشمندان بسیاری به آن نسبت داده شده‌اند^(۳) - قبیله مسلیه ساکن کوفه شدند و محل آنها را مسلیه نامیدند^(۴). ابن الاثیر جزری می‌گوید: به این محله گروهی نسبت داده می‌شوند که از آن قبیله نیستند، مانند ابوعباس احمد بن یحیی بن ناچه مسلی که در آن محله سکونت داشت.^(۵)

نام وی در الوافی به «ابن الناقد» تغییر داده شده است و المسلی در همان کتاب به «المسکی» و در کتاب بغیة الوعاه به «المسکی» تحریف شده است.^(۶) آن‌گونه که سیره‌نویسان نقل کرده‌اند احمد بن یحیی بن ناچه در سال ۴۷۷ ه. ق به

۱- الذریعه ۲۱: ۱۷۷.

۲- تاریخ الاسلام الذهبی ۳۸: ۲۱۷.

۳- مانند عمر بن شیب مسلی، ویره بن عبدالرحمن مسلی، محمد بن ابی یوسف مسلی و راویان دیگر.

۴- اللباب فی تهذیب الانساب لابن اثیر جزری.

۵- ۲۱۱- ۲۱۲، معجم البلدان حموی ۵: ۱۲۹، تاج العروس زبیدی ۱۹: ۵۳۵.

۶- بغیة الوعاه و عمر کحاله در معجم المؤلفین ۲: ۱۹۹.

دنیا آمده و در سال ۵۵۹ از دنیا رفت. اما ذهبی رأی دیگری دارد و در «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید وی به سال ۵۵۷ وفات یافته است، و در سیره ابن کروس می‌نویسد: در ماه صفر سال ۵۵۷ وفات یافت و در همان سال نیز ابوعباس احمد بن ناچه محدث کوفی وفات یافت»^(۱). ذهبی در تاریخش در ذیل وفیات سال ۵۵۷ هـ. ق می‌نویسد «وی در روز عید فطر در کوفه درگذشت»^(۲).

تمجید علما از وی

ابوعباس احمد بن ناچه در میان علما به علم و فضل شناخته شده بود، ابن اثیر جزری درباره او می‌گوید:

«وی فاضلی شاعر بود، حدیث بسیار می‌دانست و در حدیث کتابی جمع‌آوری کرد»^(۳) و همین سخن را نیز یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد^(۴).

سمعانی درباره وی می‌گوید: «و شیخ ما ابوعباس احمد بن یحیی بن ناچه مسلی در بنی مُسلیه کوفه زندگی می‌کرد وی شیخی فاضل و شاعر بود، با حدیث انسی داشت و احادیث بسیار شنیده بود و کتابی در حدیث جمع‌آوری نموده آن را «الأمثال» نامید»^(۵).

عمادالدین کاتب صاحب «خریده القصر و جریده العصر» سخنی از سماعانی درباره احمد بن ناچه نقل می‌کند:

«شعری از او در تاریخ سماعانی با خطش خواندم ... وی نشان علم است و علامه دهر، و آتش ذکاوت است و عطر خوش دانش، تشنه شنیدن شعرش بودیم و جوی باریکی از دریای بیکرانیش را [بر دیگران] ترجیح می‌دادیم»^(۶). صفدی در وافی می‌نویسد:

۱- سیر اعلام النبلا ۲۰: ۳۹۲-۳۹۳.

۲- تاریخ الاسلام ذهبی ۳۸: ۲۱۷.

۳- اللباب فی تهذیب الانساب ابن اثیر جزری ۳: ۲۱۲.

۴- معجم البلدان حموی ۵: ۱۲۹.

۵- الانساب سماعانی ۵: ۲۹۶.

۶- خریده القصر و جریده العصر ۱: ۲۰۴.

«وی خوش مسلک و راست‌گفتار بود» و نیز عمادالدین کاتب دربارہ او می‌گوید:
«ابن نافع کوفی ابوعباس احمد بن یحیی بن احمد بن زید بن نافع از علمای بالامرتبه حدیث اهل کوفه بود»^(۱)

اعتبار وی نزد علمای علم رجال

پس از آن‌که از بعضی سخنان سیره‌نویسان دربارہ شیخ احمد بن نافع اطلاع یافتید ناگزیر باید از سخنان علما دربارہ وثاقت ایشان نیز آگاهی یابید چراکه سندیت و ستایش او به خاطر صحت احادیثش هم وارد است.

حافظ ابوبکر محمد بن عبدالغنی بغدادی حنبلی معروف به ابن نقطه در کتابش با نام «تکمله الاکمال» وثاقت وی را چنین تأیید می‌کند: «ابوعباس احمد بن یحیی بن نافع مسلی کوفی به نقل از محمد بن علی میمون نرسی و محمد بن عبدالباقی بن مجالد و علی بن محمد بن مسوره و غیر از اینها می‌گوید، وی همراه و ملازم نرسی بود و از وی بهره‌مند گشت، او مورد اعتماد بود، احادیث بسیار جمع‌آوری کرده و آنها را نوشته است. گروهی از بغداد و کوفه دربارہ وی با ما سخن گفتند و در سال ۵۵۹ هـ. ق در ابتدای ماه شوال وفات یافت و تولد وی در ماه رجب به سال ۴۷۷ بوده است»^(۲).

ابوطاهر احمد بن محمد سلفی صاحب کتاب «معجم السفر» در وصف ابن نافع می‌گوید:

«ابن نافع شخص سالخورده‌ای بود که در کوفه به مسلک و منش خیر مشهور، و احادیث صحیح روایت می‌نمود، که ابوحافظ مرا به او رهنمون گشته و مایه بهره‌مندیم از وی شد»^(۳).

ادب و شعر او

احمد بن یحیی بن نافع در نحو هم دستی داشت، در کوفه نحو درس می‌داد و از

۱- خریده القصر و جریده العصر ۱: ۲۰۴.

۲- تکمله الاکمال ۱: ۲۴۲ (باب نافع و نافع).

۳- معجم السفر (حرف یاء) ۱: ۴۴۷.

جمله نحویان کوفی مذهب بود. صفدی در این باره می‌گوید: «او در نحو دستی داشت، وی در کوفه نحو را تدریس کرده و حدیث نقل می‌کرد، و از جمله نحویان به‌شمار می‌آمد، از دانسته‌هایش در علومی سخن می‌گفت و مردم به نقل از او می‌نگاشتند و پس از میانسالی به بغداد وارد شده در آنجا حدیث روایت می‌کرد، وی خوش‌مسلك و راست‌گفتار بود. حافظ جلال‌الدین سیوطی در کتابش «بغیه‌الوعاء» وی را در زمره نحویان یاد می‌کند و مانند صفدی از وی سخن می‌گوید.^(۱)

سیره‌نویسان کتابی با نام «المسائل الکوفیه للمتأدبه الکرخیه» در نحو از وی ذکر می‌کنند که شامل ده مسئله معماگونه نحوی است که به شرح آنها می‌پردازد.^(۲) همچنین وی دستی در شعر داشته است چنانچه ذهبی درباره شعر او می‌گوید: او شعر متوسطی دارد^(۳) از جمله اشعار اوست آنچه که صاحب «الضوء اللامع» نقل نموده، می‌نویسد: و یکی از آنان که قبل از مرگش در رثای خود شعر گفته ابوعباس احمد بن یحیی بن زید بن نافع کوفی است، و فرزندش ابو منصور می‌گوید: ساعتی پیش از وفاتش این شعر را خواند:

و کم شامت بی ان هلکت بزعمه و جاذب سیف عند ذکر وفاتی
ولو علم المسکین ماذا یصیبه من الذل بعدی مات قبل مماتی^(۴)

چه بسا دشمنی که گمان کرده، هلاک گشتم، شادمان شده و شمشیر برگرفته
اظهار شادمانی کرده است، اگر آن مسکین می‌دانست پس از مرگم بر او چه خواهد
گذشت قبل از من می‌مرد.

و عمادالدین کاتب از شاگردش ابی سعد سمعانی بعضی از اشعار او را نقل کرده
و می‌گوید: «از او شعری در کتاب تاریخ سمعانی خواندم که با خط خود نگاشته بود،
او می‌گوید: وی در کوفه درباره خود این شعر را برای ما سرود:

۱- بقیه‌الوعاء للسرفیه ۱: ۳۹۵.

۲- هدیه‌العارفین اسماعیل باه بغدادی ۱: ۸۶ و بینید معجم المؤلفین لعمر کحاله ۲: ۱۹۹ کشف‌الظنون
حامی خلیفه ۲: ۱۶۷۰.

۳- تاریخ الاسلام ذهبی ۳۰: ۲۱۶-۲۱۷.

۴- الضوء اللامع ۱: ۶۶.

فانت المعظم بين الورى
فبالمال ان شئت تفخرا^(۱)

اذا ما انتسبت الى درهم
واما فخرت على معشر

صفدى اين شعر را كامل نقل نموده است:

فانت المعظم و بين الورى
فبالمال ان شئت ان تفخرا
ودع ما سمعت و خذ ما ترى
اذا كان بينهم معسرا
ن من كان ذا جدة او ثرا^(۲)

اذا ما انتسبت الى درهم
واما فخرت على معشر
ولا تُفخَرَنَّ بالعظام الرفات
فذوالعلم عندهم جاهل
فان افاضل هذا الزما

اگر خود را به درهم نسبت دهی در میان خلق بزرگ خواهی بود و با مال خود اگر بخواهی می توانی به مردم فخر فروشی کنی. به استخوانهای پوسیده افتخار مکن و آنچه شنیدی واگذار و آنچه می بینی بگیر. عالم در میان مردم، جاهل است اگر فقیر باشد، چرا که بزرگان دوران آنانی هستند که مال و ثروتی دارند.

استادان احمد بن ناقه

ابو محمد الحسن بن علی بن عبدالعزیز تککی، ابوالقاسم علی بن الحسین ربعی معروف به ابن عربیه، علی بن محمد بن مسوره، محمد بن عبدالباقی بن مجالد بلخی.

اما بزرگ ترین استاد احمد بن ناقه که یار و یاور شاگردش بود و بهره های فراوانی را به او رساند کسی نبود به جز ابوالغنائم محمد بن علی بن میمون نرسی معروف به ابن نرسی. روایت احمد بن ناقه از او در این ملحق ملاحظه می شود.
ابوالبقاء المعمر بن محمد بن علی حبال، هبة الله بن احمد موصلی، و نیز پدر وی، یحیی بن احمد بن زید بن ناقه مسلی.

۱- خریده القصر و جریده العصر ۱: ۲۰۴.

۲- الوافی بالوفیات صفدی ۸: ۱۵۰.

راویانی که از او روایت کرده‌اند

ثابت بن مشرف بن ابی سعد بنّا ابواسعد بن شستان حسن بن دربی، ابوالفرج عبدالرحمن بن شجاع بن حسن بن فضل فقیه حنفی بغدادی، عبدالرشید بن محمد بن عبدالرشید بن ناصر ابومحمد صوفی، عبدالسلام فرزند دانشمند فاضل عبدالله احمد بن بکران، عبدالله بن جعفر بن هبه‌الله بن محمد بن عبدالله شریف، عبدالمحمود بن احمد بن علی، ابوالقاسم علی بن محمد بن حسن بن طیب زهری کوفی، غیداق بن جعفر دیلمی، پسرش؛ ابومنصور محمد بن احمد بن یحیی بن ناچه مسلی، محمد بن هبه‌الله بن حسین بن جزنا ابومنصور تمیمی کوفی، مختص بن عبدالله حبشی ابوالعز خادم مولای قاضی ابوجعفر، ابوسعد سمعانی، نویسنده کتاب انساب، مسمار بن عویس، نصرالله بن محمد بن حسین حائری ابومنصور کوفی معروف به ابن مدلل، ابوالحسن بن المقیر؛ وی آخرین شخصی است که اجازه روایت از او (احمد بن ناچه) را داشته است.

کتابهای ابن ناچه

سیره‌نویسان کتابهایی در زمینه ادبیات و حدیث از او ذکر کرده‌اند، تألیفات احمد بن ناچه فقط منحصر به علوم ادبی یا حدیث نمی‌شود و از جمله کتابهایش که سیره‌نویسان از آنها نام برده‌اند عبارتند از: «کتاب الوصیه»، علامه مجلسی در مورد آن می‌گوید این کتاب به نقل از حسین بن دربی نگاشته شده است:

«از آن جمله کتاب الوصیه تصنیف ابوالعباس احمد بن یحیی بن ناچه کوفی است که حسن بن دربی به نقل از سیدضیاء، و وی نیز به نقل از مصنف روایت کرده‌اند»^(۱).

«کتاب الحذف و الاضمار»، سید بن طاووس در کتاب خویش سعد السعود^(۲) از آن روایت می‌کند و می‌گوید: فصلی در معنای داستان اصحاب کهف و «کذلک بعثناهم» از کتاب «الحذف و الاضمار» نوشته احمد بن ناچه مغربی^(۳) می‌آوریم و

۱- بحار الأنوار ۱۰۴: ۱۱۳.

۲- سعد السعود: ۲۰.

۳- به نظر می‌آید مغربی تصحیفی است که از سوی مؤلف صورت گرفته. و منظور از آن احمد بن ناچه

کسی مطلب مفصلی در مورد این کتاب نمی‌آورد، بلکه سید بن طاووس از آن یاد کرده و تفسیر «کذلک بعثناهم» از جلد دوم این کتاب را نقل می‌کند^(۱).

«المسائل الکوفیه للمتأدبه الکرخیه» که شامل ده مسأله معماگونه نحوی و شرح آنهاست.^(۲)

«الأمثال فی الحدیث»، ابوسعید سمعانی از آن یاد کرده است.^(۳)

و «ملحق نهج البلاغه»، کتابی که در دستان شماست.

اهمیت ملحق نهج البلاغه از زبان ابن ناقه

این ملحق اهمیت بسیاری دارد که پژوهنده دانا درضمن مطالعه متن به آن پی می‌برد. علاوه بر آن که مستدرک کوچکی است بر نهج البلاغه و از نوشتارهای قدیم در این زمینه است اما این باعث نمی‌شود که بعضی از خوبیها و بی‌مثالی مطالبش را ذکر نکنیم. در مورد آنچه به عنوان خطبه «الدره الیتیمه» در توحید خداوند از آن یاد می‌برد، این خطبه در هیچ یک از مصادر حال حاضر حدیث، به اندازه این کتاب ذکر نشده است، آن چنان که علامه تهرانی می‌گوید^(۴)، و از کلام ابن شهر آشوب در المناقب نیز پیدا است این خطبه در زمان وی معروف بوده است، وی می‌گوید: «و از میان آنان خطیبان هستند که وی [حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام] از همه آنان سخنورتر است.

آیا خطبه‌های او را نمی‌بینی خطبه‌هایی مانند:

المقری است که در جای دیگر هم گفته است: در فصلی درباره آنچه از جلد دوم کتاب الحذف والاضمار نوشته احمد بن ناقه المقری، می‌آوریم و طرح این بخش از دیدگاه دیگری است از سطر دهم عین نص اوست. سعد السعود: ۲۲۸.

۱- سعد السعود سید بن طاووس: ۲۲۸ کتابخانه ابن طاووس: ۲۸۴.

۲- هدیه العارفین اسماعیل پاشا بغدادی ۱: ۸۶ و معاجم المؤلفین عمر کحاله ۲: ۱۹۹.

۳- الانساب سمعانی ۵: ۱۹۶.

۴- الدرہ الیتیمه یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است که در نهج البلاغه ذکر شده است. این خطبه را محمد بن علی بن شهر آشوب (در گذشته به سال ۵۸۸) در کتاب المناقب خویش آورده و آن را یکی از معروفترین خطبه‌های آن زمان به‌شمار می‌آورد. ابن شهر آشوب این خطبه را گردآوری نموده و در خطبه اقالیم و خطبه بیان و خطبه موفقه گنجانده است که این خطبه‌ها در حرف خاء، احمد بن یحیی بن بن احمد بن ناقه وارد شده‌اند. الذریعه، طهران ۸: ۱۱۵.

توحید، شفقشقیه، هدایت، ملاحم، لؤلؤه، غراء، قاصعه، افتخار، اشباح، دره یتیمه، اقالیم، وسیله، طالوتیه، قصبیه، نخيله، سلمانیه، ناطقه، دامغه، فاضحه تا نهج البلاغه شریف رضی و همچنین کتاب خطبه‌های امیرالمؤمنین نوشته اسماعیل بن مهران سکونی به نقل از «زید بن وهب»^(۱).

سلمی در تفسیرش از آیه کریمه «و لا یحیطون به علما»^(۲) بعضی از کلمات این خطبه را که دره یتیمه خوانده می‌شود، آورده و قول امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر نموده است: «و چگونه صفات چیزی درک شود درحالی که جهت‌ها او را دربر نمی‌گیرند. و راه‌ها او را به سوی خود نمی‌کشند، و گاه‌ها او را به یکدیگر نمی‌سپارند، و هیچ مخلوقی را به ساحتش راهی نیست، و هیچ شرحی او را آشکار نمی‌سازد، و آدابی او را ادب نمی‌کنند، و اشارات به وی نمی‌رسند، حالی او را فرامی‌گیرد و اندیشه‌ای بر او غلبه نمی‌یابد، صفات او را تشکیل نمی‌دهند و نام‌ها وی را نمی‌آریند، بلکه بوجود آورنده هر موجودی است و خالق هر موصوفی، شکوهمند و والاست»^(۳).

حسن بن علی سقاف بخش دیگری از این خطبه شریف را در کتاب «شرح العقیده الطحاویه» نقل کرده و آن را به بعضی از علما نسبت می‌دهد.

«خداوند حدوث را برای خلق حتمی ساخت زیرا قدمت از آن او است که پاک و منزّه باد، زیرا آن چه که در جسم ظاهر می‌شود نیاز به عرض دارد. و آنچه وحدت وجودش با وسایلی است قدرت آنها او را نگه می‌دارد. کسی که زمانی او را گرد می‌آورد زمانی دیگر پراکنده می‌سازد، و آنکس که دیگری وی را نگه می‌دارد پس نیازمند وی خواهد بود و آنکه خیال بر او غلبه می‌یابد تصور نیز بر آن برتری می‌یابد، و آنکس که به او پناه دهد می‌داند وی کجاست، آنکه جنس دارد با شرایط تغییر می‌یابد، ولی خداوند پاک و منزّه، نه بالاتری بر او برتری می‌یابد و نه پایین‌تری بعد از او قرار می‌گیرد، هیچ مرزی در پیش او قرار نمی‌گیرد و چیزی با او نمی‌گنجد، و هیچ عقبی به او نمی‌رسد. و هیچ پیشی او را محدود نمی‌سازد، هیچ قبلی او را

۱- مناقب آل ابی طالب ۱: ۳۲۵.

۲- طه، ۱۱۰.

۳- تفسیر السلمی ۱: ۳۶.

آشکار نساخته است، و هیچ بعدی او را نفی نمی‌کند و هیچ کلی او را جمع نساخته، هیچ بودنِ او را بود نکرده، و هیچ نیستی او را از میان برنداشته و برای وصف وی هیچ صفتی نیست و فعلش را هیچ علتی، وجودش مدت ندارد، اوضاع آفریده‌هایش بر او تأثیر ندارد. و کارش را درمانی نیست وی با آنان در قدمتش متفاوت است و آنان در حد و نشان با وی متفاوت، اگر بگوییم: چه وقت؟ (می‌گویم) وجود او بر وقت پیشی گرفته و اگر بگوییم هو [گویم] «ها» و «واو» وجود اویند و اگر بگوییم کجا؟ [گویم] وجودش، حروف نشانه‌های اویند و وجودش اثبات خود اوست و معرفتش توحید اوست و توحیدش تشخیص او از مخلوقاتش است، آنچه خیالها تصور می‌کنند او برخلاف آن است پس چگونه در آنچه از او سر می‌زند حلول می‌کند؟ و یا آنچه او بوجود آورده به سوی او باز می‌گردد؟

دیدگان از او کام نمی‌گیرند. و پندارها را به پیشگاهش قراری نیست، نزدیک شدن به او، کرامتی از سوی اوست و دور شدن از او، کوچکی ست، و الایش بدون بالا رفتن است و آمدنش بدون جابجایی، او اول است و آخر، و ظاهر است و باطن، و نزدیک دور، که «لیس کمثله شیء و هو السميع العليم»^(۱) (پایان خطبه)^(۲).

شیخ طبرسی نیز بخشی از این خطبه را ذکر کرده آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می‌دهد وی می‌نویسد: «رهنمون وی آیات اویند، وجودش اثبات اوست و شناختش توحید اوست و توحیدش تمایز او از مخلوقات است، و حکم جدا کردن، جدایی صفت است نه جدایی کناره‌گیری، وی پروردگاری آفریدگار است که نه پروردگاری دارد و نه آفریدگاری. هر آنچه خیال کنی او برخلاف آن است»^(۳).

در چندین منبع بخشهایی از کلام حضرت امیرالمؤمنین را از این خطبه آورده‌اند، از جمله این بخشها، این سخن وی است که می‌فرماید: «شکر او می‌گویم بر این نعمتها، و از او طلب بخشش بیشتری می‌کنم برترین عبادت خداوند، شناخت اوست ...».

سید رضی در نهج البلاغه، در خطبه ۱۸۶ با تفاوتها و افزوده‌های بسیاری، آن را

۱- شوری: ۱۱.

۲- صحیح شرح العقیده الطحاویه: ۲۵۹ - ۲۶۰.

۳- الاحتجاج، الشیخ طبرسی: ۱: ۲۹۹، بحارالانوار ۴: ۲۵۳.

آورده است و در «تحف العقول» چنین آمده است: «خطبه حضرت علیه السلام در اخلاص توحید: براستی بالاترین عبادت خداوند، شناخت اوست ... و در مقام پرسش درباره آن جوابی نیست، این خلاصه‌ای از آن است»^(۱)، و در ارشاد مفید آمده است: «بالاترین عبادت خداوند، شناخت اوست ... و در مقام مقایسه با امور مقایسه شده، دانسته شد که هیچ همانندی ندارد»^(۲)، و فتال نیشابوری در روضه الواعظین بخشی دیگر از خطبه را می‌آورد، و می‌گوید: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با صنع خدا راه به سوی وی یافت می‌شود ... تا آخر خطبه»^(۳) از امام رضا علیه السلام نیز سخنانی در توحید روایت شده است که در حضور مأمون عباسی فرموده بود و متن آن بسیار شبیه متن بخش آخر خطبه دره یتیمه است^(۴)، امام رضا علیه السلام فرمود: بالاترین عبادت خداوند شناخت اوست و سخن خود را ادامه داده می‌فرماید: «و در مقام پرسش درباره او جوابی نیست»^(۵)، همین قدر از سخنان امام رضا علیه السلام با تفاوتی در آخر دره یتیمه وجود دارد، وی می‌فرماید: «و در معنای آن برای خداوند بزرگ، ساختنی وجود ندارد و در جدا ساختن حق از سوی او ظلمی نیست، مگر هنگامی که پروردگار ازلی نخواهد که ستایش شود، و آنکه آغازی ندارد، آغاز شود، خدایی نیست جز خدای والامر تبه بزرگ، دروغ گفتند آنان که غیر از خداوند، خدای دیگر برگزیدند و بسیار گمراه شدند و زبانی آشکار دیدند، و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش باد»^(۶). احتمال آن می‌رود که این افزوده در

۱- تحف العقول: ۶۱-۶۷.

۲- الارشاد مفید: ۱: ۲۲۳.

۳- روضه الواعظین: ۲۰.

۴- احتمال بسیار دارد که قسمت آخر دره یتیمه در خطبه جدید مستقل باشد که در نسخه ما به خطبه دیگر اضافه شده باشد که همان بخش اول دره یتیمه است، و طبرسی در الاحتجاج به روشنی از آن سخن می‌گوید: ۱: ۲۹۸-۲۹۹، وی بخش اول خطبه را این چنین ذکر می‌کند: «امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه دیگری فرمود: رهنمون وی آیات اویند، و وجودش اثبات اوست تا آخر خطبه، و قبل از آن طبرسی می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای دیگر فرمود: بالاترین عبادت خدا شناخت اوست». به روشنی مشخص است که اینها دو خطبه هستند نه یک خطبه و متن سخن گفته طبرسی را تأیید می‌کند که اینها دو خطبه مستقل هستند.

۵- التوحید، الصدوق ۳۴-۴۱، عیون اخبارالرضا علیه السلام ۲: ۱۳۵-۱۳۸، الأمالی، المفید: ۲۵۳-۲۵۷، الأمالی شیخ الطوسی: ۲۲-۲۴.

۶- التوحید، الصدوق: ۳۴-۴۱ عیون اخبارالرضا علیه السلام الصدوق ۲: ۱۳۵-۱۳۸، الأمالی المفید: ۲۵۳-۲۵۷، الأمالی طوسی: ۲۲-۲۴- الاحتجاج ۲: ۱۷۴-۱۷۸ نورالبراهین ۱: ۱۹۵-۲۰۰، بحارالانوار ۴:

سخنان امام رضا علیه السلام توسط راویان از میان افتاده و یا امام رضا علیه السلام در نقل خطبه دره جدش امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفته و بخش یاد شده را در آخر آن افزوده است.

از جمله خطبه‌هایی که احمد بن یحیی بن ناچه در این محلق آورده است و در نهج البلاغه ذکر نشده‌اند، خطبه اقالیم است که ابن شهر آشوب آن را چنین توصیف کرده است: «و در رابطه با خطبه اقالیم، وقایعی را که بعد از هر بیست سال اتفاق می‌افتد بیان می‌کند، از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان سیصد و ده سال، از فتح قسطنطنیه و صقالبه و اندلس، حبشه، نوبه و ترک، کرک، مل، حیسل، تأویل و تاريس، چین و دورترین شهرهای دنیا، همه را توصیف نموده.^(۱)»

و این خطبه نه در نهج البلاغه آمده است نه در مستدرکات آن، علامه تهرانی می‌گوید: «(خطبه الاقالیم: ۹۸۵) خطبه‌ای بزرگ در حماسه‌ها و با انشای امیرالمؤمنین علیه السلام است که سید رضی در نهج البلاغه آن را نیاورده است.

و در مستدرک نهج البلاغه که در عصر ما تألیف شد هم نیامده است، نسخه‌ای از آن فهرست در آستان قدس رضوی آمده و به این امر در فهرست در قسمت نسخ خطی ذکر شده است، که آخرین نسخه از نهج البلاغه به همراه خطبه‌های دیگر است که در نهج البلاغه نیامده است، خطبه‌هایی مانند بیان و دره یتیمه و مونقه که خالی از الف است، و اینها را احمد بن یحیی بن احمد بن ناچه جمع‌آوری نموده است»^(۲).

در اینجا باید توجه خواننده را به یکی بودن دو خطبه اقالیم و بیان جلب نمود، که این خطبه را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه ایراد نمود^(۳)، و أصبغ بن نباته در ابتدای روایت می‌گوید: «در میان اصحاب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام کسی را نمی‌شناسم که خطبه وداع معروف به خطبه اقالیم و بیان کوفه را بهتر از من حفظ کرده باشد ...» این خطبه به سبب بیان فتنه‌های اقالیم مختلف و نام یاران امام

۲۲۷ - ۲۳۰.

۱- مناقب آل ابی طالب ۲: ۱۰۸.

۲- الذریعه تهرانی ۷: ۱۹۸ - ۱۹۹.

۳- پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام دو خطبه با نام بیان دارند، خطبه بیان بصره و بیان کوفه که در این مجموعه می‌بینید، و همان‌طور که حائری آنها را در الزام الناصب نقل می‌کند ۲: ۱۷۸ - ۲۴۲، اما بدانید که متن مجموعه ما با مجموعه حائری بسیار متفاوت است.

زمان علیه السلام در این اقالیم به خطبه اقالیم شناخته شد، و به سبب بیان حماسه‌ها و فتنه‌ها و علائم ظهور، نیز خطبه بیان نامیده شد. افزون بر آنکه به خطبه بیان نامیده شد چون امیرالمؤمنین علیه السلام به یارانش فرمود: «من بر منبر کوفه خطبه مبینه می‌گویم. و خطبه دیگر، که نه در نهج وارد شده است و نه در مستدرکات آن، خطبه بیان است که امام علی بن ابی طالب علیه السلام در بصره ایراد فرموده است و این موضوع پیشتر به نقل از علامه تهرانی در الذریعه ذکر گردید. حائری در «الزام الناصب» خطبه بیان بصره را از دو نسخه ذکر نموده که اختلاف بسیاری با متن موجود در این ملحق دارد. (۱)

خطبه ایراد شده در بصره خطبه بیان نامیده شده است زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام آن را چنین نامیده و مالک‌اشتر می‌گوید: «وی خطبه‌ای بلیغ ایراد نمود پس آن را خطبه بیان نامید».

و از فواید این مجموعه، ذکر خطبه مونقه که خالی از حرف الف است براساس سندی است که همانند آن در مصادر دیگر حدیث وجود ندارد اگرچه برای این خطبه سندهای دیگری هم وجود دارند.

به سبب همین ویژگی‌ها و امتیازهای دیگر که خواننده پژوهنده آنها را خواهد یافت، تصمیم گرفتم این ملحق را پس از تحقیق و تصحیح به صورت کتابی مستقل چاپ کنم و از خداوند توفیق این کار را خواستارم.

نسخه‌های کتاب و روش تحقیق

در تصحیح این ملحق بر سه نسخه خطی ملحق نهج البلاغه تکیه کردیم و این نسخه‌ها عبارتند از:

۱- نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره ۱۸۶۰ با خط نسخ، ۱۶۱ برگ، در هر صفحه ۲۳ سطر و ملحق از برگ ۱۳۵ تا ۱۶۱ است.

نویسنده این نسخه و ملحق، محمد بن محمد بن حسن طویل صفار حلی است، در واسط، وی نگارش نهج را در روز پنج‌شنبه ۱۲ جمادی‌الآخر سال ۷۲۹ ه. ق و

ملحق را در روز چهارشنبه ۱۸ جمادی‌الآخر همان سال به پایان برده است این نسخه دقیق است و متن آن کامل و حرکت‌گذاری شده است و با حرف «ط» به آن اشاره کرده‌ایم.

۲- نسخه کتابخانه مجلس (سنا) در تهران، به شماره ۷۲۳۳، با خط نسخ، ۳۴۴ برگ، در هر صفحه ۱۷ سطر و ملحق از برگ ۲۷۹ تا ۳۴۴ و نویسنده نسخه یعنی نهج، محمد باقر بن ابی‌الفتوح حسینی موسوی شهرستانی، در روز پنج‌شنبه ۱۱ شعبان ۱۰۸۶ ه. ق. خط یکی است پس نویسنده ملحق همان نویسنده نهج است اما تاریخ پایان نوشتن ملحق را ذکر نکرده است، این نسخه دقیق و متن آن کامل و اعراب‌گذاری شده است و آن را با حرف «ش» مشخص کرده‌ایم.

۳- نسخه کتابخانه آیة‌الله‌العظمی بروجردی، به شماره ۱۵۷ و به خط نسخ نوشته شده است، ۲۴۴ برگ در هر صفحه ۱۷ سطر، ملحق از برگ ۲۳۸ تا ۲۴۳ است و بقیه آن پوسیده است. نام نویسنده این نسخه ذکر نشده است، و نهج را از خط شیخ حسن بن یحیی بن کرم، در ماه رمضان سال ۶۴۷ ه. ق رونوشت کرده است.

این نسخه قدیمی‌ترین نسخه در میان این سه است. ولی کامل نیست، زیرا پایین برگه‌های آن پوسیده و مرطوب بوده و ترمیم شده و متن نهج از روی آن تصحیح شده است اما ملحق ابن ناقه همچنان پوسیده و ناقص مانده است و آن را با حرف «ک» مشخص کرده‌ایم.

روش تصحیح

در انتخاب متن، روش تلفیق را برگزیدیم زیرا نسخه‌ای نداشتیم که بتوانیم آن را نسخه اصلی بدانیم، کتاب را طی مراحل و با روشهای ذیل تصحیح نمودیم:

نسخه‌ها را باهم مقایسه نموده و اختلاف آنها را مشخص کردیم و آنچه به نظرمان صحیح آمد در متن و آنچه مورد تردید بود در پاورقی قرار دادیم و آنچه به‌طور قطعی غلط بود نیاوردیم و به آن اشاره‌ای هم نکردیم. بعضی از کلمات توسط نگارنده به غلط ثبت شده بود به آنها در پاورقی اشاره کرده‌ایم و کلمات

درست را جایگزین آنها نموده‌ایم، مانند: «و هیل علیه عفره» و در پاورقی نوشتیم: در «ط» و «ش»: عفره و در کتابهای لغت چنین آمده و سجع آن مناسب است. آیه‌های قرآن کریم را در پرانتزهای گلدار قرار دادیم.

آنچه در میان () دو پرانتز آمده است، تفاوت یا افتادگی مطلب را نشان می‌دهد. آنچه در میان دو کروشه [] قرار می‌گیرد به نقل از ما یا مصدر دیگری است. به جز خطبه‌هایی مانند دره یتیمه که در مصادر حدیث یافت نمی‌شوند، بقیه خطبه و حدیثها را از مصادر حدیث استخراج کردیم. به منظور آسان پیدا کردن مطالب توسط خواننده آنها را موضوع‌بندی کردیم.^(۱)

پس از نگارش

شایان ذکر است که پس از تصحیح کتاب از تصحیح دیگری از این ملحق مطلع شدیم به نام «ملحق‌های نسخه‌ای از نهج البلاغه و بخشی از ابن ناقه». اسعد طیب این ملحق را براساس نسخه خطی کتابخانه قدس رضوی تصحیح نمود، که در مجله میراث حدیث شیعه شماره ۱۴۵، از صفحه ۱۳ تا ۱۱۴ به چاپ رسید. از آنجا که ما به سه نسخه خطی این ملحق دست یافتیم و آنها را تصحیح کردیم، آنچه در دو نسخه در اختیار ما بود در نسخه کتابخانه رضوی وجود نداشت، به علاوه آنکه در نسخه رضوی مطالب بسیاری از خطبه‌ها از میان رفته است، بنابراین کتاب را دیگر بار منتشر کردیم، بر خواننده است که میان هر دو کتاب مقایسه‌ای صورت دهد تا تفاوت برایش آشکار شده و به حقیقت آنچه گفتیم پی ببرد و برکاری که قبل از آن صورت گرفته است خرده نگیرد. و خوانش پایانی ما این است: الحمد لله رب العالمین.



۱- شایان گفتن است در ترجمه فارسی این نوع پاورقی‌های مورد اشاره مصحح محترم حذف شده است.

ملحق نهج البلاغه
و ترجمه آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ

الْخُطْبَةُ الْمَعْرُوفَةُ بِالدَّرَّةِ الْيَتِيمَةِ

مِنْ كَلَامِ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدٌ مُعْتَرِفٌ بِحَمْدِهِ، مِنْ بَحَارِ مَجْدِهِ، بِلِسَانِ الثَّنَاءِ شَاكِرًا، وَلِحُسْنِ آيَاتِهِ ذَاكِرًا، الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ، وَالْخَيْرَ وَالشَّرَّ، وَالنَّفْعَ وَالضَّرَّ، وَالسُّكُونَ وَالْحَرَكَةَ، وَالْأَرْوَاحَ وَالْأَجْسَامَ، وَالذَّكَرَ وَالنَّسِيَّانَ، وَأَلَزَمَ ذَلِكَ كُلَّهُ حَالَ الْحَدَثِ؛ إِذِ الْقَدَمُ لَهُ؛ لِأَنَّ الَّذِي بِالْحَيَاةِ قِوَامُهُ فَالْمَوْتُ يُعْذِمُهُ، وَالَّذِي بِالْجِسْمِ ظُهُورُهُ، فَالْعَرَضُ يَلْزِمُهُ، وَالَّذِي بِالْأَذَاةِ اجْتِمَاعُهُ فَقَوَاهَا تُمَسِّكُهُ، وَالَّذِي يَجْمَعُهُ وَقْتُ يُفَرِّقُهُ وَقْتُ، وَالَّذِي سَبَقَ الْعَدَمَ وَجُودُهُ فَالْخَالِقُ اسْمُهُ جَلَّ جَلَالُهُ، وَالَّذِي يُقِيمُهُ غَيْرُهُ فَالضَّرُورَةُ تَمْسُهُ، وَالَّذِي يَنْقَسِمُ بِالْأَعْضَاءِ يَكْنُفُهُ شَبْحُهُ، وَالَّذِي يَتَشَبَّثُ بِهِ الْوَصْفُ فَحَدُّهُ صِفَتُهُ، وَالَّذِي لَهُ الْعَرَضُ فِي الطُّولِ مِسَاحَتُهُ، وَالَّذِي يَتَحَلَّى فَمِنْ الْحِلْيَةِ نَصِيبُهُ، وَالَّذِي الصِّفَةُ تُحْلِيهِ (فَالْعَجْزُ يَضْحَبُهُ، وَالَّذِي الْمِثَالُ يَعْتَوِرُهُ فَالْعَقْلُ يُبْصِرُهُ، وَالَّذِي الْوَهْمُ يَظْفَرُ بِهِ فَالتَّصْوِيرُ يَرْقُبُهُ، وَالَّذِي يَسْكُنُ جَوًّا يَغِيبُ عَنْهُ جَوٌّ، وَالَّذِي يَزْتَفِقُ بِشَيْءٍ فِيهِ إِلَيْهِ فَاقَّةٌ، وَالَّذِي لَهُ جِسْمٌ وَزْنٌ)، وَالَّذِي يَسْكُنُ يَتَحَرَّكُ، (وَالَّذِي يَتَحَرَّكُ يَسْكُنُ)، وَالَّذِي يَذْكُرُ بِذِكْرِ فَلَهُ النِّسْيَانُ، وَالَّذِي بِالْحُرُوفِ يَقُولُ فَمُضْطَرٌّ، وَالَّذِي بِالْفِكْرِ يَبْدَأُ فَمَشْغُولٌ، وَالَّذِي بِالْمُشَاوَرَةِ يُحَدِّثُ فَنَاقِصٌ، فَتَبَارَكَ اللَّهُ عَنْ كُلِّ مَا ذَكَرْنَاهُ.

خَلَقَهُ لَا يَعْدُو خَلْقَهُ، فَسُبْحَانَ مَنْ الْجِهَاتُ لَا تَضَمُّنُهُ، وَالسُّبُاطُ لَا يَأْخُذُهُ، وَالْأَقَاتُ لَا تُدَاوِلُهُ، وَمَصْنُوعَاتُهُ لَا تُحَاوِلُهُ، وَالْإِشَارَاتُ لَا تُرِيدُهُ، وَالْأَدِلَّةُ لَا تُؤَدِّيهِ، وَالتَّرْجُمَةُ لَا تُخَكِّمُهُ، لَمْ يَلْتَمِسْ بِحَالٍ، وَلَا نَارَعَهُ بَالٌ، وَلَا الذَّاتُ ذَيْتُهُ، وَلَا الْمَلَكُوتُ، وَلَا الصِّفَاتُ أَوْجَدَتْهُ، بَلْ هُوَ مُوجِدُ كُلِّ مُوجُودٍ، وَخَالِقُ كُلِّ صِفَةٍ وَمَوْصُوفٍ، وَعَارِفٍ وَمَعْرُوفٍ.

**به نام خداوند بخشاینده مهربان
بر خدا توکل می‌کنم
خطبه معروف به دره یتیمه
از سخنان امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب که درود خداوند بر او باد**

سپاس از آن خداوند است سپاس آن‌که به سپاسش اعتراف می‌کند، و از دریاها و عظمتش، با زبان تحسین شکر او می‌گوید، و نعمتهای زیبایش را یادآوری می‌کند، او که مرگ را آفرید و زندگی را، و خیر و شر را و سود و زیان را، و ایستایی و حرکت را و جانها و بدن‌ها را و یاد و فراموشی را، و هریک از آنها را به نو شدن ملزم ساخته، زیرا که قدمت از آن اوست، زیرا آن‌که پایاملی‌اش بر زندگی استوار است مرگ او را از میان می‌برد، و کسی که پدیداریش در جسم است عرض بر او لازم می‌آید، و آن‌کس که با واسطه‌ای جمع می‌شود قدرت آن واسطه او را نگه می‌دارد، و آن‌کس که وقتی او را فرامی‌گیرد وقت دیگری پراکنده می‌سازد، و آن‌کس که وجودش بر عدم پیشی گرفته، خالق نام دارد که بزرگ است شکوه و عظمتش، و آن‌کس که دیگری او را بر پای نگاه دارد، به نیاز دچار آید، و آن‌کس که به اندامها تقسیم گردد شبحتش او را در بر می‌گیرد و آن‌که صفت بر او چنگ می‌اندازد و از او جدا نمی‌شود صفت او را محدود می‌سازد، و آن‌که عرض دارد مساحتش در طول اوست، و آن‌که به خود زینت می‌بندد پس از زیور بهره‌ای دارد و آن صفت او را زینت دهد (ناتوانی همراه او خواهد بود، و آن‌که مثال، او را شامل می‌شود پس عقل او را درمی‌یابد، و آن‌که خیال بر او چیره می‌شود تصویر در انتظار اوست [او قابل تصور است])، و آن‌کس که در فضایی می‌زید فضای دیگر از او دور می‌شود، و آن‌کس که با چیزی همراه می‌شود پس او را با آن نیازی است، و آن‌که جسم دارد وزن دارد و آنچه ایستایی دارد، حرکت می‌کند. و (آنچه حرکت می‌کند ایستایی دارد)، آن‌که با یادی به یاد می‌آورد، فراموش می‌کند، و آن‌که به حروف معتقد است، ناچار است و آن‌که با فکر آغاز می‌کند مشغول است و آن‌کس که با مشورت سخن می‌گوید ناقص است، و خداوند پاک و منزّه است از همه آنچه گفتیم.

آفریدگان وی بر قدرت آفرینش او پیشی نمی‌گیرند پاک و منزّه است آن‌که سویها او را دربر نمی‌گیرند، و خواب او را فرامی‌گیرد، و مصیبتها پی‌درپی بر او وارد نمی‌شوند، و آفریدگانش به او نمی‌رسند و علامتها او را نشان نمی‌دهند، و برهانه‌ها (شاهدان) او را نتوانند سنجید، و تفسیرها وی را توصیف نتوانند کرد، به حالی در نمی‌آید، و هیچ خیالی به او نمی‌رسد، و نه ذاتی او را ذات بخشید، و نه دارایی او را صاحب نمود و نه صفات او را بوجود آوردند بلکه او بوجود آورنده هر بوجود آمده‌ای است و خالق هر صفت و موصوفی، و اوست هر شناسنده و شناخته شده.

مَنِ انْتَضَمَ عَلَى صِفَةٍ خَطَرَ بِحَالٍ مَحْسُوسٍ عَلَى بَالٍ، وَ مَنْ أَوَاهُ مَحَلٌّ أَدْرَكَهُ «أَيْنَ»، وَ مَنْ ضَمَّهُ جَوْهَرٌ أَدَاهُ حِينٌ، وَ مَنْ خَامَرَهُ أَمْرٌ أَزَلَّهُ الْقَوْلُ، وَ مَنْ كَانَ لَهُ جِنْسٌ طَالَبَهُ الْكَيْفُ، وَ مَنْ زَالَ فَرْوَالُهُ التَّغْيِيرُ، كُلُّ قَائِمٍ فِي شَيْءٍ فَهُوَ بَعْضُهُ، وَ كُلُّ مُتَبَعٍ خَلْقُهُ، وَ كُلُّ خَلْقٍ غَيْرُهُ، فِعْلُهُ مِنْ غَيْرِ مُبَاشَرَةٍ، وَ تَفْهِيمُهُ مِنْ غَيْرِ مُلَاقَاةٍ، وَ هِدَايَتُهُ مِنْ غَيْرِ إِيْمَاءٍ، وَ كَلَامُهُ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَابٍ.

وَجْهُهُ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ، وَ قَصْدُهُ حَيْثُ أَصَبَتْ، وَ طَرِيقُهُ حَيْثُ (اسْتَقَمَّتْ، مِنْكَ يُفْهِمُكَ، وَ عَنْكَ يُعْلِمُكَ، اِرْتَبَطَ كُلُّ شَيْءٍ بِضِدِّهِ، وَ قَطَعَهُ بِحَدِّهِ. الْفِطْنُ لَا تُبْرِزُهُ، وَ الْمَعْنَى لَا يَبْلُغُهُ. مَا تُخَيَّلُ)، فَالتَّشْبِيهُ لَهُ مُقَارِنٌ، وَ مَا تُؤْهِمُ فَالتَّنْزِيهُ لَهُ مُبَايِنٌ، وَ كُلُّ مَا كَانَ لَهُ سَبَبٌ ظَفَرَ بِهِ الطَّلَبُ، وَ كُلُّ مَا كَانَ لَهُ مَادَّةٌ مَأْعُوهُ، وَ كُلُّ مَا عُوِيَ مَأْلُوهُ، وَ كُلُّ مُؤْهِمٍ مُؤْصُوفٌ.

وَاللَّهُ تَعَالَى فَاتَ الْوَهْمَ نَيْلُهُ، وَ جَاَزَ الْغَايَةَ قَدْرُهُ، وَ الظَّنَّ حَقِيقَتُهُ، وَ الْاِعْتِبَارَ كُنْهُهُ، وَ الْقِيَاسَ عَظَمَتُهُ، وَ التَّشْبِيهَ تَنْزِيهُهُ؛ إِذْ كُلُّ مَشْعُورٍ بِهِ غَيْرُهُ، وَ كُلُّ مَنْظُورٍ لَهُ سِوَاهُ، وَ كُلُّ مَمْتُولٍ خَلْقُهُ، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»، لَا تَضَادَّةُ «مَنْ»، وَ لَا تَوَافِقُهُ «عَنْ»، وَ لَا تِلَاصِقُهُ «إِلَى»، وَ لَا تَعْلُو عَلَيْهِ «عَلَى»، وَ لَا يَصِلُهُ «فَوْقُ»، وَ لَا يَقْطَعُهُ «تَحْتُ»، وَ لَا يُقَابِلُهُ حَدٌّ، وَ لَا يُزَاحِمُهُ «عِنْدُ»، وَ لَا يَحْدُهُ خَلْفٌ، وَ لَا يَحْدُوهُ أَمَامٌ، وَ لَمْ يُظْهِرْهُ «قَبْلُ» وَ لَا «بَعْدُ»، وَ لَمْ يَحْمَعْهُ كُلٌّ، وَ لَمْ يُفَرِّقْهُ بَعْضٌ، وَ لَمْ يُؤَخِّرْهُ «كَانَ»، وَ لَمْ يَقْفِدْهُ «لَيْسَ»، وَ لَمْ تَكْشِفْهُ عَلَانِيَةً، وَ لَا سَتَرَهُ خَفَاءً.

النَّعْتُ لِبَاسٌ مَرْبُوبٌ غَيْرُهُ، وَ صِفُهُ لَا صِفَةَ لَهُ، وَ شَأْنُهُ لَا غَايَةَ لَهُ، وَ كَوْنُهُ لَا أَمَدَ لَهُ، وَ فِعْلُهُ لَا عِلَّةَ لَهُ، لَيْسَ لَهُ دِرَاكٌ، وَ لَا لِغَيْرِهِ هُنَاكَ، لَهُ مِنَ الْأَسْمَاءِ مَعْنَاهَا، وَ مِنَ الْحُرُوفِ مَجْرَاهَا؛ إِذِ الْحُرُوفُ مُبْدَعَةٌ، وَ الْأَنْفَاسُ مَصْنُوعَةٌ، وَ الْعُقُولُ مَوْضُوعَةٌ، وَ الْأَفْهَامُ مَفْطُورَةٌ، وَ الْأَلَاتُ (مُبَرَّزَةٌ).

ضَمِنَ الدَّهْرُ غَايَتَهُ، وَ الْحَدَّ نِهَائِيَّتَهُ، تَفَرُّقُهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ. غَايَتُهُ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَيْفَ تَكُونُ لَهُ غَايَةٌ وَ الْغَايَةُ مِنْ صُنْعِهِ؟! وَ الصِّفَةُ عَلَى نَفْسِهَا تَدُلُّ، وَ فِي مِثْلِهَا تَحُلُّ؟!!

هر آن‌که به صفتی استوار گردد به وضعی محسوس بر ذهنی وارد می‌شود، و هر آن‌کس «جانی» به وی پناهی دهد، (کجا؟) او را دربرمی‌گیرد. و آن‌کس که جوهری او را دربرگرفت زمانی او را کامل می‌کند، و آن‌که امری درونش را فراگیرد، در سخنش برآید، و آن‌که جنسی داشته باشد چگونگی از وی طلب می‌کند، و آن‌کس تحول یابد، نهایت او با تغییر است، هر قائم به شیئی دیگری، جزئی از آن است، و هر دارنده اجزائی را او آفریده است، و هر آفریده‌ای غیر از او، غیر مستقیم کار اوست، و نیز تفهیم او بدون هیچ برخوردی و هدایت او بدون اشاره‌ای و سخن او بدون هیچ کمکی صورت پذیرد.

ذات خداوند همان جاست که تو روی می‌کنی، و قصد او همان است که تو به سمت آنجا می‌روی، و راهش همان است که در آن (استوار گشتی، از خودت تو را می‌فهماند، و از تو آگاهی می‌سازد، هر چیز با ضدش مرتبط است و آن را با حدود خود قطع می‌کند و ذهنهای هوشیار او را آشکار نمی‌سازند، و معنی به او نمی‌رسد، هر قدر که تصور شود، تشبیه برای او وسیله مقایسه است. و آنچه درباره‌ی وی تصور می‌شود با تنزیه، [از حقیقت] مشخص می‌گردد، و آنچه وی سبب آن است با طلب بدست می‌آید، هر آنچه که ماده داشته باشد، به آفتی دچار آید، و هر آنچه به آفتی دچار آید سرگردان است، و هر آنچه در تصور آید، در وصف آید.

خداوند متعال، رسیدن به او از خیال برنیاید، و اندازه‌اش از نهایت فزون است، و گمان به حقیقت او نرسد و اندیشه به ذاتش پی نبرد، و عظمتش به قیاس نیاید، و تنزیهش از تشبیه برون است، هر آنچه قابل احساس باشد غیر از اوست، و هر آنچه دیده می‌شود برای او و غیر از اوست.

هر آنچه موجود است و حاضر، آفریده اوست (هیچ چیز مانند او نیست و اوست شنوای بینا) (آیه ۱۱ / شوری) «کس» ضد و رقیب او نیست و هیچ‌کس و هیچ‌چیز «درباره» چیزی هم‌رأی او نیست و «به» در کنار او نآید [چیزی به او اضافه نمی‌شود] و «بر» بر او برتری نمی‌یابد، «بالایی» به او نمی‌رسد، و «زیری» او را قطع نمی‌کند، مرزی رویاروی او نیست، و هیچ «نزد» ی عرصه را بر وی تنگ نمی‌سازد، و هیچ «عقب» ی او را محدود نمی‌کند و هیچ «پیشاپیشی» جلوی او قرار نگیرد، نه «قبلی» او را آشکار می‌سازد و نه «بعد» ی، نه «کل» ی او را جمع می‌کند، و نه «بعضی» او را جدا می‌سازد، «بود» ی او را به عقب نمی‌برد، و «نیست» ی او را از میان بر نمی‌دارد، و هیچ «آشکاری» او را آشکار نمی‌سازد و هیچ «پنهانی» او را پنهان.

توصیف لباس آفریدگان است. توصیف او آن است که صفتی برای او نیست، و رفعت منزلتش را نهایی نیست، و وجودش مدت ندارد و فعل او را علتی نیست، برای او پیشی گیرنده‌ای نیست و برای عزتش پرده‌داری و برای کسی غیر از او چنین رفعتی نیست، او را از اسماء، معانی آنهاست و از حروف راهها و احوال، زیرا که حروف ساخته شده‌اند و روشها ساختگی و عقلها وضع شده‌اند، و درک‌ها ابتدایی و ساز و کارها پدیدارند، غایت او هر نهایی را دربرمی‌گیرد و نهایتش هر حدی را، میان او و آفریده‌هایش جدایی است، هدفش شناخت اوست. و چگونه او را نهایی باشد که نهایت‌ها همه ساخته اوست؟ صفت بر خود رهنمون می‌شود و بر همانند خود وارد می‌شود.

وَلَا تُلْهِهِ الْأَمْالُ، وَلَا تَحُلُّ بِهِ الْأَشْغَالُ، وَلَا يُذَمُّ بِذَمِيمٍ، وَلَا يَذَمُّ بِذَمِيمٍ، وَلَا يُعَابُ بِمَعِيبٍ. خَلَقَ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ، لَيْسَ يُسْقِطُهُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا؛ لِأَنَّ الَّذِي تَرْفَعُهُ حَالٌ تُسْقِطُهُ حَالٌ، وَالَّذِي مِنَ الْعَافِيَةِ صَحَّتُهُ فَمِنَ السَّقَمِ عِلَّتُهُ، لَا يُقَارَنُ الْأَضْدَادُ إِلَّا أَضْدَادُ مُبَرَّؤٍ مِثْلَهَا؛ أَضْدَادُ مَخْلُوقَةٍ، قَدْ تَنَزَّاهُ عَنْ ذَلِكَ؛ إِذَا الْأَحْوَالُ مِنْ خَلْقِهِ، وَالْأَقْطَارُ مِنْ صُنْعِهِ، لَيْسَ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ مِزَاجٌ، وَلَا فِي فِعْلِهِ بِهِمْ عِلَاجٌ.

مَنْ وَصَفَ فَقَدْ شَبَّهَ، وَمَنْ لَمْ يَصِفْ فَقَدْ نَفَى، وَكِلَا الْأَمْرَيْنِ خَطَأٌ، لَا تَسْلُكُ مِنْهَا جَ التَّمْثِيلِ فَتَقَعَ فِي أَوْدِيَةِ التَّخْلِيلِ، إِنْ كَيْفَتْ سَأَلْتَ بِكَ السُّيُولُ، وَإِنْ شَبَّهْتَ هَلَكْتَ مَعَ الْهَالِكِينَ، وَإِنْ عَدَلْتَ عَنِ الطَّرِيقِ حَلَّ بِكَ الْحُوبُ، وَآيَقَنْتَ بِالْعَطَبِ، فَوَضَعَهُ أَنَّهُ سَمِيعٌ لَا صِفَةَ لِسَمْعِهِ. لَمْ يَعْبُدْهُ مَنْ خَالَفَهُ، وَلَا عَرَفَهُ مَنْ أَنْكَرَهُ، وَلَا آمَنَ بِهِ مَنْ جَحَدَ أَمْرَهُ.

وَإِنْ قُلْتَ: «مَتَى»؟ فَقَدْ سَبَقَ الْوَقْتُ كَوْنَهُ، وَإِنْ قُلْتَ: «قَبْلُ»، فَالْقَبْلُ بَعْدُهُ، وَإِنْ قُلْتَ: «أَيْنَ»؟ فَقَدْ تَقَدَّمَ الْمَكَانُ وَجُودُهُ، وَإِنْ قُلْتَ: «كَيْفَ»؟ فَقَدْ اخْتَجَبَتْ عَنِ الصِّفَةِ صِفَتُهُ، وَإِنْ قُلْتَ: «مَا هُوَ»؟ فَقَدْ بَايَنَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا فَهُوَ هُوَ، وَإِنْ قُلْتَ: «هُوَ هُوَ»، فَالْهَاءُ وَالْوَاوُ كَلَامُهُ؛ صِفَةُ اسْتِدْلَالٍ عَلَيْهِ لَا صِفَةَ تَكْيِيفٍ لَهُ، وَإِنْ قُلْتَ: «لَهُ حَدٌّ»، فَالْحَدُّ لِغَيْرِهِ، أَوْ قُلْتَ: «الْهَوَاءُ يَمَسُّهُ»، فَالْهَوَاءُ مِنْ صُنْعِهِ؛ (رَجَعَ مَعْنَى الْوَصْفِ فِي الْوَصْفِ، وَعَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْفَهْمِ، وَالْفَهْمُ عَنِ الْإِدْرَاكِ، وَالْإِدْرَاكُ عَنِ الْاسْتِثْبَاتِ وَدَوَامِ الْمُلْكِ فِي الْمُلْكِ، وَانْتَهَى) الْمَخْلُوقُ إِلَى مِثْلِهِ، وَالْجَاءُ الطَّلَبُ إِلَى شَكْلِهِ، وَهَجَمَ بِهِ الْفَحْصُ إِلَى الْعَجْزِ، وَالْبَيَانُ عَلَى الْفَقْدِ، وَالْجُهْدُ عَلَى الْيَأْسِ، وَالْبَلَغُ عَلَى الْقَطْعِ، فَالسَّبِيلُ مَسْدُودٌ، وَالطَّالِبُ مَرْدُودٌ.

دَلِيلُهُ آيَاتُهُ، وَوُجُودُهُ إِبْتِائُهُ، وَمَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ، وَتَوْحِيدُهُ تَنْزِيهُهُ مِنْ خَلْقِهِ. نَاءٍ لَا بِمَسَافَةٍ، قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَةٍ، لَهُ حَقِيقَةُ الرَّبُّوبِيَّةِ إِذَا لَا مَرْيُوبَ، وَمَعْنَى الْإِلَهِيَّةِ إِذَا لَا مَالُوه. صِفَتُهُ أَنَّهُ رَبٌّ وَغَيْرُهُ خَلْقٌ، لَهُ تَأْوِيلُ الْبَيْتُونَةِ لَا بَيْتُونَةَ عَزْلَةٍ، مَا تُصَوِّرُ بِالْأَوْهَامِ فَهُمْ بِخِلَافِهِ، لَيْسَ بِرَبٍّ مَنِ اطَّرَحَ تَحْتَ التَّلَاعِ، وَلَا بِمَعْبُودٍ مَنْ وُجِدَ فِي وَعَاءٍ، هَوَى وَغَيْرُ هَوَى. فَهُوَ فِي الْأَشْيَاءِ كَائِنٌ لَا كَيْتُونَةَ مَحْصُورٍ بِهَا عَلَيْهِ، وَعَنِ الْأَشْيَاءِ بَائِنٌ لَا بَيْتُونَةَ غَائِبٍ عَنْهَا. وَجُودُهُ إِبْتِائُهُ. مَا قَارَنَهُ ضِدٌّ، وَلَا سَاوَاهُ نِدٌّ، إِنَّمَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ أَضْدَادًا لِتَكُونَ الْفَرْدِيَّةُ لَهُ.

لَا يُزَاوِجُهُ شَيْءٌ بَلْ هُوَ مُزَاوِجُ الْمُرْدَوِجَاتِ، اَزْدَوَجَ الْمَوْتَ بِالْحَيَاةِ، وَالْخَيْرَ بِالشَّرِّ؛ إِذَا الْمُرْدَوِجُ مِنْ خَلْقِهِ، وَضِدُّهُ غَيْرُ مُمْتَنِعٍ مِنْ قَبُولِ التَّضَادِّ، وَاللَّهُ تَعَالَى لَا ضِدَّ لَهُ فَيَجَادِلُهُ، وَلَا يَنْدِي فَيُعَادِلُهُ، وَذَلِكَ مِنْ دَلَائِلِ التَّوْحِيدِ.

آرزوها او را به خود مشغول نمی سازند و کارها بر او وارد نمی گردند، به خرده ای، بر او خرده وارد نشود و با عیبی، عیبجویی نشود، خیر و شر را آفرید، هیچکدام از این دو، او را از جایگاهش فرو نمی کشاند، زیرا آن که حالی او را بالا برد حال دیگری به زیر کشاند، و آن که پس از عافیت ضعیف گردد پس از ضعف بیمار می شود، در کنار ضدها قرار نمی گیرد مگر ضدهایی که همانند آنها خالص شده باشند، این ضدها آفریده اویند و او از آنها منزّه است، زیرا که حالتها، آفریده اویند، سمت و سویها ساخته اویند، از آنچه آفریده است، طبعش تغییر نمی کند و نه برای آنچه بر سر آنان می آورد درمانی است.

آنکه [خدای را] توصیف کرد او را تشبیه نمود، و آنکه توصیف نکرد دروغ انگاشت و هردوی اینها نادرست است. به راه تشبیه [خدا] پای مگذار که به تنگناهای درآمیختگی امور گرفتار آیی، و اگر برای او کیفیتی خاص در نظر گرفتی در آن تنگناها سیلها ترا با خود خواهند برد و اگر او را به چیزی تشبیه نمودی با هلاک شدگان هلاک خواهی شد. و اگر از راه درست بازگشتی حزن و اندوه تو را فرامی گیرد، و هلاک را درک خواهی کرد، پس وصف او آن است که وی شنواست و برای شنوایش صفتی نیست. آنکه با او مخالفت کند او را عبادت نکرده است، و آنکه او را منکر شود، او را نشناخته است. و آنکه امرش را منکر شود، به او ایمان نیاورده است.

و اگر بپرسی: کی؟ [می گویم] وجودش بر وقت پیشی گرفته است، و اگر گفتی «قبل» [می گویم] «قبل» بعد از اوست، و اگر بپرسی کجا؟ [می گویم]: وجود او بر مکان پیشی گرفته است و اگر بپرسی چگونه؟ [می گویم] وصف وی بر صفت پوشیده است [به وصف نیاید] و اگر گفتی: او چیست؟ [می گویم] او با همه اشیاء متفاوت است زیرا که او، اوست و اگر گفتی: او «هو» است، [می گویم]: هاء و واو [هو] سخن اویند، صفت استدلال بر وجود اوست نه صفت برای پی بردن به کیفیت او، و اگر بگویی او را حدی است، [می گویم]: حد برای غیر اوست، و یا بگویی هوا او را لمس می کند [می گویم] هوا ساخته اوست (معنای توصیف به توصیف بازمی گردد، و دل از فهم آن ناتوان و فهم از درک آن و درک از نتیجه گیری عاجز است و برقراری ملک در قدرت اوست و نهایت آفریده به سوی اوست، آفریده [ناتوان]، به مانند خود پناه می برد و نیاز، او را به خطا می کشاند، و جستجو او را به سوی ناتوانی فرو می کشاند و [تلاش برای] شرح او همه چیز از کفش می رباید و کوشش بیشتر مایه ناامیدی او می گردد و راه به سوی نتیجه ای قطعی مسدود است و آنکه خواهان [پی بردن به کنه خداوند] است بی نتیجه بازمی گردد.

آیاتش به سوی او رهنمایند، و وجودش اثبات اوست و شناختش توحید اوست و توحید او منزّه ساختن اوست از آفریدگانش، دور است نه با مسافت، نزدیک است نه با نزدیک شدن، او راست حقیقت پروردگاری، هنگامی که پرورده ای نباشد، و معنی پرستیده شدن هنگامی که هیچ معبودی نباشد.

ویژگی او آن است که پروردگار است و غیر از او آفریده، تفسیر جدا بودن از آن اوست، جدا بودنی که دوری از دیگران نیست. آنچه بوسیله خیالها تصور می شود او برخلاف آن است. خدا نیست آن که به پایین بلندیا انداخته شود و پروردگار نیست آن که در ظرفی پیدا شود چه سقوط کرده باشد و چه سقوط نکرده باشد. او در اشیاء موجود است نه وجودی که آنها وی را دربرگیرند، و از اشیاء مشخص است نه با جدایی، که در آنها حاضر نباشد، وجودش اثبات اوست، هیچ ضدی در کنار او قرار نمی گیرد و هیچ همانندی با او برابری نمی کند، بلکه او اشیاء را ضد هم آفرید تا یکتایی فقط از آن او باشد.

چیزی با او در نمی آمیزد بلکه او درهم آمیزنده آمیختگان است، مرگ را با زندگی آمیخت، و خیر را با شر، زیرا امر دوگانه آفریده اوست، و ضد آن در قبول این ضدیت مخالفت نمی کند، و خداوند متعال را ضدی نیست تا با او مخالفت نماید، و نه همانندی تا با او برابری کند، و این از نشانه های توحید است.

لَيْسَ بِمُمْتَنِعٍ مِّنْ امْتِنَاعٍ مِنْهُ، وَ لَا بِجَبَّارٍ مِّنْ اخْتِاجٍ (إِلَيْهِ، وَ لَا بِإِلَهَةٍ مِّنْ عَرَفِهِ، بَلْ بِغَيْرِ عُرْفٍ، وَ بِالْعَقْلِ عُرِفَ، وَ هُوَ دَلُّ الْعَقْلِ عَلَيْهِ، وَ هُوَ أَدَلُّ الدَّلِيلِ عَلَيْهِ، فَالْمُؤَدِّي بِالْمَعْرِفَةِ إِلَيْهِ، لَوْ عَنَى عَنْهُ عَارِفُوهُ لَأَسْتَوَى الْخَلْقُ فِي فَقْدِهِ، فَقَقْدُهُ مُوجُودٌ، وَ جُودُهُ مَفْقُودٌ) إِذِ الْخَلْقُ مِنْهُ فِي حِجَابٍ.

فَهُوَ الْأَوَّلُ لَا أَوَّلَ لَهُ، وَالْآخِرُ لَا آخِرَ لَهُ، وَالْبَاطِنُ لَا بَاطِنَ لَهُ، بِهِ تُوصَفُ الصِّفَاتُ لَا بِهَا يُوصَفُ، وَ بِهِ تُعْرَفُ الْمَعَارِفُ لَا بِهَا يُعْرَفُ، وَ بِهِ عُرِفَ الْمَكَانُ لَا بِالْمَكَانِ عُرِفَ، وَ بِهِ كَانَ الْخَلْقُ لَا بِالْخَلْقِ كَانَ.

الْأَمْكِنَةُ لَا تُكِنُّهُ لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ فِي مَحَلٍّ دُونَ مَحَلِّ لَأَيَسَ الْمَسْكُونُ فِيهِ وَ أَوْحَشَ الْخَالِي مِنْهُ.

عِلَّةٌ مَا صَنَعَ صُنْعُهُ وَ هُوَ لَا عِلَّةَ لَهُ، لَيْسَ لـ «كَانَ» كَوْنُهُ كَانَ وَلَكِنَّهُ كَوْنُ الـ «كَانَ» فَكَانَ، وَ إِنَّمَا «كَانَ» حُرُوفٌ تَأْتِلُفُ وَ تَفْتَرِقُ، لَمْ يَسْبِقْهُ «قَبْلُ» وَ لَمْ يَقْطَعْهُ «بَعْدُ»، تَقَدَّمَ الْحَدَثَ قِدَمُهُ، وَالْعَدَمَ وَجُودُهُ، وَالصِّفَةَ ذَاتُهُ، وَالغَايَةَ أَرْزُلُهُ، وَفَاتِ الْوَهْمِ نَيْلُهُ، وَالْقِدَمَ اكْتِنَاهُ، وَالْحُجُبَ اخْتِجَابُهُ، ظَاهِرٌ فِي غَيْبٍ، غَائِبٌ فِي ظُهُورٍ، وَلَوْ إِذْ غَابَ حَجَبَتِ الْعَيْبَةُ الْحِجَابَ، وَ لَوْ إِذْ ظَهَرَ وَقَعَ الْإِيمَانُ بِهِ اضْطِرَارًا.

لَيْسَ عَنِ الدَّهْرِ قِدَمُهُ، وَ لَا لِكَوْنِهِ مُوجُودًا يُقَالُ: سَبَقَ وَجُودُهُ عَدَمُهُ، وَ وَجُودُهُ وَاجِبٌ، وَ سَبِيلُهُ الدِّيْمُومَةُ.

الْوَحْدَةُ لَا تُوَحِّشُهُ، وَالْخَلِيقَةُ لَا تُؤْنِسُهُ، فَلَوْ أَوْحَشَتْهُ الْوَحْدَةُ لَأَنَسَهُ خَلْقُهُ، وَ لَوْ أَنَسَهُ خَلْقُهُ لَأَوْحَشَهُ فَقَدَهُمْ، وَ الْإِنْسُ وَالْوَحْشَةُ (خَلْقُهُ، فَكَيْفَ يَحُلُّ بِهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ، أَوْ يَعُودُ مَا هُوَ أَنشَأَهُ. أَلَمْ لَا يُنَازِعُهُ، وَالشُّغْلُ لَا يَشْغَلُهُ، وَالْأَفْكَارُ لَا تُخَالِطُهُ، وَ مُنْتَهَى بَلَاغِ الْخَلْقِ لَا يَبْلُغُهُ.

الْعَدَدُ لَا يَقَاسِمُهُ وَ خَلْقُهُ لَا يُمَارِجُهُ. مَنْ جَعَلَ عِبَادَهُ جُزْءًا مِنْهُ كَفَرَ؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ

مُبِينٌ﴾.

الْأَطْرَافُ لَا تَكْتَنِفُهُ، وَالْحُدُودُ لَا تَقْطَعُهُ؛ إِذِ الْحَدُّ لِلْمَحْدُودِ، وَالْعَدْدُ لِلْمَعْدُودِ.

آنکه از وی روی برتابد، قوی نخواهد بود، و آنکه به او نیاز داشته باشد جبروتی ندارد و آنکه او را شناخت او را به خدایان نیازی نیست، او با عقل شناخته شده نه با عرف، که او عقل را به سوی خود رهنمون است و خود روشنترین راهنمایان به سوی اوست. و عقل به شناختش منتهی می شود، و اگر عارفان به غیر از عقل مشغول گردند، مردمان در نبود آن یکسان می گشتند، زیرا که نبود عقل موجود است و فراوانی آن از میان رفته است. زیرا که خلق در پس پرده ای هستند و به آن نمی رسند. و اوست (خداوند) آغازی که آغاز ندارد و آخری که آخر ندارد و باطنی که باطن ندارد. صفات با او توصیف می شوند و او به صفات توصیف نمی شود، و معارف با او شناخته می شوند، نه او با معارف، و مکان با او شناخته می شود نه او با مکان، و خلق از اویند نه او از خلق. مکانها محل سکونت او نیستند زیرا اگر در مکانی غیر از مکانهای دیگر بود آنجا انس می گرفت و مکان دیگر از او خالی و تنها می شد.

او علت همه ساخته هاست و خود علتی ندارد، او «بود» ندارد، زیرا وجودش بوده است ولی «بود» را آفرید پس آن گاه بود، همانا که «بود» حروفی است که گردهم می آیند و از یکدیگر جدا می شوند، قبلی بر او پیشی نگرفته است و بعدی او را قطع نمی کند. قدمت او بر حدث پیشی گرفت و وجودش بر عدم، و ذاتش بر صفت و ابدیتش بر نهایت، و ادراکش بر وهم پیشی گرفته و از آن گذشته، و درک عمیق او از قدمت گذشته. او ظاهر است در غیب و غائب است در ظهور، اگر غایب شد غیبت، پرده حجاب درآویخت و اگر ظاهر شد به ناچار ایمان به او واقع می شود. قدمت او از دهر نیست، و به خاطر آنکه موجود است چنین گفته نمی شود: وجودش بر عدمش پیشی گرفته و وجودش واجب است و راهش پیوستگی است.

یگانگیش مایه تنهائیش نیست و آفریده هایش او را از تنهائی خارج نمی سازند و مایه انس او نمی شوند، اگر یگانگیش مایه تنهائی او بود آفریدگانش مایه انس او می شدند، و اگر آفریدگانش مایه انس او می شدند نبود آنها مایه دلتنگیش می شد و انس و دلتنگی آفریده اویند، پس چگونه چیزی او را فراگیرد که خود آغاز کرده و یا به آنچه که خود بوجود آورده بازگردد؟ اندوه بر او چیره نمی شود و نگرانی در او راه ندارد، و اندیشه ها با او هم نشین نمی شوند و نهایتی که آفریدگانش به آن می رسند، به او نمی رسد و عدد با او مشترک نمی شود و آفریده اش با وی نمی آمیزد، آنکه بندگانش را جزئی از او بداند کفر ورزیده است (به راستی انسان بس ناسپاس آشکار است)^(۱)، و حدود او را قطع نمی کنند زیرا که حد برای محدود است و عدد برای معدود.

لَيْسَ لِذَاتِهِ تَكْيِيفٌ، وَ لَا لِفِعْلِهِ تَكْلِيفٌ، ضَمِنَ الدَّهْرَ قَدَمَهُ، وَالْغَيْبَ جَوْهَ، وَالْمَلَكُوتَ خَزَائِنَهُ، وَ مَنْ قَسَمَ جُزْءَ أَفْهَوِ جِبِلَّتُهُ، وَ مَنْ ضَمَّهُ الْهَوَاءُ فَالْهَوَاءُ فَضَاؤُهُ.

اِخْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا اِخْتَجَبَ عَنِ الْعُيُونِ، وَ اُغْمَى أَهْلَ السَّمَاءِ اِخْتِجَابُهُ كَمَا اُغْمَى أَهْلَ الْأَرْضِ، لَيْسَ بِغَيْرِهِ اِخْتَجَبَ، وَ لَا بِسِوَاهُ اسْتَتَرَ، لَكِنَّهُ مَسْتُورٌ بِفِطْرَتِهِ، مَحْجُوبٌ بِقُدْرَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي كُلُّ شَيْءٍ يَرَى، وَ يَرَى آيَاتِهِ وَ لَا يَرَى، لَا تَرَاهُ الْعُيُونُ، وَ لَا تُقَابِلُهُ الظُّنُونُ، عَدَا قَدْرُهُ الظَّنِّيَّةَ، وَ زَهَا نُورُهُ الْعَيْنِيَّةَ، فَمَنَعَ الطَّالِبَ الطَّلَبُ، وَ حَمَى الْوُرُودَ الْاِنْقِطَاعُ، وَ الْاِذْرَاكَ الْاِمْتِنَاعُ، وَ مَارَسَ الْفِطْنَةَ الْعَظَمَةَ، وَ الْخِلْقَةَ الْجِسْمُ، وَ حَالَ الْجَمَالَ مِنَ الْحَالِ، وَ اَزْتَادَ الطَّلَبُ فِي الْمُرْتَادِ.

قُرْبُهُ كَرَامَةٌ، وَ بُعْدُهُ إِهَانَةٌ، قَدَّرَ كَوْنَ الْوُصُولِ لِذَوِي (الْأَلْبَابِ وَالْعُقُولِ). لَا يُحَاوِزُهُ اِخْتِبَارٌ، وَ لَا تَجُوزُهُ أَخْبَارٌ، وَ لَا يُمَثِّلُهُ تَدْبِيرٌ، وَ لَا يُخَالِطُهُ تَقْدِيرٌ، وَ لَا تَنَالُهُ الْحَوَاسُّ، وَ لَا يَبْلُغُهُ الْقِيَاسُ، وَ لَا يَقَاسُ بِالنَّاسِ. لَا تُخَيِّلُهُ «فِي»، وَ لَا تُوقِّتُهُ «إِذْ» وَ لَا يُؤَامِرُهُ «لِمَ».

قُرْبُهُ قُدْرَةٌ، وَ بُعْدُهُ عَظَمَةٌ، وَ نُزُولُهُ إِلَى الشَّيْءِ اِقْبَالُهُ عَلَيْهِ، وَ اِثْبَائُهُ اِثْبَاتُهُ اِصَالُهُ مَا يُرِيدُهُ إِلَيْهِ، يَنْجَلِي وَ لَا يَنْجَلِي، وَ يَبْدُو وَ لَا يَتَخَلَّى، عَلُوُّهُ مِنْ غَيْرِ نَزُولٍ، وَ مَجِيئُهُ مِنْ غَيْرِ تَنْقُلٍ، لَا تُوَاجِهُهُ جِهَةٌ؛ إِذْ لَا جِهَةَ لَهُ، وَ لَا تَأْخُذُهُ سَنَةٌ. يُوجِدُ الْمَفْقُودَ وَ يُفْقِدُ الْمَوْجُودَ، لَا تَجْتَمِعُ لِتَحْيِيزِهِ الصِّفَاتُ.

ظَاهِرٌ فِي غَيْبٍ، غَائِبٌ فِي ظُهُورٍ، هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ بِذَلِكَ اِمْتِنَاعاً عَلَى الْخَلْقِ أَنْ يُشَبِّهُوهُ لِاِثْتِفَائِهِ عَنْهُمْ أَنْ يَكُونُوهُ.

حَدَّثَ كُلَّ حَادِثٍ دَلِيلٌ عَلَيْهِ، وَ مُشِيرٌ بِالرُّبُوبِيَّةِ إِلَيْهِ، فَأَقْرَارُ الْحَادِثِ بِالْمُحَدَّثِ دَلِيلٌ عَلَى الْمُحَدَّثِ، وَ هُوَ سُبْحَانَهُ بِخِلَافِهِمَا، فَرُدُّ لَا يَقْبَلُ الْقَرِينُ، قَدِيمٌ لَا يَلْحَقُهُ وَصْفٌ حَدَثٍ؛ إِذِ الْحَادِثُ مُقَرَّرٌ بِحَدِيثِهِ، وَ حَدَّثَهُ مُقَرَّرٌ بِالْقَدَمِ، الَّذِي هُوَ صِفَةُ الْمُحَدَّثِ.

برای ذات او نوعی نیست [ذات او با هیچ نوعی مشخص نمی‌شود] و برای فعلش دشواری نیست، قدمت او زمان را شامل می‌شود، و جو او غیب را، و خزانه‌هایش ملکوت را. و آن‌که جزئی را قدری داد هموست که شکوهمند است. و آن را که هوا شامل شود، هوا جو او خواهد بود.

از عقلها پنهان شد همان‌گونه که از دیدگان پنهان شد، و این پنهانیش آسمانیان را کور نمود همان‌گونه که زمینیان را، او با غیر خود در پس پرده نرفت و بوسیله غیر از خود پنهان نگشت، بلکه به فطرت خود پنهان است و با قدرت خویش محجوب است پس او همه چیز را می‌بیند، نشانه‌هایش را می‌بیند و دیده نمی‌شود، دیدگان او را نمی‌بینند و گمانها او را درک نمی‌کنند، او از حدس و گمان برتر است، نورش عینیت را درخشش بخشیده است. طلب، طالب را مانع شده و قطع جریان مایه حفظ چشمه‌ها گردیده است، و دشواریش مانع درک او شد و عظمت، زیرکی را به کارگرفت و جسم خلقت را، و زیبایی از وضعیتی به وضعیتی دیگر تغییر نمود، و خواستن در خواستار وارد شد. نزدیکی به او بزرگی است و دوری از او کوچکی، رسیدن [به خود] را برای اصحاب عقلها و خردها مقدر فرمود هیچ آزمایشی از او نمی‌گذرد، و اقوال به او نمی‌رسند، و هیچ تدبیر او را نمایان نمی‌سازد و هیچ تقدیری با او در نمی‌آمیزد، و حواس او را درک نمی‌کنند، و هیچ اندازه‌ای به او نمی‌رسد، با مردمان، قیاس نمی‌شود، «در» [قید مکان] او را به تصور نمی‌آورد. و قید زمان او را در وقت نمی‌آورد. و «چرا» او را به چالش نمی‌کشد.

قرب او قدرت است و دوری او بزرگی است، و نزولش به سمت چیزی توجه او به آن است و آمدنش برای او رسیدن به آن چیز است که می‌خواهد، ظاهر می‌شود و از میان نمی‌رود، و آشکار می‌شود و ترک نمی‌کند. بالا بودنش فرود ندارد، آمدنش جابجایی ندارد، هیچ سمتی در مقابلش قرار نمی‌گیرد زیرا سویی ندارد. و به خواب فرو نمی‌رود، گم گشته را می‌یابد و یافته را گم می‌کند، صفات به سود او گرد نمی‌آیند، آشکار در پنهان و پنهان در آشکار است، او ظاهر است و باطن، به همین سبب برای خلق دشوار است که به چیزی مانندش سازند زیرا او از آنان دور است و نمی‌توانند او را بوجود آورند.

وقوع هر پدیده‌ای به او رهنماست، و به پروردگاری او اشارت دارد. پس اعتراف بوجود آورنده بر بوجود آمده دلیلی بر بوجود آورنده است. و خداوند سبحان برخلاف این دوست، یکتاست که همانندی نمی‌پذیرد، قدیم است و هیچ وصف جدیدی به او نمی‌رسد آن‌گاه که حادث به حادث بودنش اعتراف کند، و حادث او به قدیم بودن گویاست، و این صفت حادث‌کننده است.

نَصِيبُ الْإِيمَانِ الْإِفْكَارُ مِنْهُ، الْإِيمَانُ بِهِ مَوْجُودٌ وَجُودَ إِيْمَانٍ لَا وَجُودَ عِيَانٍ، فَعَلَى التَّسْلِيمِ عِنْدَ اعْتِلَاجِ الْخَوَاطِرِ بِالْوَسَاوِسِ فِي الْقُلُوبِ ثَبَتَ قَدَمُ التَّوْحِيدِ. لَا تُحِلُّ عَلَى التَّشْبِيهِ الَّذِي يَزُمُّهُ فَهْمُكَ، وَاعْتَمِدَ عَلَى دَلِيلٍ نَظَرٍ عَقْلٍ صَافٍ، أَمَدَّتْهُ الْأَنْوَارُ الْإِلَهِيَّةُ بِلَطَائِفِ فِكْرِ صَحِيحٍ نَتَجَ لَهُ حَقِيقَةُ الْمَعْرِفَةِ، كَيْفَ؟ وَقَدْ وَرَدَتِ الْكُتُبُ النَّاطِقَةُ وَالرُّسُلُ (الصَّادِقَةُ بِذَلِكَ. فَازْتَعِ فِي رِيَاضِ الْإِصَابَةِ وَالشَّدِيدِ، وَقِفْ بِصَدَقِ الدَّلِيلِ النَّظَرِيِّ عَلَى مِنْهَاجِ الْعَدْلِ وَالتَّوْحِيدِ فِيهِ ثُمَّ لِلَّهِ رِضَا)، وَالشُّرُكُ مُوجِبٌ لِسَخَطِهِ، قَضَى وَ مَا قَضَى أَمْضَى؛ ﴿لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾.

أَشْكُرُهُ عَلَى النِّعَمَاءِ، وَ أَسْتَزِيدُهُ مِنَ الْعَطَاءِ، فَأَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَعْرِفَتُهُ، وَ أَصْلُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ نِظَامُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ التَّحْدِيدِ عَنْهُ؛ لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ مَخْدُودٍ مَخْلُوقٌ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَخْلُوقٍ أَنَّ لَهُ خَالِقًا لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ، الْمُؤْتَنِعُ مِنَ الْحَدَثِ هُوَ الْقَدِيمُ فِي الْأَزَلِ، فَلَيْسَ لِلَّهِ عَبْدٌ مِنْ نَعَتِ ذَاتِهِ، وَ لَا إِيَّاهُ وَحَدٌّ مِنْ اِكْتَنَهِهُ، وَ لَا حَقِيقَتُهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلِهِ، وَ لَا بِهِ صَدَقَ مَنْ نَهَاهُ، وَ لَا صَمَدَ صَمَدُهُ مِنْ أَشَارِ إِلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَوَاسِّ، وَ لَا إِيَّاهُ عَنِ مَنْ شَبَّهَهُ، وَ لَا لَهُ عَرَفَ مِنْ بَعْضِهِ، وَ لَا إِيَّاهُ أَرَادَ مَنْ تَوَهَّمَهُ.

كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَ كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُودٌ. بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ، وَ بِالْعُقُولِ تُعْتَقَدُ مَعْرِفَتُهُ، وَ بِالْفِطْرِ تُثَبَّتُ حُجَّتُهُ. خَلَقَهُ تَعَالَى الْخَلْقَ حِجَابَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ، وَ مُبَايَنَتُهُ إِيَّاهُمْ مُفَارَقَتُهُ لِبَيْنِهِمْ، وَابْتِدَاؤُهُ لَهُمْ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ لَا ابْتِدَاءَ لَهُ؛ لِعَجْزِ كُلِّ مُبْتَدٍ عَنِ ابْتِدَاءِ مِثْلِهِ، فَأَسْمَاؤُهُ تَعَالَى تَغْيِيرٌ، وَ أَفْعَالُهُ تَغْيِيمٌ.

بهره ایمان از او اندیشیدن به اوست، ایمان از او موجود است و این وجود وجود باور است نه وجود آشکار، پس بواسطه هجوم اندیشه‌ها به ذهنها در دلها پای توحید مستحکم می‌گردد. به تشبیهی روی میار که فهم تو آن را می‌بیند بلکه بر راهنمایی رأی عقلی پاک، تکیه کن، عقلی که نورهای الهی با افکار صحیح و لطیف، حقیقت معرفت را برایش فراهم آورده است، چگونه؟ کتابهای گویا و پیامبران راست‌گفتار آن را آورده‌اند، پس از باغهای درستی و راستی بهره‌مند شو، و به راستی دلیل در راه روشن عدل و توحید آن بمان که رضایت خداوند در آن است و شرک مایه غضب اوست. امور را مقدر فرموده و آنچه مقدر فرموده، انجام داده است. (و خداوند حکم می‌کند و هیچکس را یارای جلوگیری از حکم او نیست او سریع الحساب است)^(۱).

او را به خاطر نعمتهایش سپاس می‌گویم و از او می‌خواهم که نعمتش را بر من افزون کند، پس اولین عبادت خداوند سبحان شناخت اوست، و اصل شناخت او توحید است و نظام توحیدش رد هرگونه حد و مرزی برای اوست. به گواهی عقلها هر محدودی مخلوق است و به گواه مخلوقها هر مخلوقی، خالقی دارد که مخلوق نیست، آنکه حدوث ندارد در ازل، قدیم بوده است، برای خداوند بنده‌ای نیست که ذاتش را توصیف نماید، و آنکس که برای او کنهی قائل شود او را توحید ننموده، و آنکه او را به چیزی مانند کند پی به حقیقت او نبرده است، و راست نگفته آنکه برای او نهایی قرار داده، و نه آنکس که او را به یکی از حواس نشان دهد او را قصد کرده است. و کسی که او را به چیزی تشبیه نموده او را مشخص نکرده است، و کسی که او را به اجزائی تقسیم نموده او را نشناخته است. و آنکه او را تصور کند وی را اراده نکرده است.

هر شناخته شده‌ای ساخته شده است، و هر قائم به غیر خودی معلول است، بواسطه صنع خداوند است که به او استدلال می‌شود، و شناختش با عقلها به باور می‌آید، و بوسیله فطرت‌های سلیم حجتش ثابت می‌شود، آفرینش مخلوقات توسط او حجابی است میان او و آنها، و تفاوت او با خلق دوری او از آنها است. و ابتدا بودنش برای آنها دلیلی است که او را ابتدایی نیست، و این به خاطر ناتوانی هر آغازگری از آغاز کردن به مانند اوست، اسماء متعالی او روشن است و افعالش فراگیر.

قَدْ جَهِلَ اللَّهُ مَنْ حَدَّهُ، وَقَدْ تَعَدَّاهُ مَنْ اشْتَمَلَهُ، وَقَدْ أَخْطَاهُ مَنْ اِكْتَنَّهُ، (وَمَنْ قَالَ فِيهِ: «لِمَ؟ فَقَدْ عَلَّلَهُ، وَمَنْ قَالَ فِيهِ: «مَتَى؟ فَقَدْ وَقَّتَهُ، وَمَنْ قَالَ: «فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ: «إِلَى؟ فَقَدْ نَهَّاهُ، وَمَنْ قَالَ: «حَتَّى؟ فَقَدْ غَيَّاهُ، وَمَنْ غَيَّاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ أَلْحَدَ فِيهِ. لَا يَتَغَيَّرُ اللَّهُ تَعَالَى بِتَغَايِرِ الْمَخْلُوقِ، وَلَا يَتَحَدَّدُ بِتَحَدُّدِ الْمَخْدُودِ.

وَاحِدٌ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٍ، ظَاهِرٌ لَا بِتَأْوِيلٍ مُبَاشَرَةٍ، مُتَجَلٍّ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيَى، بَاطِنٌ لَا بِمَزَايِلَةٍ، مُبَايِنٌ لَا بِمَسَافَةٍ، قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَاةٍ، لَطِيفٌ لَا بِتَجْسِيمٍ، مُوجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ، فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ، مُقَدَّرٌ لَا بِفِكْرَةٍ، مُدَبَّرٌ لَا بِحَرَكَةٍ، مُرِيدٌ لَا بِعَزِيمَةٍ، سَاءٌ لَا بِبِهْمَةٍ، سَمِيعٌ لَا بِآلَةٍ، بَصِيرٌ لَا بِأَدَاةٍ.

لَا تَصَحُّبُهُ الْأَوْقَاتُ، وَلَا تَضُمُّهُ الْأَمَاكِينُ وَلَا يَأْخُذُهُ السُّبُتَاتُ، (وَلَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ، وَلَا تُفِيدُهُ الْأَدَوَاتُ)، وَلَا تَجْرِي عَلَيْهِ الْحَرَكَاتُ وَالسَّكَنَاتُ. سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وُجُودُهُ، وَالْإِبْتِدَاءَ أَرْزُلُهُ. بِخَلْقِهِ الْأَشْبَاهَ عُلِمَ أَنَّ لَا شِبْهَ لَهُ، وَبِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُلِمَ أَنَّ لَا جَوْهَرَ لَهُ، وَبِمُضَادَّتِهِ لِلْأَشْيَاءِ عُلِمَ أَنَّ لَا ضِدَّ لَهُ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُلِمَ أَنَّ لَا قَرِينَ لَهُ. ضَادَّ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ، وَالصَّرَّ بِالْحَرِّ، مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَايِبَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا، يَتَفَرَّقُهَا دُلٌّ عَلَى مُفَرَّقِهَا، وَبِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلِّفِهَا؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.

آنکه برای خداوند حد و مرزی نهاده او را نمی شناسد. آنکه او را شامل اجزایی دانسته از او گذشته و آنکه برای او کنهی درنظر گرفته به خطا رفته است و آنکه درباره او می گوید چرا؟ برای او علتی ساخته و آنکه می گوید کی؟ او را در بند زمان آورده و آنکه می گوید در چه چیز؟ او را در ضمن چیزی قرار داده و آنکه می گوید «تا» پایانی برای او قرار داده و آنکه می گوید «حتی» غایتی برای او قرار داده و آنکه چنین کند او را به اجزایی تقسیم نموده و آنکه چنین کند کافر است. خداوند متعال با تغییر مخلوق، تغییر نمی کند و با محدودیت مخلوق محدود نمی شود.

او یکی است بدون نیاز به تفسیر عدد و ظاهر است بدون تأویل مستقیم، او آشکار است اما نه برای دیده شدن، باطن است اما نه با جدا شدن، دور است اما نه با مسافت، نزدیک است اما نه با قرب ظاهری، مهربان است بدون آنکه در جسمی باشد، او موجود است اما نه از عدم، او انجام دهنده امور است اما نه از سرناچاری، او قدر هر چیز را مشخص می کند اما نه به اندیشه. او تدبیرگر است اما نه با حرکت، صاحب اراده است بدون هیچ کوششی، خداوند می خواهد اما بدون میل و اراده، او شنواست اما نه با ابزاری، و بیناست نه با وسیله ای.

زمانها او را همراهی نمی کنند و مکانها او را دربر نمی گیرند و به خواب فرو نمی رود، و صفات او را محدود نمی کند و ابزار به کار او نمی آیند، پویایی و ایستایی شامل او نمی شوند و خودش بر زمان پیشی گرفته است و خودش بر عدم، و از لش بر آغاز، او هماننها را آفرید و به آنها دانسته شد که او را همانندی نیست. و با آشکار ساختن ماهیتها دانسته شد که او ماهیت ندارد. و با ضد بودنش نسبت به اشیاء دانسته شد که او ضد ندارد و با مقایسه او با اشیاء دانسته شد همانندی ندارد، ظلمت را ضد نور آفرید، و گرما را ضد سرما، آنها را به توالی از پس یکدیگر می آورد و در عین حال آنها را از هم جدا می سازد، با این جدا ساختن راه را به سوی جداکننده نشان داده شده است و با نزدیک ساختن آنها راه را به سوی نزدیک کننده نشان داده شده است، خداوند متعال در قرآن می فرماید: و از هر چیز جفتی آفریدیم شاید که به یاد آورید. (۱)

فَرَّقَ بَيْنَ «قَبْلَ» وَ «بَعْدَ» لِيُعْلَمَ أَنَّ لَا قَبْلَ لَهُ وَ لَا بَعْدَ، شَاهِدَةٌ بِغَرَائِزِهَا أَنَّ (لَا غَرِيزَةَ لِمُعَرِّزِهَا، دَالَّةٌ بِتَفَاوُثِهَا أَنَّ لَا تَفَاوُثَ) لِمُقَوِّتِهَا، مُخْبِرَةٌ (بِتَوْقِيتِهَا أَنَّ لَا وَقْتَ لِمُوقِّتِهَا، حَاجِبٌ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنَّ لَا حِجَابَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ.

لَهُ مَعْنَى الرُّبُوبِيَّةِ إِذْ لَا مَرْبُوبَ، وَ حَقِيقَةُ الْإِلَهِيَّةِ إِذْ لَا مَأْلُوءَ، وَ مَعْنَى الْعَالَمِ إِذْ لَا مَعْلُومَ، وَ مَعْنَى الْخَالِقِ إِذْ لَا مَخْلُوقَ، وَ تَأْوِيلُ السَّمْعِ إِذْ لَا مَسْمُوعَ.

لَيْسَ مُنْذُ خَلْقٍ اسْتَحَقَّ مَعْنَى الْخَالِقِ، وَ لَا مِنْ حَيْثُ أُحْدِثَ اسْتِفَادَ مَعْنَى الْمُحْدِثِ، لَا يُنْثِيهِ «مُنْذُ»، وَ لَا يُدْنِيهِ «قَدْ»، وَ لَا تَحْجُبُهُ «لَعَلَّ»، وَ لَا تُوقِّتُهُ «مَتَى»، وَ لَا تَشْتَمِلُهُ «حِينَ»، وَ لَا تُقَارِنُهُ «مَعَ»، إِنَّمَا تَحْدُ الْأَدَوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَ تُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نَظَائِرِهَا، الْأَشْبَاهُ تُوجَدُ مَعَالِمُهَا، مَنَعَهَا الْقَدَمُ، وَ حَمَّتْهَا الْأَزْلِيَّةُ عَنْ تَوَهُّمِ حَقِيقَةِ الرُّبُوبِيَّةِ، فَلَوْلَا أَنَّ الْكَلِمَةَ افْتَرَقَتْ فَدَلَّتْ عَلَى مُفَرِّقِهَا، وَ تَبَايَنْتْ فَأَعْرَبَتْ عَنْ مُبَايِنِهَا، لَمَّا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ، وَ بِهَا احْتَجَبَ عَنِ الرُّؤْيَا، وَ إِلَيْهَا يُحَارُ تَحَاكُمُ الْأَوْهَامِ، وَ بِهَا اِزْتَبَطَ الدَّلِيلُ بِالْمَعْقُولِ.

لَا إِيْمَانٌ إِلَّا بِتَصَدِيقٍ، وَ لَا تَصَدِيقٌ إِلَّا بِإِقْرَارٍ، وَ لَا دِينَ وَ إِيْمَانٌ وَ إِقْرَارٌ إِلَّا بَعْدَ مَعْرِفَةٍ، وَ لَا مَعْرِفَةٌ إِلَّا بَعْدَ إِخْلَاصٍ، وَ لَا إِخْلَاصَ مَعَ تَشْبِيهِ، وَ لَا نَفْيَ مَعَ إِثْبَاتِ الصِّفَاتِ الشَّيْبِيَّةِ، كُلُّ مَا فِي الْعَالَمِ مِنْ أَثَرٍ غَيْرِ مَوْجُودٍ فِي صَانِعِهِ، وَ كُلُّ مَا أَمْكَنَ فِيهِ مُسْتَحِيلٌ فِي خَالِقِهِ.

قبل و بعد را از هم جدا ساخته، تا دانسته شود نه قبلی دارد نه بعدی، مخلوقات وی با غریزه‌هایشان نشان می‌دهند که او را غریزه‌ای نیست، و با اختلافشان نشان دادند که او اختلاف ندارد، و با زمانبندی خود نشان می‌دهند که او به زمان محدود نمی‌شود، او آنها را از یکدیگر پوشاند تا دانسته شود حجابی میان آنها و او نیست. معنای پروردگاری از آن اوست آن‌گاه که پرورده‌ای نباشد، و حقیقت معبود بودنش آن‌گاه که معبودی جز او نباشد و معنای داننده از آن اوست آن‌گاه که دانسته‌ای نباشد و معنای خالق از آن اوست آن‌گاه که مخلوقی نباشد و شرح معنای شنیدن آن‌گاه که شنیده‌ای نباشد.

از آن زمان که آفرید، معنای خالق نیافت، و نه هنگامی که بوجود آورد از معنای بوجود آورنده استفاده برد، «از» او را دور نمی‌کند و «قد» [حرفی که در زبان عربی دلالت بر گذشته دارد] او را نزدیک نمی‌کند، «شاید» مانع او نمی‌شود و «کی» او را در بند زمان نمی‌آورد، و «هنگام» او را شامل نمی‌شود، و «با» او را مقایسه نمی‌کند، بلکه این وسیله‌ها خود را محدود می‌سازند، و به اموری مانند خود اشاره می‌کنند، نشانه‌های همانندها بوجود می‌آیند، و قدمت مانع آنها شد و ازلیت آنها را از تصور حقیقت پروردگار محفوظ دانست، پس اگر نبود تقسیم کلمه و دلالت آن بر تقسیم‌کننده خود و جدا شدن کلمات از یکدیگر، و اگر کلمات جداکننده خود را شرح نمی‌دادند، سازنده آنها بر خرده‌ها آشکار نمی‌شد و با کلمات از دیدارها ناپدید نمی‌گشت، و داوری خیالها بدانها حیران نمی‌شد و بوسیله آنها دلیل با معقول مرتبط نمی‌گشت.

ایمانی در میان نیست مگر با راست پنداشتن، و راستی پنداشته نمی‌شود مگر بوسیله اقرار، و هیچ دین و ایمان و اقراری نخواهد بود مگر پس از شناخت، و شناخت حاصل نمی‌شود مگر پس از اخلاص، و اخلاصی با تشبیه نخواهد بود، و نفی در کار نخواهد بود با اثبات صفات همانندی، هر اثری در جهان در سازنده آن موجود نیست، و هر آنچه ممکن است در خالقش، غیرممکن است.

لَوْ خُذَّ لَهُ وَرَاءُ لِحْدَيْهِ أَمَامُ، وَلَوْ التَّمَسَّ لَهُ التَّمَامُ لِلزِّمَةِ النُّقْصَانُ، وَكَيْفَ يَسْتَحِقُّ الْأَزَلَ
 مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَدَثِ؟ أَمْ كَيْفَ يُنْشِئُ الْأَشْيَاءَ مَنْ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْإِنْشَاءِ؟
 لَا تَجْرِي (عَلَيْهِ الْحَرَكََةُ وَالسُّكُونُ، وَكَيْفَ يَجْرِي) عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ؟ أَوْ يَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ
 ابْتِدَآءُهُ؟ إِذَا لَتَفَاوَتْ دَلَالَتُهُ، وَلا مَتَنَعَ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ، وَلَمَّا كَانَ الْبَارِئُ غَيْرَ الْمَبْرُوءِ، وَلَوْ
 تَعَلَّقَتْ بِهِ الْمَعَانِي لَقَامَتْ فِيهِ آيَةُ الْمَصْنُوعِ، وَلِتَحَوَّلَ عَنْ كَوْنِهِ دَالًّا إِلَى كَوْنِهِ مَذْلُومًا عَلَيْهِ،
 لَيْسَ فِي مَجَالِ الْقَوْلِ عَنْهُ حُجَّةٌ، وَلا فِي الْمَسْأَلَةِ عَنْهُ جَوَابٌ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ،
 كَلِمَاتُ الْفَرَجِ.

تَمَّتِ الْخُطْبَةُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

اگر برای او عقبی در نظر آید، جلویی هم برای او در نظر می آید، و اگر برای او تمامی خواسته شود لازمه اش نقصان او خواهد بود، چگونه کسی شایسته ازل باشد و حدوث برای او ممکن باشد؟ و یا چگونه اشیاء را بوجود آورد آنکه بوجود آمدن برای او غیر ممکن نباشد؟

حرکت و ایستایی بر او جاری نمی شود و چگونه بر او جاری شود آنچه خود جاری ساخته است؟ و یا آنچه خود آغاز کرده در او بازگردد؟ اگر چنین بود، دلالتش فرق می کرد، و معنایش از ازل غیر ممکن می نمود، و شفا دهنده غیر از شفا گیرنده نبود، و اگر معناها به او می آویختند، در او نشانه ساخته شده پدیدار می گشت، و از دال به مدلول تغییر می یافت. در زمینه سخن درباره امر حجتی نیست و برای پرسش نیز درباره او جوابی نیست، خداوندی نیست مگر خدای حلیم بخشاینده اینها واژگان گشایشند.

خطبه پایان یافت و سپاس خدای جهانیان

«الخضر والإمام الحسن عليه السلام»

قِيلَ: أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُتَّكِيٌّ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ، فَأَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْوَجْهِ وَاللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ جَلَسَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ.

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ، وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَنْسَى، وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشَبِّهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَالْأُخْوَالَ؟

فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: أَنْبِئُهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ. فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلرَّجُلِ: أَمَّا مَا ذَكَرْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ؟ فَإِنَّ الرُّوحَ مُعَلَّقَةٌ بِالرَّيْحِ، وَ الرِّيحُ مُعَلَّقَةٌ بِالْهَوَاءِ إِلَى وَفْتٍ تَتَحَرَّكُ رُوحٌ صَاحِبِهَا، [فَإِذَا أَدْنَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِرَدِّ تِلْكَ الرُّوحِ عَلَى صَاحِبِهَا] جَذَبَتْ تِلْكَ الرُّوحَ الرِّيحُ، وَ جَذَبَتْ الرِّيحُ الْهَوَاءَ، فَأُسْكِنَتْ فِي بَدَنِ صَاحِبِهَا. وَإِذَا لَمْ يَأْذَنْ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ بِرَدِّ تِلْكَ الرُّوحِ عَلَى ذَلِكَ الْبَدَنِ جَذَبَتْ الْهَوَاءَ الرِّيحُ، وَ جَذَبَتْ الرِّيحُ الرُّوحَ فَلَمْ تُرَدِّ إِلَى صَاحِبِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حِينَ يُنْعَثُ.

وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَنْسَى؟ فَإِنَّ قَلْبَ الْإِنْسَانِ فِي حَقٍّ، وَ عَلَى الْحَقِّ طَبَقٌ، فَإِذَا صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً تَامَةً انْكَشَفَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَنْ ذَلِكَ الْحَقِّ، وَ أَضَاءَ الْقَلْبُ، وَ ذَكَرَ الرَّجُلُ مَا نَسِيَ، فَإِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انْتَقَصَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ أَوْ أَغْضَى عَلَى بَعْضِهَا انْطَبَقَ ذَلِكَ الْحَقُّ فَأَظْلَمَ الْقَلْبُ وَ نَسِيَ الرَّجُلُ مَا يَذْكُرُهُ.

وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ كَيْفَ يُشَبِّهُ الْأَعْمَامَ وَالْأُخْوَالَ؟ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ فَجَامَعَهَا بِقَلْبٍ سَاكِنٍ، وَ عُرُوقٍ هَادِيَةٍ وَ بَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرِبٍ، اسْتَمْسَكَتِ النُّطْفَةُ فِي جَوْفِ الرَّحِمِ فَخَرَجَ الْوَلَدُ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ، وَ إِنْ هُوَ أَتَى إِلَى زَوْجَتِهِ بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ، وَ عُرُوقٍ غَيْرِ هَادِيَةٍ، وَ بَدَنٍ مُضْطَرِبٍ، اضْطَرَبَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ حَتَّى وَقَعَتْ فِي حَالِ اضْطِرَابِهَا عَلَى بَعْضِ تِلْكَ الْعُرُوقِ؛ إِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِزْقٍ مِنْ عُرُوقِ (الْأَعْمَامِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَعْمَامَهُ، وَ إِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِزْقٍ مِنْ عُرُوقِ) الْأُخْوَالَ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَخْوَالَهُ.

خضر و امام حسن علیه السلام

روایت شده است، روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به همراه امام حسن علیه السلام و سلمان فارسی وارد شدند. امیرالمؤمنین بر دست سلمان فارسی تکیه داشت و وارد مسجدالحرام شده، در آنجا نشست مردی خوش روی و خوش لباس رو به امام کرده به وی سلام نمود و نشست، سپس گفت: ای امیرالمؤمنین در مورد سه مسأله از شما سؤال دارم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر آنچه می خواهی پرس، گفت: در مورد مردی مرا خبر ده که اگر خوابید روحش به کجا می رود. و چگونه به یاد می آورد و فراموش می کند و چگونه فرزندش یا به عموها و ا به دایی هایش شبیه می شود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به امام حسن فرمود: یا ابامحمد او را باخبر ساز. پس امام حسن علیه السلام به مرد فرمود: در مورد مردی که گفتی می خوابد روحش به کجا می رود، بدان که روح به باد آویزان است و باد به هوا، تا آن هنگام که روح صاحبش به حرکت درآید، اگر خداوند عزوجل به بازگشت آن روح به صاحبش اذن دهد، آن روح باد را جذب می کند و باد هوا را جذب کرده [روح] را در بدن صاحبش ساکن می سازد و اگر خداوند اذن به بازگشت روح به بدن نفرماید هوا باد را جذب می کند و باد، روح را، پس روح به صاحبش بازگردانده نمی شود تا روز قیامت که مبعوث گردد.

و اما گفتی چگونه مرد به یاد می آورد و فراموش می کند قلب انسان در ظرفی قرار دارد، و بر آن ظرف درپوشی است، اگر بر محمد و آل محمد صلوات کامل فرستد آن درپوش از روی آن ظرف برداشته می شود و قلب نورانی می شود، و مرد آن چه فراموش کرده به یاد می آورد، و اگر بر محمد و آل محمد درود نفرستد و یا از صلوات بر آنان بکاهد یا از بخشی از آن چشم پوشی کند، آن درپوش بر روی ظرف قرار گرفته و قلب را تاریک می سازد و مرد آنچه را به خاطر می آورده، فراموش می کند.

و اما درباره فرزند که چگونه به عموها یا دایی هایش شبیه می شود؟ اگر مرد با قلبی بی اضطراب و اعصابی آرام و جسمی بدون اضطراب با همسر خویش هم بستر گردد نطفه به داخل رحم چنگ می زند، پس فرزند شبیه پدر و مادرش می شود و اگر با قلبی مشوش و اعصابی ناآرام و جسمی مضطرب با همسرش هم بستر شود آن نطفه نیز مضطرب خواهد بود تا آن که در همان حال اضطراب بر یکی از آن رگها افتد، اگر بر رگی از رگهای عموهایش افتد فرزند شبیه عموهایش خواهد بود و اگر بر رگی از رگهای دایی هایش افتد فرزند شبیه دایی خواهد بود.

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَقْرُبُ بِهَا، وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَقْرُبُ بِهَا - وَ أَوْمَأَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام - وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَقْرُبُ بِهَا، وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ بِأَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحَسَنِ، وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ، وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرٍ، وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُوسَى، وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ، وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، لَا يُسَمَّى وَ لَا يُكْنَى، حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ أَمْرُهُ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتَحَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَى.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام: اتَّبِعْهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَإِنْ نَظَرُوا أَيْنَ يَقْصِدُ؟ فَخَرَجَ فِي أَثَرِهِ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ - [قال عليه السلام]: حَتَّى مَا أَدْرِي أَيْنَ أَخَذَ مِنَ الْأَرْضِ - فَرَجَعَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَتَعْرِفُهُ؟ قَالَ: لَا، اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ.

قَالَ: هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَام.
تَمَّ الْخَبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

سپس مرد گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز پروردگار یکتا نیست که او را شریکی نیست و شهادت می‌دهم که محمد بنده و پیامبر اوست و همچنان به آن شهادت می‌دهم و به آن اعتراف می‌کنم، و شهادت می‌دهم که تو وصی پیامبر خدایی و قائم به حجت‌اش و تا زنده‌ام به آن شهادت می‌دهم و بدان اعتراف می‌کنم. سپس به امام حسن علیه السلام اشاره نمود و گفت: و شهادت می‌دهم تو وصی پیامبری و قائم بر حقش و تا زنده‌ام بدان گواهی می‌دهم و اعتراف می‌کنم. و سپس رو به امام حسین علیه السلام نموده گفت که وی قائم به امر امام حسن است و شهادت می‌دهم که علی بن حسین قائم به امر حسین است و شهادت می‌دهم محمد بن علی قائم به امر علی و شهادت می‌دهم که جعفر بن محمد قائم به امر محمد است و شهادت می‌دهم موسی بن جعفر قائم به امر جعفر است و شهادت می‌دهم علی بن موسی قائم به امر موسی است و شهادت می‌دهم محمد بن علی قائم به امر علی و شهادت می‌دهم علی بن محمد قائم به امر محمد است و شهادت می‌دهم حسن بن علی قائم به امر علی است و شهادت می‌دهم که مردی از فرزندان حسن، به نام و لقبی خوانده نمی‌شود، تا خداوند امرش را ظاهر سازد، پس زمین را پر از عدل و قسط سازد همانطور که پر از ظلم و ستم می‌شود، و سلام بر تو ای امیرمؤمنان و رحمت‌الله و برکاته سپس برخاست و بگذشت.

امیرالمؤمنین به امام حسن فرمود: ای ابامحمد بدنبال آن مرد برو و ببین به کجا می‌رود؟ پس [امام حسن] بدنبال او رفت، و به محض آن که پای خارج از مسجد نهاد، امام حسن علیه السلام فرمود: نمی‌دانم به کدام سوی رفت، سپس به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و برای او [آنچه دیده بود] شرح داد، امام فرمود ای ابامحمد آیا او را شناختی؟

فرمود: خیر، خداوند و پیامبرش و امیرالمؤمنین بهتر می‌دانند.

فرمود: او خضر علیه السلام است.

روایت پایان یافت و الحمد لله رب العالمین

«الخطبة المونقة»

هَذَا الْجُزْءُ الْمُبَارَكُ فِيهِ الْخُطْبَةُ الْمُونِقَةُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ، وَهِيَ الْخَالِيَةُ مِنَ الْأَلِفِ وَأَخْبَارُ غَيْرُهَا، جَمَعَ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى (بْنِ أَحْمَدَ) بْنُ نَاقَةَ وَفَّقَهُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ نَاقَةَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَيْمُونٍ الْبُزْجِيُّ الْمُعَدَّلُ رَحِمَهُ اللَّهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّرِيفُ الزَّاهِدُ الْعَلَّامَةُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ عِمْرَانَ الْبَغْدَادِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْجُنْدِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَحْيَى بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْعَمَّارِيُّ. قَالَ أَحْمَدُ بْنُ عِمْرَانَ الْجُنْدِيُّ: لَقِيتُ أَبَا عَلِيٍّ الْعَمَّارِيَّ فَحَدَّثَنِي بِهِ؛ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَوْسَجَةَ سَبْلَحَةُ بْنُ عَرْفَجَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَرْفَجَةَ بْنُ عَرْفَطَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الْهَرَاثِ جُرَيْجُ بْنُ كُلَيْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، قَالَ:

اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَذَكَّرُوا: أَيُّ الْحُرُوفِ أَدْخَلَ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ؟ فَأَجْمَعُوا أَنَّ الْأَلِفَ أَكْثَرُ دُخُولًا فِي الْكَلَامِ مِنْ سَائِرِ الْحُرُوفِ. فَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ عَلَى الْبَدِيهَةِ، وَسَمَّاَهَا الْمُونِقَةَ، وَهِيَ:

حَمِدْتُ مَنْ عَظَّمَتْ مَنَّتُهُ، وَسَبَّغَتْ نِعْمَتُهُ، وَسَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ، وَتَمَّتْ كَلِمَتُهُ، وَنَفَذَتْ مَشِيئَتُهُ، وَبَلَغَتْ قَضِيَّتُهُ.

حَمِدْتُهُ حَمْدَ مُقَرَّرٍ بِرُبُوبِيَّتِهِ، مُتَخَضِعٍ بِعُبُودِيَّتِهِ، مُتَنَصِّلٍ مِنْ خَطِيئَتِهِ، مُعْتَرِفٍ بِتَوْحِيدِهِ، مُؤَمِّلٍ مِنْ رَبِّهِ مَغْفِرَةً تُنْجِيهِ يَوْمَ يُشْغَلُ عَنْ فَصِيلَتِهِ وَبَنِيهِ، وَيَسْتَعِينُهُ وَيَسْتَرْشِدُهُ وَيَسْتَهْدِيهِ، وَيُؤْمِنُ بِهِ وَيَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ.

خطبه موقه

در این بخش مبارک، خطبه موقه است که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و صلوات و سلام خدا بر او باد، این خطبه بدون الف است و علاوه بر روایات دیگر توسط احمد بن یحیی (بن احمد) بن ناچه جمع آوری شده‌اند، خداوند او را توفیق دهد.

بسم الله الرحمن الرحيم، بر خدا توکل می‌کنم

شیخ دانشمند جناب ابوالعباس احمد بن یحیی بن ناچه چنین می‌گوید: مرحوم شیخ محمد بن علی بن میمون بررسی برای ما نقل کرد که سید شریف زاهد علامه مرحوم ابوعبدالله محمد بن علی بن حسن بن عبدالرحمن علوی حسینی برای ما چنین روایت کرد: ابوالحسن احمد بن عمران بغدادی معروف به ابن جندی روایت کرده است: ابوالقاسم حسین بن احمد بن عمر بن یحیی بن حسین احمد علوی حسینی برای ما روایت نمود و گفت: ابوعلی عماری چنین نقل نموده است: احمد بن عمران جندی گفت: با ابوعلی عماری دیدار نمودم و او برای من نقل کرد که: ابوطالب محمد بن علی بن محمد مکی گفت ابو عوسجه سبلحه بن عرفجه برای من نقل کرد: ابو عرفجه بن عرفطه گفت: ابوالهراش جری بن کلیب برای من نقل کرد که: هشام بن محمد به نقل از پدرش محمد بن سائب کلبی و وی به نقل از ابوصالح گفت: گروهی از یاران پیامبر ﷺ گرد هم آمدند سخن می‌گفتند: کدام حرف بیش از حروف دیگر در سخنان قوم عرب وارد می‌شود پس همگی متفق شدند که حرف الف، بیش از سایر حروف در سخن می‌آید، سپس امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برخاست و بلافاصله این خطبه را فرمود و آن را موقه نامید، خطبه بدین‌گونه است:

سپاس می‌گویم او را که منتش عظمت یافت و نعمتش وسعت یافته و رحمتش بر غضبش پیشی گرفته، و دینش کمال یافته و اراده‌اش محقق شده و حکمتش جاری گشته است. سپاس او می‌گویم و به پروردگارش اعتراف می‌کنم، و او را با فروتنی عبادت می‌کنم، از گناهش دوری می‌جویم و به توحیدش اعتراف می‌کنم، به خدای خود امید آمرزش دارم تا مرا آن هنگام که از خانواده و فرزندان دور می‌شوم نجات بخشد، و از او کمک می‌جویم و از او طلب ارشاد می‌کنم و از او هدایت می‌خواهم، و به او ایمان می‌آورم و بر او توکل می‌نمایم.

و شَهِدَتْ لَهُ شُهُودٌ مُخْلِصٌ مُوقِنٌ بِعِزَّتِهِ مُؤْمِنٌ مُتَّقِنٌ، وَ وَحَّدَتْهُ تَوْحِيدَ عَبْدٍ مُذْعِنٍ،
لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ فِي صُنْعِهِ.

جَلَّ عَنْ مُشِيرٍ وَ وَزِيرٍ، وَ عَوْنٍ وَ مُعِينٍ وَ نَظِيرٍ. عَلِمَ فَسْتَرَّ، وَ بَطَنَ فَخَبَّرَ، وَ مَلَكَ فَقَهَرَ، وَ
عَصِيَ فَعَفَرَ، وَ حَكَمَ فَعَدَلَ. لَمْ يَزَلْ وَ لَنْ يَزُولَ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَ هُوَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ بَعْدَ
كُلِّ شَيْءٍ.

مُتَقَرِّدٌ بِعِزَّتِهِ، مُتَمَكِّنٌ بِقُوَّتِهِ، مُتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ، مُتَكَبِّرٌ بِسُمُوِّهِ، لَيْسَ يُدْرِكُهُ بَصَرٌ، وَ لَمْ يُحِطْ
بِهِ نَظَرٌ، قَوِيٌّ مَتَبِعٌ سَمِيعٌ، رَوُوفٌ رَحِيمٌ.

عَجَزَ عَنْ وَصْفِهِ مَنْ يَصِفُهُ، وَ ضَلَّ عَنْ نَعْتِهِ مَنْ يَعْرِفُهُ، قَرَبَ فَبَعَدَ، وَ بَعَدَ فَقَرُبَ. يُجِيبُ
دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ، وَ يَرْزُقُهُ وَ يَخْبُوهُ. ذُو لُطْفٍ خَفِيٍّ، وَ بَطْشٍ قَوِيٍّ، وَ رَحْمَةٍ مُوسِعَةٍ، وَ عُقُوبَةٍ
مُوجِعَةٍ رَحْمَتُهُ جَنَّةٌ عَرِيضَةٌ مُوْنَقَةٌ، وَ عُقُوبَتُهُ مُؤْلِمَةٌ مُوْبِقَةٌ.

وَ شَهِدَتْ بِبِعْنَةِ مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَ رَسُولِهِ، وَ صَفِيِّهِ وَ نَبِيِّهِ وَ حَبِيبِهِ وَ خَلِيلِهِ. بَعَثَهُ فِي خَيْرِ
عَصْرِ، وَ حِينَ فَتْرَةٍ وَ كُفْرٍ، رَحْمَةً لِعَبِيدِهِ، وَ مِنَّةً لِمَزِيدِهِ، وَ خَتَمَ بِهِ نُبُوتَهُ، وَ وَضَعَ بِهِ حُجَّتَهُ،
فَوَعِظَ وَ نَصَحَ، وَ بَلَغَ وَ كَدَحَ، رَوُوفٌ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ، سَخِيٌّ رَضِيٌّ زَكِيٌّ، عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَ تَسْلِيمٌ،
وَ بَرَكَهٌ وَ تَكْرِيمٌ.

ذَكَرْتُكُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ بِرَهْبَةٍ تَسْكُنُ قُلُوبَكُمْ، وَ خَشْيَةً تُذَرِّي دُمُوعَكُمْ، وَ تَقِيَّةً تُنْجِيكُمْ قَبْلَ
يَوْمٍ يُذْهِلُكُمْ وَ يَبْتَلِيكُمْ، يَوْمَ يَفُوزُ فِيهِ مَنْ ثَقَلَ وَزْنُ حَسَنَتِهِ، وَ خَفَّ وَزْنُ سَيِّئَتِهِ. وَلَتَكُنْ
مَسْأَلَتُكُمْ وَ تَمَلُّقُكُمْ مَسْأَلَةً ذُلٍّ وَ خُضُوعٍ، وَ شُكْرٍ وَ خُشُوعٍ، وَ تَوْبَةٍ وَ نُزُوعٍ، وَ نَدَمٍ وَ رُجُوعٍ.

و او را گواهی می‌دهم گواهی انسانی مخلص که به عزت او یقین دارد و به او ایمان راستین دارد، و او را همچون توحید بنده‌ای خاضع توحید می‌گویم و به یگانگیش اعتراف می‌کنم، او شریکی در ملکش ندارد و در امورش نیز او را یاری نیست.

وی بالاتر از آن است که مشاور و وزیری داشته باشد و یار و یاور و همانندی، می‌داند و می‌پوشاند و اموری را مخفی داشته و سپس از آن امور مخفی خبر می‌دهد، او سلطه یافت و چیره گشت، و از او امرش سرپیچی می‌شود و می‌بخشد، و قضاوت می‌کند و به عدالت قضاوت می‌کند، بوده است و خواهد بود، هیچ چیز مانند او نیست، او قبل از هر چیز و بعد از هر چیز است. در عزتش یگانه است، به قدرت خود نیرومند است و به بلندای خود پاک گشته و به والایش بزرگ شده است، هیچ دیده‌ای او را نمی‌بیند و هیچ نظری به او نمی‌رسد، قوی و نیرومند و شنوا است، مهربان و بخشنده است.

آن‌که او را توصیف می‌کند ناتوان از وصف اوست، و آن‌که او را می‌شناسد از شرح او دور می‌افتد، نزدیک می‌شود پس دور می‌گردد، و دور می‌شود پس نزدیک می‌گردد، دعوت هرکس که او را خواند، اجابت می‌کند، و او را روزی می‌دهد و به او می‌بخشد، او صاحب لطف پنهان و مجازات شدید است و صاحب رحمتی وسیع و مجازاتی دردناک، رحمتش بهشتی است وسیع و آراسته، و مجازاتش دردناک و مهلک است.

و به بعثت محمد، بنده و پیامبرش گواهی می‌دهم، محمد که برگزیده و پیامبر و حبیب و یار خداوند است و او را در بهترین دوره مبعوث فرمود که هنگام سکون و کفر بود، او رحمتی برای بندگانش بود، و متنی برای نعمتهای بسیارش، رسالت انبیاء را با بعثتش به پایان برد و حجت خویش را با وی روشن ساخت، پس پیامبر نصیحت نمود، رسالتش را محقق ساخت و بسیار تلاش نمود، به هر مؤمنی مهربان و بخشنده و رضایتمند و پاک بود، رحمت بر او باد و در برابرش سر تسلیم فرود می‌آوریم و برکت خداوند بر او باد و کرامتش افزون باد.

سنت پیامبرتان را به یاد شما آوردم پس باید ترسی در دلهایتان جای گیرد، و بیمی مایه ریختن اشکهایتان گردد، و تقوایی که شما را نجات دهد قبل از آن هنگام که خداوند شما را سرگردان ساخته و بیازماید، کسی پیروز می‌شود که وزن حسناتش سنگین باشد، و وزن سیئاتش سبک. باشد که درخواست و دوستی شما با ذلت و خضوع و سپاس و خشوع و توبه و فرمانبری و پشیمانی و بازگشت همراه باشد.

وَلْيُعْتَنِيَمِ كُلُّ مُعْتَنِيَمٍ مِنْكُمْ صِحَّتَهُ قَبْلَ سَقَمِهِ، وَ شَيْبَتَهُ قَبْلَ هَرَمِهِ، وَ سَعَتَهُ قَبْلَ فَقْرِهِ، وَ
فُرْغَتَهُ قَبْلَ شُغْلِهِ، وَ حَضَرَتَهُ قَبْلَ سَفَرِهِ، قَبْلَ يَكْبُرٍ وَ يَهْرَمٍ وَ يَمْرَضٍ وَ يَخْرُضٍ وَ يَسْقُمٍ، وَ
يَمْلَأُهُ طَبِيبُهُ، وَ يُعْرِضُ عَنْهُ حَبِيبُهُ، وَ يَنْقُطِعُ عُمْرُهُ، وَ يَتَغَيَّرُ عَقْلُهُ، مِنْ قَبْلِ هُوَ مَوْعُوكٌ، وَ
جِسْمُهُ مِنْهُوَكٌ، ثُمَّ جَدَّ فِي نَزْعٍ جَدِيدٍ، وَ حَضَرَ كُلَّ قَرِيبٍ وَ بَعِيدٍ، فَشَخَصَ بَصَرُهُ، وَ طَمَحَ
نَظَرُهُ، وَ رَشَحَ جَبِينُهُ، وَ خَطَفَ عِزِّيْنُهُ، وَ سَكَنَ حَيْنِيْنُهُ، وَ جَذِبَتْ نَفْسُهُ، وَ بَكَتْهُ عَرْسُهُ، وَ حَفَرَ
رَمْسُهُ، وَ يَتَمَّ مِنْهُ وَلَدُهُ، وَ تَفَرَّقَ عَنْهُ عَدَدُهُ، وَ تَقَسَّمَ جَمْعُهُ، وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ وَ سَمْعُهُ، وَ كَفَنَ، وَ
وَجَّهَ، وَ مَدَّدَ، وَ جُرَّدَ، وَ غُسِّلَ، وَ نُشِفَ، وَ سُجِّيَ، وَ بُسِطَ لَهُ وَ هَيَّئِ، وَ نُشِرَ عَلَيْهِ كَفْنُهُ، وَ شُدَّ
مِنْهُ ذَقْنُهُ، وَ قُمِصَ وَ عُمِّمَ، وَ وُدِّعَ وَ عَلَيْهِ سُلَّمٌ، وَ حُمِلَ فَوْقَ سَرِيرٍ، وَ صُلِّيَ عَلَيْهِ بِتَكْبِيرٍ.

وَ نُقِلَ مِنْ دُورٍ مُزَخْرَفَةٍ، وَ قُصُورٍ مُشَيَّدَةٍ مُنْجَدَّةٍ، فَجُعِلَ فِي ضَرِيحٍ مَلْحُودٍ، ضَيِّقٍ
مَضْفُودٍ، بِشَقٍّ مَوْصُودٍ، بِلَبْنٍ مَنضُودٍ، مُسَقَّفٍ بِجَلْمُودٍ، وَ هِيلَ عَلَيْهِ عَقْرُهُ، وَ حُثِيَ عَلَيْهِ
مَدْرُهُ، وَ تُحَقَّقَ حَدْرُهُ، وَ نُسِيَ خَبْرُهُ، وَ رَجَعَ عَنْهُ وَلِيُّهُ وَ صَفِيُّهُ وَ نَدِيمُهُ وَ نِسِيبُهُ، وَ تَبَدَّلَ بِهِ
قَرِيبُهُ وَ حَبِيبُهُ، فَهُوَ حَشْوُ قَبْرِهِ، (رَهِينُ فَقْرٍ، يَسْعَى فِي جِسْمِهِ دُودُ قَبْرِهِ)، وَ يَسِيلُ صَدِيدُهُ
مِنْ مَنْخَرِهِ وَ نَحْرِهِ، وَ يُسْحَقُ لَحْمُهُ، وَ يُنْشَفُ دَمُهُ، وَ يَدِقُّ عَظْمُهُ.

فَمَتَى حَقَّ يَوْمُ حَشْرِهِ وَ نَشْرِهِ مِنْ قَبْرِهِ، وَ نُفِخَ فِي صُورٍ، وَ دُعِيَ لِحَشْرِ وَ نُشُورٍ، ثُمَّ
يُغَيَّرَتْ قُبُورٌ، وَ حُصِّلَتْ سَرِيرَةُ صُدُورٍ، وَ جِيَءَ بِكُلِّ نَبِيٍّ وَ صَدِيقٍ، وَ شَهِيدٍ وَ نَاطِقٍ، وَ قَعَدَ
لِلْفَضْلِ قَدِيرٌ، بِعَبِيدِهِ خَبِيرٌ بِصِيرٍ، فَكَمْ ثُمَّ مِنْ زَفَرَةٍ تُفْنِيهِ، وَ حَسْرَةٍ تُضْنِيهِ، فِي مَوْقِفٍ مَهِيلٍ،
وَ مَشْهَدٍ جَلِيلٍ، بَيْنَ يَدَيِ مَلِكٍ عَظِيمٍ، بِكُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ عَلِيمٍ، حِينَئِذٍ يُلْجِمُهُ عَرْقُهُ، وَ
يَخْفِزُهُ قَلْقُهُ، عَبْرَتُهُ غَيْرُ مَرْحُومَةٍ، وَ صَرَخَتُهُ غَيْرُ مَسْمُوعَةٍ، وَ حُجَّتُهُ غَيْرُ مَقْبُولَةٍ، وَ تُنْشَرُ
صَحِيفَتُهُ، وَ تَتَبَيَّنُ جَرِيرَتُهُ، وَ نَظَرَ فِي سُوءِ عَمَلِهِ، وَ شَهِدَتْ عَيْنُهُ بِنَظَرِهِ، وَ يَدُهُ بِبَطْشِهِ، وَ
رِجْلُهُ بِخَطْوِهِ، وَ فَرَجُهُ بِلَمْسِهِ، وَ جِلْدُهُ بِمَسِّهِ، وَ تَهَدَّدَهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ، فَكَشَفَ لَهُ عَنْ خَبْنِهِ
بَصِيرٌ، فَسُلِّسَ جِيدُهُ، وَ غُلِّغَ مَلَكُهُ يَدُهُ، وَ سَبِقَ وَ سُحِبَ وَ حُدَّ، فَوَرَدَ جَهَنَّمَ بِكَرْبٍ وَ شِدَّةٍ،
فَظَلَّ يُعَذَّبُ فِي جَحِيمٍ، وَ يُسْقَى شَرْبَةً مِنْ حَمِيمٍ، يَشْوِي وَجْهَهُ، وَ يَسْلُخُ جِلْدَهُ، وَ تَضْرِبُهُ
زَبَنِيَّةٌ بِمَقْمَعٍ حَدِيدٍ، وَ يَعُودُ جِلْدُهُ بَعْدَ نُضْجِهِ بِجِلْدٍ جَدِيدٍ، يَسْتَعْيِثُ فَتُغْرِضُ عَنْهُ خَزَنَةُ جَهَنَّمَ،
وَ يَسْتَصْرِخُ فَيَنْثَبُ حُقْبَةً لَا يَرِيْمُ، فَيَنْدَمُ حِينَ لَا يَنْفَعُهُ نَدَمٌ.

و هر کدام از شما سلامتی اش را قبل از بیمار شدن غنیمت شمرد، و جوانی اش را قبل از پیری و وسعت حالش را قبل از تنگدستی و آسایش خود را قبل از گرفتاری و حضورش را قبل از سفر غنیمت شمرد پیش از آنکه پیر و بیمار و رنجور و ضعیف گشته و حتی طبیبش از وی خسته گردد و یار از او روی برگرداند و عمرش قطع شود و عقلش دگرگون گردد، وقتی بیمار شود، بدنش خسته و رنجور گشته و به جان دادن می افتد و خویشان نزدیک و دورش حاضر می شوند، سپس چشمانش باز شده و نگاهش خیره می گردد، و عرق بر پیشانی اش نشسته و بینی اش کوتاه گشته و صدایش خاموش می شود و جانش گرفته می شود همسر بر او می گرید و قبرش کنده می شود و فرزندانش یتیم می گردند و بستگان از او جدا می شوند و آنچه جمع کرده بود بین دیگران تقسیم می شود، چشم و گوشش از کار می افتد و او را به سوی قبله می خوابانند و لباس از تنش بیرون می آورند و او را عریان کرده، غسل می دهند و خشک می کنند و می پوشانند، و ردایی برایش گشوده و کفن او را آماده می سازند و بر او می اندازند و چانه اش را می بندند و کفن را همچون پیراهنی به او می پوشانند و بر سرش تکه ای پارچه می بندند و با وی وداع نموده، بر تابوتی حملش می نمایند، و بر وی نماز می خوانند و تکبیر می گویند. و از خانه پر زر و زیور و قصر محکم و استوار و از سنگ ساخته شده، وی را جدا نموده در قبر، در جایی تنگ بی آب و علف در کنار خشتهای چیده شده در زیر سنگ سخت قرار می دهند و خاک و سنگ بر او می ریزند، (حال) از آن چه می ترسیده به سرش آمده و خبری از وی نخواهد ماند و فراموش می شود و از کنار قبرش دوست و خویشان و همراهان برگشته و همسر و محبوب او راهی دیگر در پیش می گیرند و تغییر می کنند، او درون قبر و اسیر سرزمین بی آب و علف خواهد بود، جسم او محل جنب و جوش کرمهای قبر شده، خونابه بر گردن و سینه اش جاری خواهد گشت، گوشت بدنش له گشته و خونش خشک می شود و استخوانش پوسیده می شود، و چنین است تا روز محشر، و آن روز که او را از قبر خارج ساخته و روح بر پیکرش دمیده و برای حشر و نشر صدایش می زنند، در این هنگام قبرها درهم ریخته و باطن هر انسانی آشکار می شود و همه پیامبران و صدیقان و شهیدان به صحنه محشر آورده می شوند و خداوند توانای دانای بینا خود عهده دار جدایی حق از باطل می گردد. پس چه بسیار ناله های جانسوز گریبانگیر او می شود و حسرتها که او را نابود می کنند، در جایگاهی هولناک و دیدگاهی عظیم در حضور پادشاهی بسیار عظیم که بر هر کوچک و بزرگی داناست در این هنگام، عرق همچون لجامی بر سر و صورتش قرار گرفته، و دلهره و نگرانی، وجودش را فرا گرفته، به گریه و فریادش، گوش نمی دهند و عذرش را نمی پذیرند، نامه اعمالش باز شده و کردارهای زشتش آشکار می گردند و بر کرده هایش می نگرند، و دیده اش به نگاههای بدی که کرده شهادت می دهد و دستش به ظلمی که کرده و پایش به گامهایش در جاهایی که نهاده و عورتش به آنچه کرده و پوستش به آنچه لمس نموده شهادت می دهند، و نکیر و منکر او را تهدید نموده و از عاقبت پنهانش پرده برمی دارند، پس به زنجیر کشیده شده و فرشته اش دستش را به بند می بندد و او را روانه کرده و تنها می کشانند پس به سختی بسیار وارد جهنم می شود، برای همیشه او را در آنجا، عذاب می دهند و جرعه ای از گدازه های جهنم به او می نوشانند که صورتش را بریان و پوستش را می کند، و فرشتگانی که مأمور انداختن اهل جهنم به دوزخ هستند او را با گرزهای آهنین به شدت می زنند و پوستش که سوخته بود بار دیگر تجدید می شود، از ملائکه نگهبان دوزخ طلب کمک می کند و آنها از پاسخ پرهیز می کنند، فریاد برمی آورد و کمک می خواهد و مدتی بر همان حال می ماند، آنگاه بر کرده هایش، پشیمان می شود که دیگر پشیمانی برایش سودی ندارد.

نَعُوذُ بِرَبِّ قَدِيرٍ، مِنْ شَرِّ كُلِّ مَاصِيرٍ، وَ نَسْأَلُهُ عَفْوَ مَنْ رُضِيَ عَنْهُ، وَ مَغْفِرَةً مَنْ قُبِلَ مِنْهُ، وَ هُوَ وَلِيُّ مَسْأَلَتِي، وَ مُنْجِعُ طَلِبَتِي، فَمَنْ زُحِرَ عَنْ تَغْذِيبِ رَبِّهِ، وَ جُعِلَ فِي جَنَّتِهِ بِقُرْبِهِ، وَ خُلِدَ فِي قُصُورِ مُشِيدَةٍ، وَ مُلْكِ حُورٍ عِينٍ وَ حَفْدَةٍ، وَ طَيْفٍ عَلَيْهِ بِكُؤُوسٍ، وَ سَكَنَ حَظِيرَةَ فُؤَادِوسٍ، وَ يَقْلُبُ فِي نَعِيمٍ، وَ سَقَى مِنْ تَسْنِيمٍ، مِنْ عَيْنِ سَلْسَبِيلٍ، مَمْرُوجٍ بِزَنْجَبِيلٍ، مُخْتَمٍ بِمِسْكِ وَ عَبِيرٍ، وَ مُسْتَعْنِمٍ لِلْمُلْكِ، مُسْتَشْعِرٍ لِلسُّرُورِ، وَ يَشْرَبُ مِنْ خُمُورٍ، مُغْدِقٍ فِي شُرْبِهِ وَ لَيْسَ يُنْزَفُ. وَ هَذِهِ مَنْزِلَةٌ مَنْ خَشِيَ رَبَّهُ، وَ حَذَرَ نَفْسَهُ، وَ تِلْكَ عَقُوبَةُ مَنْ عَصَى مُنْشِئَهُ، وَ سَوَّلَتْ لَهُ نَفْسُهُ مَعْصِيَتَهُ.

لَهُ قَوْلُ فَضْلٍ، وَ حُكْمُ عَدْلٍ، خَيْرُ قِصَصٍ قُصِّ، وَ مَوْعِظُ نُصِّ، تَنْزِيلٌ مِنْ عَزِيزٍ حَمِيدٍ، نَزَلَ بِهِ رُوحٌ قُدْسٍ مُبِينٍ - عَلَى قَلْبِ نَبِيِّ مُهْدٍ رَشِيدٍ، صَلَّتْ عَلَيْهِ رُسُلُ سَفَرَةٍ، مُكَرَّمُونَ بَرَرَةٍ، وَ عَذْتُ بِرَبِّ رَحِيمٍ، مِنْ شَرِّ عَدُوٍّ لَعِينٍ رَجِيمٍ - لِيَتَضَرَّعَ مُتَضَرِّعُكُمْ، وَ يَتَهَلَّلَ مُتَهَلِّلُكُمْ، وَ يَسْتَغْفَرَ رَبَّ كُلِّ مَرْبُوبٍ لِي وَ لَكُمْ. تَمَّتْ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

به خداوند قادر پناه می‌بریم از شر هر پایانی، و از او عفو و بخششی طلب می‌کنیم که نسبت به بندگان مورد رضایتش عفو نموده، و مغفرتی را که نسبت به بندگان نموده که اعمال آنها را قبول کرده است، و اوست عهده‌دار اجابت درخواست من، و برآورنده خواهشهای من، و آن‌که از عذاب خدایش دور گردد، و در بهشتش نزدیک او قرار گیرد، و در قصرهای برافراشته جاودانه شده، و حوران چشم سیاه و غلامان در اختیارش قرار گرفته و با جامهای شراب به دورش می‌گردند، و در بهشت فردوس ساکن شده، و غرق در نعمتهای الهی می‌گردد و از آب چشمه تسنیم و سلسبیل که آمیخته به زنجبیل است و معطر به مشک و عبیر او را می‌نوشانند، و وی از این پادشاهی آسوده است، و احساس شادی و سرور دارد، و از شرابهایی می‌نوشد، از آنها بسیار می‌نوشد و خشک نمی‌شوند، این مقام ویژه کسی است که از خدایش ترسیده و خود را برحذر داشته، و آن عذاب مجازات کسی است که برآفریننده خویش معصیت نموده، و گناه خویش را زیبا شمرده است.

او را سخنی است که حق را از باطل جدا می‌کند و حکم او به عدالت است، و بهترین داستانهایی که گفته شده‌اند، و بهترین موعظه‌ای که بیان گردیده، آن فروفرستاده‌ای از سوی خداوندی قدرتمند و سزاوار ستایش است. که جبرئیل روح القدس آن را بر قلب پیامبر هدایتگر مرشد نازل فرموده، درود ملائکه [مسئولان شمارش اعمال بندگان] سفیران الهی بزرگوار و نیکورفتار بر او باد، از شر دشمنی ملعون و رانده شده به خداوند مهربان پناه می‌برم، باشد که زاری‌کنندگان شما زاری کنند و مناجات‌کنندگان مناجات کنند و آمرزش خواهان برای من و شما از پروردگار همه آفریدگان طلب مغفرت نمایند.

خطبه به پایان رسید و سپاس خدای جهانیان را.

«صِفَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنُ نَاقَةَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَيْمُونٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ حَظِيظٍ الْأَسَدِيُّ الْفَقِيهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَزِيعٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ مُقْبِلٍ التَّمِيمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ هَلَالٍ الثَّقَفِيُّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ مَرْوَانَ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ:

كَانَ عَلِيٌّ وَاللَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُشَبِّهُ الْقَمَرَ الْبَاهِرَ، وَالْأَسَدَ الْخَادِرَ، وَالْفُرَاتَ الزَّائِحَ، وَالرَّبِيعَ الْبَاكِرَ، فَأَشْبَهَ مِنَ الْقَمَرِ ضَوْءَهُ، وَأَشْبَهَ مِنَ الْأَسَدِ شَجَاعَتَهُ وَمَضَاءَهُ، وَأَشْبَهَ مِنَ الْفُرَاتِ جُودَهُ وَسَخَاءَهُ، وَأَشْبَهَ مِنَ الرَّبِيعِ خُصْبَهُ (وَجَنَاءَهُ).

من كلام أمير المؤمنين عليه السلام

قَالَ: وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ خَسِرَ مُرُوءَتَهُ ضَعُفَ يَقِينُهُ، وَازْرَى بِنَفْسِهِ مَنْ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ، وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ، وَالشَّرُّهُ جَرَّارُ الْخَطَرِ، وَالْبُخْلُ عَارُ، وَالْجُبْنُ مَنْقِصَةٌ. مَنْ أَهْوَى إِلَى مُتَفَاوِتِ خَذَلْتُهُ الرَّغْبَةُ، وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفِطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ، وَالْمِقْلُ غَرِيبٌ فِي وَطْنِهِ اخْتَبَى فِي غَيْرِهِ، وَالْعَجْزُ آفَةٌ، وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ.

ویژگی امیرالمؤمنین علیه السلام

شیخ دانشمند ابوالعباس احمد بن یحیی بن ناقة نقل کرد: محمد بن علی بن میمون نقل کرد و گفت: محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمن علوی حسینی گفت: محمد بن حسین بن حظیط اسدی گفت: احمد بن محمد بن عبدالرحمن برای ما نقل کرد و گفت: حسن بن علی بن بزیع، گفت: سلیمان بن مقبل تمیمی گفت: محمد بن جعفر بن هلال ثقفی، به نقل از ایوب بن مروان اسدی و وی به نقل از پدرش و او نیز به نقل از جدش گفت: شنیدم ابن عباس رحمت خداوند بر او باد می گوید:

«به خدا سوگند که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به مانند ماه پرنور و شیر آرام و رودخانه پر آب و بهار زود هنگام بود و نورش از ماه بیشتر بود و در شجاعت و قدرت قوی تر از شیر و در کرم و بخشش از رود فرات بخشنده تر و از بهار حاصلخیزتر و سودمندتر بود.»

از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام

و گفت: از سخنان امام علیه السلام است:

آن کس که جوانمردی خود از دست دهد یقینش سست گردد. و آن کس که در پی طمع باشد نفس خویش را خوار نموده، و آن که فقر خویش آشکار کند به خواری خرسند گشته، و نفس آن کس که زبان خویش را فرمان برد بی ارزش گردد، و حرص و از خطر را جلب می کند، و بخل، ننگ و ترس، عیب است، آن که میل به پستی کند خواسته اش مایه ناامیدیش گردد، و تنگدستی، انسان زیرک را از گفتن نیازش خاموش می کند، انسان فقیر، در وطن خود غریب است و در غیر آن به مال و ثروت دست یابد، ناتوانی، آفت است و صبر شجاعت.

«محاورة موضوعة»

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ نَاقَةَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْبَاقِي بْنِ جَعْفَرٍ (بن محمد) بْنِ مُجَالِدٍ الْبَجَلِيُّ الْمُعَدَّلُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّرِيفُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ (عَلِيٍّ بْنِ) عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّحَّاسُ الْيَمَانِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدَانَ بْنِ يَزِيدَ الْبَجَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ أَبِي بُرْدَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي نَصْرٌ - يَعْنِي ابْنَ مُزَاهِمٍ - عَنِ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ - يَعْنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الْمَسْعُودِيَّ - عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، قَالَ: قَالَ عُمَرُ لِعَلِيِّ:

أُنْشِدُكَ اللَّهَ يَا أَبَا الْحَسَنِ، هَلْ وَلَّاكَ رَسُولُ اللَّهِ الْأَمْرَ؟

قَالَ: وَقُلْتُ ذَاكَ! مَا تَصْنَعُ أَنْتَ وَصَاحِبُكَ؟

قَالَ عُمَرُ: أَمَّا صَاحِبِي فَقَدْ مَضَى لِحَالِهِ، وَ أَمَّا أَنَا فَوَاللَّهِ إِذَا لَأَخْلَعَنَّهَا مِنْ عُنُقِي فِي عُنُقِكَ.

فَقَالَ عَلِيُّ: جَدَعَ اللَّهُ أَنْفَ مَنْ أَنْقَذَكَ مِنْهَا! لَأَ، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] جَعَلَنِي عِلْمًا، فَمَنْ خَالَفَنِي فَقَدْ ضَلَّ.

«الْمُرْجِئَةُ وَالْقَدَرِيَّةُ»

وَ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ نَاقَةَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْبَاقِي، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ وَلِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضِيلٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ حَبِيبٍ، عَنْ نِزَارِ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله]:

صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ: الْمُرْجِئَةُ وَالْقَدَرِيَّةُ.

یک گفت و گو

شیخ عالم ابو عباس احمد بن یحیی بن ناقة، برایمان نقل کرد و گفت: محمد بن عبدالباقی بن جعفر بن محمد بن مجالد بجلی معدل گفت: سید ابو عبدالله محمد بن (علی بن) عبدالرحمن علوی حسینی رحمت خداوند بر او باد گفت: محمد بن حسین نحاس یمانی گفت: عبدالله بن زیدان بن یزید بجلی گفت: هارون بن ابی برده گفت: نصر - مقصود ابن مزاحم است - به نقل از عبدالرحمن - یعنی عبدالله بن عبدالملک مسعودی - به نقل از احمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب و او به نقل از پدرش، و او به نقل از عاصم بن عمر بن خطاب گفت: عمر به علی گفت:

یا اباالحسن ترا به خداوند سوگند می دهم، آیا پیامبر خدا تو را ولی امر قرار داد؟
فرمود: این را قبلاً گفته ام! تو و دوستت چه می کنید؟
عمر گفت: دوستم در پی کار خود رفت، و اما من به خداوند قسم که آن (خلافت) را از عهده خویش خارج سازم برعهده تو اندازم.
پس علی فرمود: بریده باد بینی آن که تو را از آن رهایی بخشد! نه، رسول خدا ﷺ مرا همچون کوهی راهنما قرار داده و آن کس که با من مخالفت کند، گمراه گردد.

مرجئه و قدریه

شیخ عالم ابو عباس احمد بن یحیی بن ناقة گفت محمد بن عبدالباقی برای ما نقل کرد و گفت: محمد بن علی ما را خبر داد و گفت: محمد بن حسین نقل کرد: عبدالله بن زیدان ما را خبر داده: که محمد بن عمر بن ولید گفت: محمد بن فضیل برای ما به نقل از قاسم بن حبیب و او به نقل از نزار صیرفی و او نیز به نقل از ابن عباس گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: دو گروه از امت من بهره ای از اسلام نمی برند: مرجئه و قدریه.

«نصائح نبویة لابن عباس»

أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ نَاقَةَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا (مُحَمَّدٌ، قَالَ: أَخْبَرَنَا) عَبْدُ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ بْنِ أَبَانَ الْبَجَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ رَجَاءِ بْنِ حَيَّوَةَ، عَنْ عُمَرَ مَوْلَى غَفْرَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: خَرَجْتُ ذَاتَ يَوْمٍ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْفَيْئَاءِ، فَقَالَ: يَا غُلَامُ أَلَا أَعْلَمُكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهِنَّ - أَوْ بِهَا - ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا أَبَايَ أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ، احْفَظِ اللَّهَ تَجِدْهُ أَمَامَكَ، تَعَرَّفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفَكَ فِي الشَّدَّةِ. إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، فَقَدْ جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ، لَوْ جَهَدَ الْخَلْقُ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوا بِمَا لَمْ يَكْتُبَهُ اللَّهُ لَكَ لَمْ يَسْتَطِيعُوا، وَ لَوْ حَرَصُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوكَ بِمَا لَمْ يَقْدَرْهُ اللَّهُ لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ، فَأَعْمَلْ لِلَّهِ فِي الرِّضَا فِي الْيَقِينِ مَا اسْتَطَعْتَ، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ ﴿ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴾ .

اندرزهای پیامبر به ابن عباس

شیخ ابو عباس احمد بن یحیی بن ناقة به ما خبر داد و گفت: (محمد برای ما نقل کرد و گفت) عبدالله برای ما نقل کرد و گفت: پدرم برای ما به نقل از محمد بن مالک بن ابان بجلی و وی به نقل از علی بن قاسم و او نیز به نقل از عاصم بن رجاء بن حیوه به نقل از عمر مولی غفره و او نیز به نقل از ابن عباس گفت:

روزی همراه با پیامبر خدا ﷺ به حیاط خارج شدم، پیامبر فرمود ای جوان آیا کلماتی را به تو یاد دهم تا خداوند بوسیله آنها به تو سود رساند؟ عرض کردم: بله ای رسول الله پدر و مادرم به فدایت. فرمود: حرمت خداوند نگهدار تا تو را نگاهبانی کند. حرمت خداوند نگاهدار تا او را در پیش رویت بیابی. خداوند را به هنگام آسایش بشناس تا تو را در هنگام سختی بشناسد، اگر درخواستی داری از خداوند بخواه، اگر کمک خواستی از خداوند کمک خواه زیرا که مرکب قلم از وصف آنچه هست خشک گردید، اگر همه مردم تلاش کنند تا به تو سودی رسانند که خداوند برایت مقرر نکرده، نخواهند توانست، و اگر بخواهند به تو ضرری رسانند که خداوند برای تو مقرر نفرموده نخواهند توانست، پس تا می توانی با رضایت و یقین برای خداوند کار کن، و بدان که پیروزی با صبر همراه است و گشایش با سختی (به راستی که با هر سختی گشایشی است) ^(۱).

«يقين جندب الأزدي في النهروان»

أَخْبَرَنَا السَّيْنُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ نَاقَةَ وَفَقَّهُ اللَّهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَيْمُونٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّحَّاشُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ الْوَلِيدِ الْبَجَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَارَةَ بْنِ صَبِيحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَرْطَاةٌ - يَغْنِي ابْنَ حَبِيبٍ - قَالَ: حَدَّثَنَا صَبَّاحٌ - يَغْنِي ابْنَ يَحْيَى - عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حُضَيْرَةَ، عَنْ أَبِي الْعَجْفَاءِ، عَنْ جُنْدَبِ الْأَزْدِيِّ، قَالَ:

شَهِدْتُ مَعَ عَلِيِّ الْجَمَلِ وَصَفَيْنِ جَادًا، لَا أَشْكُ فِي قِتَالِ مَنْ قَاتَلَهُ، وَلَا مَنْ خَالَفَهُ أَنَّهُ عَلَى ضَلَالَةٍ، حَتَّى إِذَا نَزَلْتُ نَهْرَوَانَ دَخَلَنِي شَكٌّ وَقُلْتُ: قَوَّأُونَا وَأَخْيَارُنَا تُقَاتِلُهُمْ؟! إِنْ هَذَا لَأَمْرٌ عَظِيمٌ! فَخَرَجْتُ غُدُوَةً أَمْشِي حَتَّى بَرَزْتُ مِنَ الصُّفُوفِ وَمَعِيَ مَطْهَرَةٌ مِنْ مَاءٍ، فَوَكَّزْتُ رُمَحِي وَوَضَعْتُ ثُرَيْسِي إِلَيْهِ، فَاسْتَوَتْ بِهِ مِنَ الشَّمْسِ، فَجَلَسْتُ فِي ظِلِّهِ.

قَالَ: فَأَنِّي لَجَالِسٌ إِذْ أَقْبَلَ عَلَيَّ، فَنَاقَلْتُهِ الْإِدَاةَ، فَانْطَلَقَ حَتَّى لَمْ أَرَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ وَقَدْ تَطَهَّرَ، فَدَفَعَ إِلَيَّ الْإِدَاةَ وَجَلَسَ مَعِيَ فِي ظِلِّ الثُّرَيْسِ.

قَالَ: فَإِذَا فَارِسٌ يَتَعَرَّضُ. قَالَ: قُلْتُ: كَانَ هَذَا الْفَارِسُ يُرِيدُكَ.

قَالَ: أَشِيرُ إِلَيْهِ فَلْيَأْتِكَ.

قَالَ: فَأَشَرْتُ إِلَيْهِ فَجَاءَ.

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَدْ عَبَّرَ الْقَوْمُ وَقَطَعُوا النَّهْرَ.

قَالَ: مَا فَعَلُوا.

قَالَ: ثُمَّ جَاءَ آخَرُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَاللَّهِ مَا جِئْتُكَ حَتَّى رَأَيْتُ الرَّاياتِ مِنْ ذَاكَ

الْجَانِبِ وَمَا عَبَّرَتِ الْأَنْعَالُ.

قَالَ: كَلَّا وَاللَّهِ مَا فَعَلُوا. ثُمَّ نَهَضَ وَنَهَضْنَا مَعَهُ.

قَالَ: قُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَصَّرَنِي فِي هَذَا الرَّجُلِ وَبَيَّنَّ لِي أَمْرَهُ، هُوَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: رَجُلٌ كَذَّابٌ، أَوْ رَجُلٌ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ أَمْرِهِ وَعَهْدٍ مِنْ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله]، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعَاهِدُكَ عَهْدًا مَسْنُوءًا لَا تَسْأَلُنِي عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَيْسَ أَنَا وَجَدْتُ الْقَوْمَ قَدْ عَبَّرُوا أَنْ أَكُونَ فِي أَوَّلِ مَنْ يُقَاتِلُهُ، وَأَوَّلِ مَنْ يَطْعَنُ فِي عَيْنِهِ، وَإِنْ كَانَ الْقَوْمُ لَمْ يَعْبُرُوا أَنْ أُنَمَّ عَلَى الْمُنَاصَحَةِ وَالْمُجَاهَدَةِ لِأَعْدَائِهِ حَتَّى أَفْنَى. ثُمَّ دَفَعْنَا إِلَى الصُّفُوفِ، فَوَجَدْنَا الْأَلْوِيَةَ وَالرَّاياتِ كَمَا هِيَ.

قَالَ: فَأَخَذَ بِقَفَايَ فَدَفَعَنِي، فَقَالَ: يَا أَخَا الْأَزْدِ تَقْدَمُ فَقَاتِلْ فَقَدْ تَبَيَّنَ لَكَ.

قَالَ: قُلْتُ: أَفْعَلُ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: فَتَقَدَّمْتُ فَقَاتَلْتُ، فَلَقِيتُ رَجُلًا فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ آخَرَ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ آخَرَ فَاخْتَلَفْتُ

أَنَا وَهُوَ ضَرْبَيْنِ وَوَقَعْنَا جَمِيعًا، فَاخْتَمَلَنِي أَصْحَابِي إِلَى الرَّحْلِ، فَأَقَفْتُ حِينَ أَقَفْتُ وَقَدْ فُرِعَ مِنَ الْقَوْمِ.

یقین جندب از دی در نهروان

شیخ عالم ابو عباس احمد بن یحیی بن ناقة، خداوند او را توفیق دهد، برای ما خبر داد و گفت: محمد بن علی بن میمون، گفت: محمد بن علی بن عبدالرحمن گفت: ابوطیب محمد بن حسین نحاس ما را خبر داد و گفت: ابوالحسن علی بن عباس بن ولید بجلی ما را خبر داد و گفت: محمد بن عماره بن صبیح به ما گفت: ارطاه - منظور ابن حبیب است - گفت: صباح - منظور ابن یحیی است - از حارث بن حضیره نقل کرد و وی از ابی عجماء و او نیز از جندب از دی نقل نمود که گفت: همراه با علی در جنگهای جمل و صفین حضوری فعال داشتم، در جنگ با کسانی که به مبارزه با او آمده بودند شک نداشتم. و نیز شک نداشتم آن که با او مخالفت می کند گمراه است. تا هنگامی که وارد نهروان شدم، آن گاه شک کردم - با خود گفتم ما با قاریان قرآنمان و بهترین هایمان می جنگیم؟! این امری بسیار بزرگ است! پس به هنگام روز بیرون رفتم تا آن که از صفهای جنگجویان فاصله گرفتم و با خود ظرفی برای طهارت برداشتم. پس نیزه خود در خاک فرو بردم و سپر خود را به آن تکیه دادم، سپس از آفتاب به آن پناه بردم و در سایه آن نشستم. گفت: نشسته بودم که علی علیه السلام به سوی من آمد پس، ظرف آب را به او دادم و آن قدر دور شد که دیگر او را ندیدم، پس از آن آمد و وضو گرفته بود، سپس ظرف آب را به سمت من هل داد و با من در سایه زره نشست.

گفت: ناگهان اسب سواری از راه آمد، گفتم: به نظر می آید این اسب سوار تو را می خواهد فرمود: به او اشاره کن تا بیاید. گفت: اشاره کردم پس او آمد. [سوارکار] گفت: ای امیرالمؤمنین آن قوم از رودخانه گذشتند فرمود: نخواهند گشت.

گفت: پس از آن اسب سوار دیگری آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، به خداوند قسم از آن سوی پرچمها را دیدم و (ستورانشان) هنوز عبور نکرده بودند، فرمود: هرگز! به خداوند قسم که نخواهند گذشت. سپس برخاست و ما نیز برخاستیم.

(جندب) گفت: با خود گفتم: خدای را سپاس که مرا به این مرد بصیرت داد و امرش را بر من آشکار ساخت، او یکی از دو مرد است: یا مردی است دروغگو و یا مردی است که به خوبی امرش را می داند و بر عهد خود با پیامبرش صلی الله علیه و آله پایدار، خداوند با تو پیمانی می بندم که بابت آن مرا در روز قیامت بازخواست کنی. اگر دیدم که قوم از رودخانه گذشته اند، پس اولین کسی باشم که با او خواهد جنگید و نیزه در چشمش فرو می برد، و اگر قوم از رودخانه نگذشته باشند، پیمان می بندم که تمام تلاشم را برای خالص ساختن خود و جنگ با دشمنانش به کار خواهم بست تا آن که در آن راه بمیرم. سپس رو به صفهای جنگجویان رفتیم، دیدم که سپاهیان و پرچمهای آنان همانطورند که بودند، پس پشت گردنم را گرفت و مرا دور ساخت و فرمود: ای برادر از دی به پیش برو و بجنگ که [امر ما] برایت آشکار گشت. گفت: عرض کردم ای امیرالمؤمنین به خداوند قسم که چنین می کنم. جندب گفت: به پیش رفتم و مبارزه کردم، مردی را دیدم، او را کشتم، و پس از او یک مرد دیگر را که او را نیز کشتم، و پس از او نیز مرد دیگری دیدم، او را نیز کشتم، پس از او مرد دیگری که من و او دو ضربه با یکدیگر اختلاف داشتیم و همه ما بر زمین افتادیم، پس یارانم مرا به محل استراحت بردند، و هنگامی که به هوش آمدم کار آن قوم را تمام کرده بود.

«علي عليه السلام يكسر الأصنام»

وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْعَالِمُ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ نَاقَةَ أَبَدَهُ اللَّهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَيْمُونٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ النَّفَّوْرِ الْبَزَّازِ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْقَاضِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ هَارُونَ الضَّبِّيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ الْحَافِظِ: أَنَّ الْفَضْلَ بْنَ يُونُسَ حَدَّثَهُمْ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُقْبَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَوْنٍ - يَعْنِي ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَ أَبِي رَافِعٍ - عَنْ أَبِيهِ، قَالَ:

كَانَ لِحِزَاةٍ صَنَمٌ مِنْ نُحَاسٍ فَوْقَ الْكَعْبَةِ، فَذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِه] بِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِرًّا مِنْ قُرَيْشٍ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْكَعْبَةِ، (فَحَمَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ حَتَّى رَفَعَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ)، وَأَمَرَهُ أَنْ يَطْرَحَ الصَّنَمَ، فَطَرَحَهُ عَلِيٌّ، فَوَقَعَ الصَّنَمُ مُنْفَتًّا كَالزُّجَاجِ، وَتَوَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْكَعْبَةِ يَوْمًا وَلَيْلَةً.

ثُمَّ أَتَاهُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «اقتَحِمَ عَلَى اسْمِ اللَّهِ»، فَاقْتَحَمَ عَلِيٌّ [عَلَيْهِ السَّلَام] فَوَقَعَ قَائِمًا لَمْ يَضُرَّهُ اللَّهُ بِشَيْءٍ.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِه]: «كَيْفَ صَنَعْتَ بِالْغَائِطِ وَالْبَوْلِ؟»

قَالَ: دَعَوْتُ اللَّهَ فَحَبَسَهُمَا عَنِّي.

ثُمَّ الْخَبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

علی علیه السلام بتها را می‌کشند

شیخ عالم ابو عباس احمد بن ناچه خداوند نگهدار او باشد خبر داد و گفت: محمد بن علی بن میمون از قول حسین بن محمد بن نفور بزاز و او از قاضی ابو عبدالله حسین بن هارون ضبی و وی از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید حافظ و او از فضل بن یوسف و فضل از محمد بن عقبه و او از محمد بن حسین به نقل از عون - یعنی ابن عبدالله ابن ابی رافع - و او نیز به نقل از پدرش گفت:

قبیله خزاعه، بتی مسین در بالای کعبه داشتند پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به همراه علی علیه السلام پنهان از قریش رفتند تا به کعبه رسیدند. پیامبر علی علیه السلام را بلند کرد تا به بالای کعبه برود، و به او فرمان داد تا بت را بیندازد و علی بت را به زمین انداخت، بت افتاد و همچون شیشه تکه تکه شد، و علی علیه السلام یک روز و یک شب بر روی کعبه ماند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آمد و فرمود: با نام خداوند بپر و علی علیه السلام پرید و ایستاده به زمین افتاد و هیچ صدمه ندید.

و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: با غائط و ادرار چه کردی؟

فرمود: از خداوند مدد خواستم، پس آنها را نگاه داشت. خبر به پایان رسید و الحمد لله رب العالمین و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش.

«خَبَرُ الْأَعْمَشِ مَعَ الْمَنْصُورِ»

قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ الدَّوَانِيقِيُّ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَنْ أَجِبَ.

قَالَ: فَبَقِيتُ مُفَكِّراً فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي، وَقُلْتُ: مَا بَعَثَ إِلَيَّ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَّا لِيَسْأَلَنِي عَنْ فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَعَلِّي إِنْ أَخْبَرْتُهُ قَتَلَنِي.

قَالَ: فَكَتَبْتُ وَصِيَّتِي بِيَدِي، وَلَبِسْتُ كَفَنِي وَخُوطِي، وَدَخَلْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: أَدُنْ مِنِّي، (فَدَنَوْتُ وَعِنْدَهُ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ طَابَتْ نَفْسِي شَيْئاً. ثُمَّ قَالَ: أَدُنْ)، فَدَنَوْتُ حَتَّى كَادَتْ تَمَسُّ رُكْبَتِي وَرُكْبَتَهُ.

قَالَ: فَوَجَدَ مِنِّي رَائِحَةَ الْحَنُوطِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَصُدَّقَنِي أَوْ لَأُصَلِّبَنَّكَ.

قُلْتُ: وَمَا حَاجَتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: مَا شَأْنُكَ مَتَحَنِّطٌ؟

قُلْتُ: أَتَانِي رَسُولُكَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَنْ أَجِبَ، فَقُلْتُ: عَسَى يَسْأَلَنِي عَنْ فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنْ أَنَا أَجَبْتُهُ قَتَلَنِي، فَكَتَبْتُ وَصِيَّتِي وَلَبِسْتُ كَفَنِي.

قَالَ: فَكَانَ مُتَكِناً فَاسْتَوَى جَالِساً، وَقَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ يَا

سُلَيْمَانُ كَمْ حَدِيثٍ تَزُوي فِي فَضَائِلِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

قُلْتُ: يَسِيرًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: كَمْ؟

قُلْتُ: عَشْرَةَ آلَافٍ حَدِيثٍ وَمَا زَادَ.

فَقَالَ: يَا سُلَيْمَانُ لَأُحَدِّثَنَّكَ بِحَدِيثٍ فِي فَضَائِلِ عَلِيِّ يُنْسِي كُلَّ حَدِيثٍ سَمِعْتَهُ.

قُلْتُ: حَدِّثْنِي.

قَالَ: نَعَمْ، كُنْتُ هَارِباً مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ، وَكُنْتُ أَتَرَدَّدُ فِي الْبِلَادِ وَأَتَقَرَّبُ إِلَى النَّاسِ بِفَضَائِلِ

عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانُوا يُعْظَمُونِي وَيُزَوِّدُونِي، حَتَّى وَرَدْتُ بِلَادَ الشَّامِ وَإِنِّي لَفِي كِسَاءٍ

خَلَقَ مَا عَلَيَّ غَيْرُهُ، فَسَمِعْتُ الْإِقَامَةَ وَأَنَا جَائِعٌ، فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ لِأُصَلِّيَ وَفِي نَفْسِي أَنِّي

أَكَلُمُ النَّاسَ فِي عِشَاءٍ يُعْشَوْنِي.

خبر اعمش با منصور

اعمش گفت: منصور دوانیقی نیمه شب کسی را به نزد من فرستاد تا به سؤالاتش پاسخ دهم، اعمش گفت: با خود فکر کردم و گفتم. در این هنگام از شب به دنبال من نفرستاده مگر آن که بخواهد از من درباره فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسش کند و شاید اگر به او پاسخ گویم مرا بکشد.

می گوید پس وصیتم را با دست خود نوشتم و کفنم را به تن کردم و عطر و کافور زدم و بر او وارد شدم او به من گفت: نزدیک بیا. به او نزدیک شدم، و نزد او عمرو بن عبید نیز بود، وقتی او را دیدم کمی آسوده گشتم. سپس گفت: نزدیک آی، پس نزدیک او رفتم آن قدر که نزدیک بود زانویم با زانویش تماس پیدا کند. می گوید: پس عطر کافورم را حس کرد، گفت: به خداوند اگر راست نگویی تو را به دار خواهم آویخت.

گفتم: چه می خواهی ای امیرالمؤمنین؟

گفت: چرا به خود کافور زده ای؟

گفتم: فرستاده ات نیمه شب نزد من آمد تا بیایم و پاسخ دهم، با خود گفتم شاید در مورد فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام بپرسد، اگر به او پاسخ گویم مرا خواهد کشت، پس وصیت خود را نوشتم و کفنم را بر تن کردم. گفت: او تکیه داده بود پس مستقیم نشست و گفت: لا حول و لا قوة الا بالله، به خداوند قسمت می دهم ای سلیمان چند حدیث در فضائل علی علیه السلام روایت می کنی؟

گفتم: کمی یا امیرالمؤمنین.

گفت: چند تا؟

گفتم: بیش از ده هزار حدیث.

گفت: ای سلیمان برای تو حدیثی از فضایل علی نقل می کنم که هر حدیثی را که

تاکنون شنیده ای از یادت می برد.

گفتم: بگو

گفت: بله، از (جور) بنی امیه فرار می کردم و در شهرها می گشتم و بوسیله فضائل علی علیه السلام به مردم نزدیک می شدم پس آنها مرا گرامی می داشتند و غذایم می دادند، تا آن که به سرزمین شام رسیدم، و جز تن پوشی کهنه چیزی بر تن نداشتم، اقامه نماز را شنیدم و گرسنه بودم، پس وارد مسجد شدم تا نماز بخوانم و با خود فکر می کردم با مردم سخن بگویم تا شامی به من دهند.

فَلَمَّا سَلَّمَ الْإِمَامُ دَخَلَ الْمَسْجِدَ صَبِيَّانَ، فَالْتَفَتَ الْإِمَامُ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: مَرْحَباً بِكُمَا، وَ مَرْحَباً بِمَنْ اسْمَا كَمَا عَلَى اسْمَيْهِمَا.

وَ كَانَ إِلَى جَنْبِي شَابٌ، فَقُلْتُ: يَا شَابُّ مِنَ الصَّبِيَّانِ مِنَ الشَّيْخِ؟
فَقَالَ: هُوَ جَدُّهُمَا، وَ لَيْسَ بِالْمَدِينَةِ أَحَدٌ يُحِبُّ عَلِيّاً غَيْرَ هَذَا الشَّيْخِ، وَ لِذَلِكَ سَمَى
أَحَدَهُمَا الْحَسَنَ وَ الْآخَرَ الْحُسَيْنَ.

فَقُمْتُ فَرِحاً مَسْرُوراً، فَقُلْتُ لِلشَّيْخِ، هَلْ لَكَ فِي حَدِيثِ أَقْرَبِهِ عَيْنِكَ؟
فَقَالَ: إِنْ أَقْرَزْتُ عَيْنِي أَقْرَزْتُ عَيْنَكَ.

قَالَ: قُلْتُ: حَدَّثَنِي وَالِدِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: كُنَّا قُعوداً عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ آلِهِ إِذْ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ هِيَ تَبْكِي، فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَا
يُبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ؟»

قَالَتْ: يَا أَبَتِي، خَرَجَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ مَا أَدْرِي أَيْنَ بَاتَا.

فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «يَا فَاطِمَةُ لَا تَبْكِي، فَإِنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمَا هُوَ أَطْفُ
بِهِمَا مِنْكَ»، وَ رَفَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَا أَخْذَا
بِرّاً أَوْ بَخْرّاً فَاحْفَظْهُمَا وَ سَلِّمْهُمَا».

فَنَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ
لَكَ: لَا تَخْزَنَ وَ لَا تَغْتَمَ لَهُمَا، فَإِنَّهُمَا فَاضِلَانِ فِي الدُّنْيَا فَاضِلَانِ فِي الْآخِرَةِ، وَ أَبُوهُمَا أَفْضَلُ
مِنْهُمَا، هُمَا نَائِمَانِ فِي حَظِيرَةِ بَنِي النَّجَّارِ وَ قَدْ وَكَّلَ اللَّهُ بِهِمَا مَلَكَاً يَحْفَظُهُمَا.

فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرِحاً مَسْرُوراً وَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ حَتَّى أَتَوْا حَديقَةَ بَنِي
النَّجَّارِ، فَإِذَا هُمْ بِالْحَسَنِ مُعَانِقاً لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَ إِذَا الْمَلِكُ الْمُوَكَّلُ بِهِمَا قَدْ فَرَشَ
أَحَدَ جَنَاحَيْهِ تَحْتَهُمَا وَ غَطَّاهُمَا بِالْآخِرِ.

قَالَ: فَأَنْكَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقْبَلُهُمَا حَتَّى انْتَبَهَا، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَا حَمَلَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْحَسَنَ وَ حَمَلَ جَبْرَائِيلُ الْحُسَيْنَ، وَ خَرَجَا مِنَ الْحَظِيرَةِ وَ هُوَ يَقُولُ:
«وَ اللَّهُ لَا شَرَفَ لَكُمَا الْيَوْمَ كَمَا شَرَفَكُمَا اللَّهُ تَعَالَى».

به محض آنکه امام جماعت سلام را تمام کرد دو پسر وارد شدند، وی رو به آنها کرد و گفت خوش آمدید شما و آن کس که شما را بر اسمهای آنان نام نهاد. در کنار من جوانی بود، پرسیدم: ای جوان دو پسر با پیرمرد چه نسبتی دارند؟ گفت: او پدر بزرگ آنهاست و در شهر کسی جز این پیرمرد علی را دوست ندارد، پس یکی از آنها را حسن و دیگری را حسین نامید. شادمان و خوشحال برخاستم به پیرمرد گفتم آیا می خواهی با حدیثی دیده ات را روشن کنم؟

گفت: اگر دیده ام روشن سازی دیده ات روشن کنم. گفتم: پدرم از پدرش برایم نقل نمود که جدش گفت: نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم که فاطمه علیها السلام گریان آمد، پس پیامبر ﷺ پرسید چه چیز تو را گریان ساخته، ای فاطمه؟

گفت: پدر جان، حسن و حسین خارج شدند و نمی دانم شب را کجا مانده اند؟ پیامبر ﷺ فرمود: ای فاطمه گریه مکن، خداوندی که آنها را خلق نموده به آنان مهربانتر از توست. و پیامبر ﷺ دستانش را به آسمان بالا برد و فرمود: خدایا چه در خشکی باشند چه در دریا آنها را حفظ کن و سالم بدار.

سپس جبرئیل علیهما السلام از آسمان فرود آمد و گفت: ای محمد، خداوند بر تو سلام فرستاده می فرماید: ناراحت مشو و غم آنها مگیر، که آنها در دنیا و آخرت برترند و پدرشان از آنها برتر است، آنها در طویلۀ بنی نجار خوابیده اند و خداوند فرشته ای را برای حفاظت از آنها وکیل نموده است. پس پیامبر ﷺ شادمان و مسرور برخاست و یارانش به همراه وی بودند تا به باغ بنی نجار رسیدند، حسن را دیدند که حسین علیهما السلام را در آغوش دارد، و دیدند که فرشته موکل آنها یکی از بالهایش را زیر آنها پهن کرده و با بال دیگرش آنها را پوشانده است.

می گوید: پس پیامبر ﷺ شروع به بوسیدن آنها نمود تا آنکه بیدار شدند، پیامبر ﷺ حسن را بلند کرد و جبرئیل حسین را و از طویلۀ خارج شدند و پیامبر گفت: به خداوند قسم که امروز شما را گرامی می دارم همانطور که خداوند شما را گرامی داشت.

فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: نَاوِلْنِي أَحَدَهُمَا أَخَفُّ عَنْكَ.

فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ، نِعْمَ الْحَامِلُ لَهُمَا، وَنِعْمَ الرَّائِيَانِ هُمَا، وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا».

فَلَمَّا أَتَى بَابَ الْمَسْجِدِ قَالَ: «يَا بِلَالُ، هَلُمَّ عَلَيَّ بِالنَّاسِ».

فَنَادَى مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَامَ عَلَى قَدَمَيْهِ، فَقَالَ: «يَا مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ جَدًّا وَجَدَّةً؟»

قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، جَدُّهُمَا رَسُولُ اللَّهِ، وَجَدَّتُهُمَا خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ. أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ أَبَا وَ أُمًّا؟»

قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، أَبُوهُمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ. أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ عَمًّا وَ عَمَّةً؟»

قَالُوا: بَلَى، [يا رسول الله].

قَالَ: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، عَمُّهُمَا جَعْفَرُ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ، وَ عَمَّتُهُمَا أُمُّ هَانِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ. أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النَّاسِ خَالًا وَ خَالَةً؟»

قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، خَالُهُمَا الْقَاسِمُ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ، وَ خَالَتُهُمَا زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

ثُمَّ قَالَ آخِذًا بِيَدِهِ: «هَكَذَا يَحْشَرُنَا اللَّهُ».

ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فِي الْجَنَّةِ، وَأَنَّ جَدَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَأَنَّ جَدَّتَهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَأَبَاهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَأُمُّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَ عَمَّتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَ خَالَتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَ خَالَتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ».

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا فِي الْجَنَّةِ، وَ مَنْ يُبْغِضُهُمَا فِي النَّارِ».

قَالَ: فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ لِلشَّيْخِ قَالَ: يَا فَتَى مَنْ أَنْتَ؟

قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

قَالَ: أَعَرَبِيٌّ أَمْ مَوْلَى؟

ابوبکر به او گفت: یکی از آنها را به من بده تا کمکت کنم. فرمود: ای ابوبکر، چه نیکو حمل کننده ای برای آنها هستم و آنها چه نیکو حمل شوندگانی برای من و پدرشان از هردوی آنها بهتر است.

هنگامی که به در مسجد رسید فرمود: ای بلال مردم را آگاه کن تا نزد من بیایند. پس منادی پیامبر ﷺ، ندا سر داد و مردم در مسجد گرد آمدند، پیامبر بر دو پای خویش ایستاد و گفت: ای جماعت مردم، آیا شما را به بهترین مردم از حیث جد و جده راهنمایی کنم؟

فرمود: حسن و حسین، جدشان پیامبر خدا و جده آنها خدیجه دختر خویلد است. آیا شما را به بهترین مردم از حیث پدر و مادر راهنمایی کنم؟ گفتند: بلی ای رسول خدا.

فرمود: حسن و حسین، پدرشان امیرالمؤمنین و مادرشان فاطمه دختر پیامبر خدا. آیا شما را به بهترین مردم از حیث عمو و عمه راهنمایی کنم؟ گفتند: آری.

فرمود: حسن و حسین، عمویشان جعفر طیار در بهشت است و عمه آنها ام هانی دختر ابی طالب. آیا شما را به بهترین مردم از حیث دایی و خاله راهنمایی کنم؟ گفتند: بلی.

فرمود: حسن و حسین، دایی آنها قاسم پسر رسول خدا و خاله آنها زینب دختر رسول الله ﷺ است. سپس دست خود را گرفت و فرمود: خداوند این چنین ما را محشور می کند.

سپس فرمود: خداوندا تو می دانی [جایگاه] حسن و حسین در بهشت است و جایگاه جدشان در بهشت است و جایگاه جده آنها در بهشت و پدرشان در بهشت و مادرشان در بهشت و عمویشان در بهشت و عمه آنها در بهشت و دایی آنها در بهشت و خاله آنها در بهشت جای دارند.

خداوندا تو می دانی هر آنکه آنها را دوست بدارد در بهشت است و هر که از آنها بدش آید در آتش است. منصور گفت: تا این را به شیخ گفتم گفت: ای جوان تو کیستی؟

گفتم: اهل کوفه هستم.

گفت: عربی یا مولا؟

قُلْتُ: بَلْ عَرَبِيٌّ.

قَالَ: فَأَنْتَ تُحَدِّثُ بِهَذَا الْحَدِيثِ وَأَنْتَ فِي هَذَا الْكِسَاءِ؟! فَكَسَانِي خِلْعَتَهُ، وَحَمَلَنِي عَلَى بَغْلَتِهِ، فَبِعْتُهَا بِمِائَةِ دِينَارٍ.
وَقَالَ لِي: يَا شَابُّ أَفَرَزْتَ عَيْنِي، فَاللَّهُ لَأَقِرََّنَّ عَيْنَكَ، وَ لَأُرْشِدَنَّكَ إِلَى شَابٍّ يُقَرُّ عَيْنَكَ الْيَوْمَ.

قُلْتُ: أُرْشِدْنِي.

قَالَ: لِي أَخَوَانِ أَحَدُهُمَا إِمَامٌ وَالْآخَرُ مُؤَذِّنٌ، أَمَّا الْإِمَامُ فَإِنَّهُ يُحِبُّ عَلِيًّا مُنْذُ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، وَأَمَّا الْمُؤَذِّنُ فَإِنَّهُ يُبْغِضُ عَلِيًّا مُنْذُ خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ.
فَقُلْتُ: أُرْشِدْنِي.

فَأَخَذَ بِيَدِي حَتَّى أَتَى بَابَ الْإِمَامِ، فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ قَدْ خَرَجَ إِلَيَّ فَقَالَ: أَمَّا الْبَغْلَةُ وَالْكِسْوَةُ فَأَعْرِفُهُمَا، وَاللَّهُ مَا كَانَ فُلَانٌ يَحْمِلُكَ وَ يَكْسُوكَ إِلَّا وَأَنْتَ تُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، فَحَدَّثَنِي بِفَضَائِلِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قُلْتُ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، قَالَ: كُنَّا قُعُوداً عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذْ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَبْكِي بُكَاءً شَدِيداً.

فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَا يُبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ؟»

قَالَتْ: يَا أَبَتِي، عَيَّرْتَنِي نِسَاءُ قُرَيْشٍ فَقُلْنَ: إِنَّ أَبَاكَ زَوْجَكَ مِنْ مُعْدِمٍ لَا مَالَ لَهُ.

فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «لَا تَبْكِي، فَوَاللَّهِ مَا زَوْجُكَ حَتَّى زَوْجَكَ اللَّهُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ، وَ أَشْهَدُ بِذَلِكَ جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، وَ إِنَّ اللَّهَ أَطْلَعَ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلاَعَةً فَأَخْتَارَنِي نَبِيًّا، ثُمَّ أَطْلَعَ ثَانِيَةً فَأَخْتَارَ مِنَ الْخَلَائِقِ عَلِيًّا، فَزَوْجَكَ إِيَّاهُ، وَ اتَّخَذَهُ وَصِيًّا، فَعَلِيٌّ أَشْجَعُ النَّاسِ قَلْباً، وَ أَعْظَمُ النَّاسِ حِلْماً، وَ أَسْمَحُ النَّاسِ كَفًّا، وَ أَقْدَمُ النَّاسِ سِلْماً، وَ أَعْلَمُ النَّاسِ عِلْماً، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَاهُ، وَ هُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ اسْمُهُمَا فِي التَّوْرَةِ شَبْرُ وَ شَبِيرُ لِكِرَامَتِهِمَا عَلَى اللَّهِ.

يَا فَاطِمَةُ، لَا تَبْكِي، فَوَاللَّهِ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُكْسَى أَبُوكَ حُلَّتَيْنِ، وَ عَلِيٌّ حُلَّتَيْنِ، وَ لَوَاهُ الْحَمْدُ بِيَدِي، فَأَنَا وَلُهُ عَلِيًّا لِكِرَامَتِهِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

گفتم: عربم.

گفت: تو این حدیث را می‌گویی و چنین پوششی داری؟ پس خلعت خویش بر تنم پوشاند، و مرا سوار بر قاطر خویش کرد و من آن را به صد درهم فروختم و به من گفت: ای جوان چشم مرا روشن ساختی. به خداوند قسم که چشمت روشن سازم، و تو را امروز به جوانی هدایت کنم که چشمت را روشن سازد. گفتم: هدایت کن.

گفت: دو برادر دارم که یکی از آنها امام جماعت است و دیگری مؤذن، آن‌که امام است علی را از هنگامی که از شکم مادر زاده شد دوست دارد و آن‌که مؤذن است از هنگامی که از شکم مادر زاده شد از علی نفرت دارد. گفتم: مرا به آنها هدایت کن.

سپس، دستم را گرفت تا آن‌که به خانه امام جماعت رسیدیم، که ناگهان مردی خارج شد و گفت: قاطر و بالاپوش را می‌شناسم، به خداوند قسم که فلانی به تو چنین هدیه‌ای نمی‌داد مگر آن‌که تو دوستدار خدا و رسولش باشی، پس از فضایل علی علیه السلام برایم سخن بگوی.

گفتم: پدرم به نقل از پدر بزرگم گفت: ما نزد پیامبر نشستیم که فاطمه علیها السلام آمد و به شدت گریه می‌کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه چیز ترا چنین گریان ساخته؟

گفت: پدرجان، زنان قریش مرا سرزنش می‌کنند و می‌گویند: پدرت ترا به مرد فقیری داد که هیچ ثروتی ندارد.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله، فرمود: گریه مکن، به خداوند قسم که من ترا به ازدواج او درنیاوردم مگر آن‌که خداوند از بالای عرش خویش ترا به ازدواج او درآورد، و جبرئیل و میکائیل بر این امر شاهد بودند، و خداوند به زمین نگاهی کرد و مرا به عنوان پیامبر برگزید، سپس دیگر بار نگاهی انداخت و از میان آفریدگانش علی را برگزید، پس تو را به ازدواج او درآورد، و او را وصی خود نمود، زیرا که علی دل‌شجاع‌ترین مردم است. و صبر او از همه بزرگتر است و بخشنده‌ترین دست را در میان مردم دارد، و در میان مردم برای صلح از همه پیشتر است و داناترین مردم است و حسن و حسین فرزندان او و آن دو سرور بهشتیان هستند، اسم آنها در تورات شبر و شبیر است به خاطر جایگاه بزرگشان نزد خداوند.

ای فاطمه، گریه مکن، زیرا اگر در روز قیامت پدرت دو جامه زیبا پوشانده شود و علی هم دو جامه زیبا، و پرچم حمد در دست داشته باشم آن را به خاطر کرامتی که نزد پروردگار بزرگ دارد به علی خواهم داد.

يَا فَاطِمَةُ، لَا تَبْكِي، فَإِنَّهُ إِذَا دُعِيَتْ إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ يَجِيءُ عَلَيَّ مَعِيَ، وَإِذَا شَفَّعَنِي إِلَيْهِ شَفَّعَ عَلَيَّ مَعِيَ.

يَا فَاطِمَةُ، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادِي مُنَادٍ فِي أَهْوَالِ ذَلِكَ الْيَوْمِ: يَا مُحَمَّدُ، نِعْمَ الْجَدُّ جَدُّكَ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ، وَنِعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.
يَا فَاطِمَةُ، عَلَيَّ يُعِينُنِي عَلَى مَفَاتِيحِ الْجَنَّةِ، وَشِيعَتُهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَدًا فِي الْجَنَّةِ».

فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ قَالَ: يَا بَنِيَّ مَنْ أَنْتُ؟

قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

قَالَ: عَرَبِيٌّ أَمْ مَوْلى؟

قُلْتُ: عَرَبِيٌّ، فَكَسَّانِي ثَلَاثِينَ ثَوْباً وَأَعْطَانِي عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ. ثُمَّ قَالَ: يَا شَابُّ قَدْ

أَقْرَزْتَ عَيْنِي، وَلِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ.

قُلْتُ: قُضِيَتْ.

قَالَ: قَالَ: إِذَا كَانَ غَدٌ فَأْتِ إِلَى بَابِ مَسْجِدِ آلِ فُلَانٍ كَيْمَا تَرَى أَخِي الْمُبَغِضَ لِعَلِّيٍّ

عَلَيْهِ السَّلَام.

قَالَ: فَطَأَلْتُ عَلَيَّ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ أَتَيْتُ الْمَسْجِدَ الَّذِي وَصَفَ لِي، فَقُمْتُ فِي

الصَّفِّ، فَإِذَا إِلَى جَنْبِي شَابُّ مُتَعَمِّمٌ، فَذَهَبَ لِيَرْكَعَ فَوَقَعَتْ عِمَامَتُهُ، فَنَظَرْتُ فِي وَجْهِهِ فَإِذَا

رَأْسُهُ رَأْسُ خَنْزِيرٍ وَوَجْهُهُ وَجْهُ خَنْزِيرٍ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ مَا تَكَلَّمْتُ بِهِ فِي صَلَاتِي حَتَّى سَلَّمَ

الْإِمَامُ، فَقُلْتُ: وَيْحَكَ مَا الَّذِي أَرَى بِكَ؟

فَبَكَى وَ قَالَ: انْظُرِي إِلَى هَذِهِ الدَّارِ، فَنَظَرْتُ، فَقَالَ لِي: ادْخُلِي، فَدَخَلْتُ وَهُوَ مَعِيَ، فَلَمَّا

اسْتَقَرَّ بِنَا الْمَجْلِسُ قَالَ: اعْلَمِ أَنِّي كُنْتُ مُؤَذِّناً لآلِ فُلَانٍ؛ كُلَّمَا أَصْبَحْتُ لَعَنْتُ عَلَيْهَا أَلْفَ مَرَّةٍ

بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ، وَكُلَّمَا كَانَ يَوْمٌ جُمُعَةٍ لَعَنْتُهَا أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَرَّةٍ، فَخَرَجْتُ يَوْماً مِنْ

مَسْجِدِي فَأَتَيْتُ دَارِي، فَاتَّكَأْتُ عَلَى هَذِهِ الدَّكَّةِ الَّتِي تَرَى، فَرَأَيْتُ فِي مَنَامِي كَأَنِّي

بِالْجَنَّةِ وَفِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَيَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَرِحْتَنِي، وَكَانَ

عَلَى يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ الْحَسَنُ [وَمَعَهُ كَأْسٌ]، وَ عَلَى يَسَارِهِ الْحُسَيْنُ وَ مَعَهُ كَأْسٌ،

ای فاطمه، گریه مکن، اگر به سوی پروردگار خوانده شوم علی با من خواهد آمد، و اگر به من شفاعت بخشد به علی نیز شفاعت بخشد.

ای فاطمه، در روز قیامت منادی در میان هول و بیم آن روز ندا سر می دهد که: ای محمد بهترین جد، جد تو ابراهیم خلیل خداوند رحمن است و بهترین برادر، برادر تو علی بن ابی طالب است.

ای فاطمه، علی مرا در نگاهداری کلیدهای بهشت یاری می کند، و شیعه او در روز قیامت رستگارانند و جایگاهشان در بهشت است.

همان که این را گفتم گفت، پسر من تو کیستی؟

گفتم: من اهل کوفه هستم

گفت: عربی یا مولا؟

گفتم: عربم

گفت: عربی، پس مرا سی جامه ببخشید و ده هزار درهم داد، سپس گفت: ای جوان دیده ام روشن کردی و از تو خواهشی دارم.

گفتم: انجام می دهم.

گفت: اگر فردایی در کار بود به مسجد آل فلان برو که برادرم را ببینی که از علی علیه السلام نفرت دارد.

گفت: آن شب بر من دیر گذشت، صبح هنگام به مسجدی آمدم که او گفته بود، در صف نمازگزاران ایستادم، در کنارم جوانی عمامه به سر دیدم، خواست به رکوع رود که عمامه از سرش افتاد، به صورتش نگریستم دیدم که سرش همانند خوک و رخش همچون صورت خوک است، به خداوند قسم که ندانستم در نماز چه گفتم تا آن که امام نماز را به پایان برد و سلام گفت: به جوان گفتم: ای وای بر تو این چیست که در تو می بینم؟

گریست و گفت: به این خانه نگاه کن، نگاه کردم، گفت: داخل شو، داخل شدم و او مرا همراهی می کرد، وقتی که نشستیم گفت: بدان که من مؤذن خاندان (فلان) بودم، هر روز صبح بین اذان و اقامه علی را لعن می کردم و در روزهای جمعه چهار هزار بار او را لعن می نمودم، روزی از مسجد خارج شدم و به خانه ام آمدم به این پستی که می بینی تکیه کردم و در خواب دیدم در بهشت هستم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در آنجا هستند و خوشحالند و در سمت راست پیامبر حسن جام بدست است و در سمت چپ او حسین جام بدست حضور دارد.

فَقَالَ: يَا حَسَنُ اشْقِنِي، فَسَقَاهُ، ثُمَّ اشْقِ الْجَمَاعَةَ فَشَرِبُوا، ثُمَّ كَانَهُ قَالَ: اشْقِ هَذَا الْمُتَكَيِّ عَلَى هَذَا الدُّكَانِ.

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: يَا جَدُّ تَأْمُرْنِي أَنْ أَشْقِيَ هَذَا وَهُوَ يَلْعَنُ وَالِدِي كُلَّ يَوْمٍ أَلْفَ مَرَّةٍ بَيْنَ الْأُذَانِ وَالْإِقَامَةِ، وَقَدْ لَعَنَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَرَّةٍ بَيْنَ الْأُذَانِ وَالْإِقَامَةِ؟
فَأَتَانِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لِي: «مَا لَكَ عَلَيْكَ لَعْنَةَ اللَّهِ تَلْعَنُ عَلَيَّ؟! وَعَلَيَّ مِنِّي، وَتَشْتِمُ عَلَيَّ؟! وَعَلَيَّ مِنِّي»، وَرَأَيْتُهُ وَكَأَنَّهُ تَفَلَّ فِي وَجْهِي وَضَرَبَنِي بِرِجْلِهِ، وَقَالَ لِي: «قُمْ غَيِّرَ اللَّهُ مَا بِكَ مِنْ نِعْمَةٍ». فَانْتَبَهْتُ مِنْ نَوْمِي وَإِذَا رَأْسِي رَأْسُ خَنْزِيرٍ وَوَجْهُ خَنْزِيرٍ.

وَقَالَ لِي الْمَنْصُورُ: هَذَانِ الْحَدِيثَانِ فِي يَدِكَ؟
قُلْتُ: لَا.

فَقَالَ: يَا سُلَيْمَانُ، حُبُّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ، وَبُغْضُهُ نِفَاقٌ، وَاللَّهُ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ، وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ.

قَالَ: قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْأَمَانُ؟

قَالَ: لَكَ الْأَمَانُ.

قُلْتُ: مَا تَقُولُ فِي قَاتِلِ الْحُسَيْنِ؟

قَالَ: إِلَى النَّارِ وَفِي النَّارِ.

قُلْتُ: وَكَذَلِكَ مَنْ يَقْتُلُ وَلَدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى النَّارِ وَفِي النَّارِ؟

قَالَ: الْمَلِكُ عَقِيمٌ يَا سُلَيْمَانُ، أَخْرُجْ فَحَدِّثْ بِمَا سَمِعْتَ.

فرمود: ای حسن، شرابی بده، حسن جامی به او داد، سپس به جماعت داد و نوشیدند و به نظرم آمد که به او فرمود: به این مرد که بر این دکه تکیه نموده نیز شرابی ده.

حسن به او فرمود: ای جد من، آیا مرا به نوشاندن او امر می‌کنید و او هر روز میان اذان و اقامه هزار بار پدرم را لعن می‌کند و امروز چهار هزار بار بین اذان و اقامه پدرم را لعن نموده است؟!

پس پیامبر ﷺ به سوی من آمد و فرمود: «لعنت بر تو ترا چه می‌شود که علی را لعنت می‌کنی؟ علی از من است و تو او را دشنام می‌گویی؟ دیدم که او بر صورتم آب دهان انداخت و با پایش مرا زد و فرمود: «بلند شو که خداوند نعمت بر تو دگرگون کند»، از خواب بیدار شدم و دیدم که سرم مانند سر خوک و صورتم همچون صورت خوک گشته است.

منصور گفت: این دو حدیث در اختیار تو هستند؟

گفتم: خیر

گفت: ای سلیمان، عشق به علی ایمان است، و نفرت از او نفاق است و خداوند جز مؤمن را دوست ندارد و جز منافق او را آزرده نمی‌سازد.

گفتم: ای امیرالمؤمنین آیا در امانم؟

گفت: در امانی

گفتم: درباره قاتل حسین چه می‌گویی؟

گفت: به سوی آتش می‌رود و در آتش می‌ماند.

گفتم: آیا چنین است آن‌که فرزند رسول الله را می‌کشد به سوی آتش می‌رود و در آتش می‌ماند؟

گفت: ملک عقیم است ای سلیمان، برو و آنچه شنیدی روایت کن.

«عده مسائل و أجوبتها عن أمير المؤمنين عليه السلام»

قَوْلُ النَّاقُوسِ

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْكَوَّاءِ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَسَمِعْنَا صَوْتَ النَّاقُوسِ مِنْ عِنْدِ بَعْضِ النَّصَارَى، فَقُلْتُ: لَعَنَ اللَّهُ النَّاقُوسَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَعَنَ اللَّهُ النَّصَارَى، لَا تَلْعَنُ صَوْتَ النَّاقُوسِ.

قُلْتُ: وَكَيْفَ؟

قَالَ: لِأَنَّكَ لَا تَذَرِي مَعْنَى الصَّوْتِ؟

قُلْتُ: هَذَا صَوْتُ لَا يَعْرِفُهُ أَحَدٌ؟!

فَقَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا مِنْ ضَرْبَةٍ تَقَعُ عَلَى ضَرْبَةٍ إِلَّا وَلَهَا مَعْنَى وَ

فِيهَا عِظَةٌ.

فَقُلْتُ: بَيِّنْ لِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، إِنَّ الْمَوْلَى صَمَدٌ يَبْقَى، يَحْلُمُ عَنَّا رِفْقًا رِفْقًا، لَوْ لَا جِلْمُهُ

كُنَّا نَشْقَى، مَا مِنْ يَوْمٍ يَطْعَنُ عَنَّا، إِلَّا أَوْهَى مِنَّا رُكْنًا، يَابِنَ الدُّنْيَا مَهْلًا مَهْلًا، زِنْ مَا يَأْتِي وَزْنَا

وَزْنَا، وَاعْرِضْ عَمَّا يُورِثُ حُزْنَا، وَاعْمَلْ خَيْرًا تَرُدُّهُ حُسْنًا، إِنَّا بَعْنَا دَارًا تَبْقَى، وَاسْتَوْطْنَا دَارًا

تَفْنَى، مَا مِنْ حَيٍّ يَبْقَى مِنَّا، إِلَّا وَدْنَا مَوْتًا مَوْتًا، حَتًّا حَتًّا، سَبَقًا سَبَقًا، دَفْنَا دَفْنَا.

چند سؤال و جواب آنها از امیرالمؤمنین علی علیه السلام سخن ناقوس

عبدالله بن کواء گفت: همراه با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در راهی می‌رفتم و او را گروهی از یارانش نیز همراهی می‌کردند که صدای ناقوس نصرانی‌ها را شنیدیم، گفتم: خداوند ناقوس را لعنت کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند نصرانی‌ها را لعنت کند، صدای ناقوس را لعن مکن.

عرض کردم: چطور؟

فرمود: زیرا تو معنای صدا را نمی‌دانی

گفتم: کسی هست که این صدا را شناسد؟!

فرمود: قسم به او که دانه را شکافت و جان را آفرید، هر ضربه‌ای که از پس ضربه‌ای افتد نخواهد بود مگر آنکه معنایی داشته باشد و در آن پندی نهفته باشد.

گفتم: برایم شرح ده‌ای امیرالمؤمنین

فرمود: این صدا می‌گوید، به راستی، به راستی، خدایی نیست جز خدای یکتا، سرور ما جاودان است و خواهد ماند، به مهربانی از ما می‌گذرد، اگر بخشش او نبود به سختی و گمراهی می‌افتادیم. هیچگاه از ما دور نخواهد شد، مگر آنکه رکنی از ایمان ما سست گردد، ای فرزند دنیا! آهسته‌تر! آهسته‌تر! آنچه می‌آید و زنش را بسنج و از آنچه غم و اندوه به بار می‌آورد روی گردان و کار نیک انجام ده تا بر زیباییت افزون گردد. ما خانه‌ای فروختیم که ماندگار است. و در خانه‌ای اقامت گزیدیم که فناپذیر است، هیچ‌یک از ما باقی نخواهد ماند. مگر آن‌که به تدریج به مرگ نزدیک گردد و بر او خاک می‌ریزیم و خاک می‌ریزند، و بر یکدیگر پیشی می‌گیریم و دفن می‌شویم پی‌درپی.

ما يُقرأ عند رؤية السَّبْع

وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي، فَدُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا قُلْتُهُ أَمِنْتُ عَلَى نَفْسِي.

فَقَالَ: مَنْ رَأَى السَّبْعَ فَلْيَقْرَأْ: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾.

ما يُقرأ لتذليل الجمل النافر

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ لِي جَمَلًا وَقَدْ اسْتَعَصَى عَلَيَّ، وَأَنَا مِنْهُ عَلَى وَجَلٍ، فَدُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ ذَلَّ لِي.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اقْرَأْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾.

فَقَالَ الرَّجُلُ ذَلِكَ [ف] ذَلَّ لَهُ وَأَطَاعَهُ.

ما يُقرأ لردِّ الضَّالَّة

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ لِي ضَالَّةً قَدْ ضَلَّتْ، فَدُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ ضَالَّتِي.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَلِّ رَكَعَتَيْنِ تَقْرَأُ فِيهِمَا يَاسِينَ، وَقُلْ: «يَا هَادِيًا رُدَّ عَلَيَّ ضَالَّتِي».

فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَرَجَعَتْ إِلَيْهِ.

آنچه به هنگام دیدن حیوان درنده خوانده شود

مردی برخاست و به سوی او رفت و گفت: ای امیرالمؤمنین، من بر جان خود می ترسم، مرا به سخنی رهنمون کن تا احساس امنیت کنم.

حضرت فرمود: هرکس حیوان درنده ببیند، بگوید: حَقَّاکَ شَما را فرستاده ای از خودتان آمده که رنج شما بر وی گران است بر شما حریص است و به مؤمنان رووف و مهربان است. پس اگر روی تافتید بگو: خدا مرا کافی است که جز او معبودی نیست، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است.^(۱)

آنچه برای رام کردن شتر چموش خوانند

شخص دیگری برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین شتری دارم که از من فرمانبرداری نمی کند، و من از او بیم دارم.

حضرت علیه السلام فرمود: در گوش راستش بخوان: در حالیکه هرکس در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه در برابر او تسلیم است و همه به سوی او بازگردانده می شوند.^(۲)

مرد چنین گفت و شتر در برابرش آرام گشت و از او فرمان برد.

آنچه برای برگرداندن گمشده خوانده می شود

سپس مرد دیگری گفت: ای امیرالمؤمنین، گمشده ای دارم، پس مرا به سخنی رهنمون کن تا چنانچه بگویم خداوند گم شده ام را به من بازگرداند.

حضرت فرمود: دو رکعت نماز بخوان و در آنها سوره یاسین بخوان و بگو: ای هدایتگر گمشده ام را به من بازگردان. مرد چنین کرد و گم شده اش بازگشت.

۱- توبه: ۱۲۸ - ۱۲۹.

۲- آل عمران: ۸۳.

ما يُقرأ للأمن من الغرق

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخِرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي أَسَافِرُ فِي الْبِيَاهِ وَالْبَحَارِ، فَذُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهِ أَمِنْتُ مِنَ الْغَرَقِ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اقْرَأْ ﴿إِنَّ وَلِيِّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

ما يُقرأ لإزالة التعب

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخِرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي أَسَافِرُ فَيَلْحَقَنِي الْعَيَاءُ (فَذُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهِ زَالَ عَنِّي الْعَيَاءُ).

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ نَالَهُ الْعَيَاءُ فَلْيَكْتُبْ عَلَى سَاقِهِ: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾.

ما يُقرأ لإزالة الماء الأصفر من الجوف

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ آخِرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ فِي جَوْفِي الْمَاءَ الْأَصْفَرَ، فَذُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهِ زَالَ عَنِّي.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اقْرَأْ عَلَى بَطْنِكَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ أودِعْهَا بَطْنَكَ فَإِنَّكَ تَسْلَمُ مِنْ ذَلِكَ. فَقَالَ: وَكَيْفَ أودِعُهَا بَطْنِي؟

فَقَالَ: اُكْتُبْهَا وَاغْسِلْهَا وَاشْرِبْهَا، وَقُلْ: «إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ بَطْنِي لِتَشْفِيَنِي مِنْ عِلَّتِي».

آنچه برای در امان ماندن از غرق شدن خوانده می شود

سپس مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من در میان آبها و دریاها سفر می کنم، پس مرا به سخنی رهنمون کن تا از غرق شدن در امان بمانم.

حضرت علیه السلام فرمود: بخوان این آیات را: به یقین سرپرست و یاور من خدایی است که این کتاب را فرو فرستاده و هموست که شایستگان را سرپرستی و یاری می کند^(۱). و خدا را به سنجشی که شایسته مقام اوست نسنجیدند و شناختند و حال آن که زمین در روز قیامت یک سره در قبضه اوست و همه آسمانها درهم پیچیده به دست قدرتمند اوست، او منزّه است و از آنچه شریک او می پندارند برتری دارد^(۲). هنگام حرکت و توقف آن بسم الله گوید حقاً که پروردگار من بسیار آمرزنده و مهربان است.^(۳)

آنچه برای رفع خستگی خوانده می شود

سپس مردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین من به سفر می روم دچار خستگی شدید می شوم پس مرا به سخنی رهنمون کن که اگر بگویم خستگی از من برود، پس حضرت علیه السلام فرمود: هر آن کس که خستگی بر او چیره شد بر ساق پایش بنویسد: براستی آسمانها و زمین و آنچه را در میان آن دو هست در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی به ما نرسید.^(۴)

آنچه برای از میان بردن زردآب درون خوانده می شود

مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین در درونم زردآب است پس مرا به سخنی رهنمون کن اگر بگویم از میان برود. پس حضرت علیه السلام فرمود: بر شکمت آیت الکرسی را بخوان و آن را به شکمت بسپار تا از آن بیماری شفا یابی.

گفت: و چگونه آن را به شکم بسپارم.

حضرت فرمود: آن را بنویس و بشوی و بپاشام و بگو: «تو را به شکم خود می سپارم تا مرا از بیماری شفا دهی».

۱- اعراف: ۱۹۶.

۲- زمر: ۶۷.

۳- هود: ۴۱.

۴- ق: ۳۸.

ما يكتب لإزالة الشقيقة والصداع

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ الشَّقِيقَةَ وَالصُّدَاعَ يَأْخُذَانِي، فَدُلَّنِي عَلَى كَلَامٍ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ زَالَ عَنِّي ذَلِكَ فَقَدْ قَطَعَانِي عَنْ مَعَاشِي.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اكْتُبْ: ﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ أَخْرِجْ مِنْهَا فَمَا لَكَ أَنْ تَسْكُنَ فِيهَا ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿كَمْ عِزِّي سَاكِنٍ وَغَيْرِ سَاكِنٍ، مِنْ عَبْدٍ شَاكِرٍ وَغَيْرِ شَاكِرٍ، أَسْكُنُ بِالْحَيِّ الْقَيُّومِ﴾.

فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَعُوفِيَ.

ما يكتب لوجع الأضراس

فَقَامَ إِلَيْهِ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بِي وَجَعَ الْأَضْرَاسِ، فَهَلْ فِي كِتَابِ اللَّهِ شَيْءٌ إِذَا أَنَا قُلْتُهُ يَنْفَعَنِي؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اكْتُبْ: ﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾ * وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ * أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ * إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ * ﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ﴿فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

آنچه برای زوال سردرد خوانده می شود

سپس مردی به سوی او برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین سردرد شدیدی مرا فرامی گیرد، پس مرا به سخنی رهنمون کن که اگر بگویم از میان برود زیرا که روزی مرا بریده است.

حضرت علیه السلام فرمود: بنویس: و آنچه در شب و روز آرمیده از آن اوست و او شنوا و داناست. ^(۱) از آن خارج شو، تو نباید در آن ساکن شوی. آنگاه که خورشید در هم پیچیده شود و آنگاه که ستارگان تیره گردند. ^(۲) آنگاه که زمین به لرزه خود لرزانده شود. ^(۳) چند رگ ساکن و غیر ساکن است از بنده شاکر و بنده غیر شاکر، به نام خداوند زنده و قیوم ساکن شو. پس مرد چنین کرد و شفا یافت.

آنچه برای درمان درد دندانها نوشته می شود

سپس مرد دیگری به سوی او برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من درد دندان دارم، آیا در کتاب خداوند چیزی هست که اگر بگویم مرا سود رساند؟ حضرت علیه السلام فرمود بنویس:

ایا انسان نمی بیند که ما او را از نطفه ای آفریدیم، که به ناگاه ستیزه گر و مخاصمه جوی آشکار گردیده است. و برای ما مثالی زد درحالیکه آفرینش خود را فراموش کرده و گفت چه کسی این استخوانها را زندگی می بخشد درحالیکه چنین پوسیده اند. بگو: کسی آنها را زنده می کند که نخستین بار آنها را پدید آورد، و او به هر آفریده ای داناست. همان که برای شما از درخت سبز و تر آتشی پدید آورد پس شما از آن به ناگاه آتش می افروزید. و آیا کسی که زمین و آسمانها را آفریده توانا نیست که مانند آنان را بیافریند؟ چرا تواناست و اوست آفریننده کامل و دانا. و همانا که شأن او چنین است هنگامی که وجود چیزی را بخواهد به او می گوید: باش پس می باشد. پس منزله است آن که ملکیت حقیقی و تسلط کامل بر همه اشیاء به دست اوست و به سوی او بازگردانده می شوید ^(۴) و آنچه در میان شب و روز آرمیده از آن اوست و او شنوا و داناست. ^(۵) پس گفتیم پاره ای از اعضای آن را به او بزنید (تا زنده شود) این گونه خداوند مردگان را زنده می کند و نشانه های خود را به شما نشان میدهد، شاید بیندیشید. ^(۶)

۱- انعام: ۱۳.

۲- تکویر: ۱- ۲.

۳- زلزله: ۱.

۴- یس: ۷۷- ۸۳.

۵- انعام: ۱۳۰.

۶- بقره: ۷۳.

ما يُقرأ للشفاء من الثُّلُول

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي تَأَذَّيْتُ بِالثُّلُولِ، فَهَلْ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ شِفَاءٍ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اقْرَأْ عَلَيْهِ فِي نُقْصَانِ الشَّهْرِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَةٍ: ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾ ﴿وَبُسْتِ الْجِبَالِ بَسًا﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا .

فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَعُوفِيَ.

ما يكتب للطلق و تسهيل الولادة

وَقَامَ إِلَيْهِ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ لِي حَمَلًا وَإِنَّ أَهْلِي إِذَا كَانَ وَقْتُ الطَّلْقِ يَشْتَدُّ عَلَيْهَا حَتَّى تُشْرِفَ عَلَى الْهَلَاكِ، فَهَلْ فِي كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ اسْمُهُ شِفَاءٌ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكْتُبُ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى مَنْ فِي الرَّحِمِ أَخْرُجْ أَيُّهَا الْجَنِينُ مِنَ الرَّحِمِ الضَّيِّقِ، أَخْرُجْ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضَحَاهَا﴾ ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ﴾ ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ وَ أَذْنَتْ لِزَیْهَا وَ حُقَّتْ * وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا * الْوَلْدُ، وَ تَعَلَّقَهُ عَلَى فِخْذِهَا الْأَيْمَنِ، فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَرَأَى فِيهِ الشِّفَاءَ.

ما يكتب للرُعاف

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي مُبْتَلَى بِالرُّعَافِ، فَهَلْ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ شِفَاءٍ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكْتُبُ وَ عَلَّقُهُ عَلَيْكَ: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ ﴿وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَ يَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ .

فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَشُفِيَ.

آنچه برای درمان زگیل خوانده می شود

پس از آن مردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین من از زگیل رنج می برم، آیا شفایی از آن در کتاب خدا وجود دارد؟ پس حضرت علیه السلام فرمود: در نیمه ماه به مدت هفت روز پی در پی بخوان:

و مثل کلمه پلید مانند درخت پلیدی است که از روی زمین کنده شده و ثبات و قرار ندارد. ^(۱) و کوهها به شدت خرد شوند. پس به حالت غبار پراکنده درآیند پس مرد چنین کرد و شفا یافت. ^(۲)

آنچه برای درد زایمان و آسان کردن آن نوشته می شود

و مرد دیگری برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، فرزندی در راه دارم و به هنگام زایمان درد شدیدی همسرم را فرامی گیرد و تا حد مرگ پیش می رود آیا شفایی برای او در کتاب خدا هست؟ حضرت علیه السلام فرمود: بنویس:

بسم الله الرحمن الرحيم به آن که در رحم هستی، ای جنین از رحم تنگ خارج شو، به سوی زمین خارج شو، زمینی که شما را از آن آفریدیم و از آن به وقت دیگری خارج خواهیم کرد. ^(۳) سپس بگو: آنها روزی که قیامت را می بینند می پندارند جز شامگاهی یا صبحگاه آن درنگ نکرده اند. ^(۴)

روزی که آنچه را وعده داده می شوند می بینند، گویی جز ساعتی از روز درنگ نکرده اند. ^(۵) آنگاه که آسمان شکافته شود و به پروردگار خود گوش سپارد و سزاوار است * و آنگاه که زمین گسترده شود * و آنچه در درون دارد بیرون افکند ^(۶) فرزند را. و بر ران راستش آویزان می کنی. پس مرد چنین کرد و در آن بهبودی را یافت.

آنچه برای خونریزی بینی نوشته می شود

پس از آن مردی به سوی او برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من به خونریزی بینی گرفتارم، آیا از کتاب خداوند برای من شفایی هست؟

حضرت علیه السلام فرمود: بنویس و به خود بیاویز: به یقین آن کس که ابلاغ قرآن را بر تو واجب نموده تو را به محل بازگشت، برمی گرداند. ^(۷)

و آنچه در شب و روز آرمیده است از آن اوست و او شنوا و داناست. گفته شد ای زمین، آب خود فروبر، و ای آسمان بازایست و آب در زمین فرو شد و کار پایان یافت و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و گفته شد دوری بر ظالمان باد. آن مرد چنین کرد و شفا یافت. ^(۸)

۱- ابراهیم: ۲۶.

۲- واقعه: ۵ - ۶.

۳- طه: ۵۵.

۴- نازعات: ۴۶.

۵- احقاف: ۳۵.

۶- انشقاق: ۱ - ۴.

۷- قصص: ۹.

۸- هود: ۴.

ما يكتب لردّ الولد الغائب

ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ لِي وَلَدًا غَائِبًا مُنْذُ دَهْرٍ، فَهَلْ مِنْ فَرَجٍ؟
 فَقَالَ: أُكْتُبُ: «اللَّهُمَّ إِنَّ السَّمَاءَ سَمَاؤُكَ، وَالْأَرْضَ أَرْضُكَ، وَالْبَرَّ بَرُّكَ، وَالْبَحْرَ بَحْرُكَ، وَ
 مَا بَيْنَهُمَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. اللَّهُمَّ اجْعَلِ الْأَرْضَ بِمَا رَحُبَتْ عَلَى فُلَانِ ابْنِ فُلَانَةَ أَضِيقَ مِنْ
 مِسْكِ جَمَلٍ، وَخُذْ بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَقَلْبِهِ ﴿ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ
 مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ رَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ
 اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴾». وَاكْتُبْ حَوْلَهُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَعَلِّقْهُ فِي الْهَوَاءِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ
 دَعُهُ حَيْثُ كَانَ يَأْوِي، فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بِإِذْنِ اللَّهِ.
 فَفَعَلَ الرَّجُلُ فَرَجَعَ وَلَدُهُ.

لِعُسْرِ الْوَلَادَةِ

«يَا خَالِقَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ، وَيَا مُخْرِجَ النَّفْسِ مِنَ النَّفْسِ، أَفْرِجْ عَنْهَا».

وَ أَيْضاً لِعُسْرِ الْوَلَدِ

«﴿ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ﴾ * وَ أَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ * وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَ أَلْقَتْ مَا
 فِيهَا ﴾».

آنچه برای بازگشت فرزند غایب نوشته می شود

پس از او مردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین مرا فرزندی است که مدتهای طولانی است که غائب است. آیا گشایشی هست؟

گفت: بنویس: خداوندا، آسمان، آسمان توست و زمین، زمین توست، خشکی، خشکی توست و دریا، دریای توست، و آنچه بین آنهاست در دنیا و آخرت از آن توست، خداوند، زمین را با تمامی وسعتش بر فلان ابن فلان تنگتر از پوست یک شترگردان و شنوایی و بینائی و قلبش را در دست بگیر. یا مانند تاریکیهایی است در دریایی ژرف که آن را موجی می پوشاند که بالای آن موجی دیگری است و بالای آن ابری است و تاریکی هایی است انباشته بر روی هم که اگر دست خود را بیرون آرد آن را به راحتی نمی بیند و کسی که خدا برای او نوری قرار نداده هرگز نوری نخواهد دید.^(۱)

و آیه الکرسی را دور آن بنویس و به مدت سه روز در هوا آویزان کن و پس از آن در جایی بگذار که فرزندت می خوابید پس به اذن خدا بازخواهد گشت. مرد چنین کرد و پسرش بازگشت.

برای سختی زایمان

«ای آفریننده جان از جان، و ای خارج کننده جان از جان، برای او گشایشی فرما».

و نیز برای سختی زایمان

آن گاه که آسمان شکافته شود و گوش به فرمان پروردگارش دهد و سزاوار است.^(۲)

۱- نور: ۴۰.

۲- انشاق: ۱- ۴.

«خطبة الأقاليم»

خُطْبَةُ خَطَبِهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْكُوفَةِ وَ تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الْأَقَالِيمِ.

رَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ سَرَّاجٍ الْهَذَلِي، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْقَلَانِسِيُّ بِالرَّمْلَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحِ بْنِ (عَبْدِ اللَّهِ بْنِ) وَهْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ لَيْثَةَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سِنَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الْأَصْبَغَ بْنَ نُبَاتَةَ يَقُولُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْفَظَ مِنِّي لِخُطْبَةِ الْوَدَاعِ الَّتِي تُعْرَفُ بِخُطْبَةِ الْأَقَالِيمِ وَالتَّبَيَانِ بِالْكُوفَةِ: إِنَّهُ عَهْدَ إِلَيَّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي خَاطَبْتُ عَلَى مِثْبَرِ الْكُوفَةِ خُطْبَةً مُبَيَّنَّةً، فِيهَا بَعْضُ مَا عَهْدُهُ إِلَيَّ أَخِي وَابْنُ عَمِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَاحْفَظْهَا عَنِّي يَا أَصْبَغُ، وَعَهَا بِعَقْلِكَ وَحَظِّكَ، فَتَاهَبْتُ لِدَلِّكَ فَلَمْ يَلْفِظْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِلَفْظَةٍ إِلَّا كَتَبْتُهَا، وَلَقَدْ كَتَبَهَا جَمَاعَةٌ مِنَ النَّاسِ فَقَابَلْتُهُمْ، فَمَا زَادَ عَمَّا مَعِيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ شَيْئاً.

قَالَ سَعِيدُ بْنُ سِنَانٍ: فَسَمِعْتُهَا مِنَ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ مِنْ فِيهِ إِلَى أُذُنِي، وَ عَرَفَنِي وَالِدِي الْعَبَّاسُ بْنُ مَأْمُونٍ أَنَّ هَذِهِ الْخُطْبَةُ عِنْدَ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْبَرْقَعِيدِيِّ، فَمَضَى أَبِي إِلَيْهِ وَ سَأَلَهُ عَنْهَا فَأَبَى أَنْ يُحَدِّثَهَا بِهَا. وَ قَرَأْتُ أَنَا عَلَيْهِ هَذِهِ الْخُطْبَةَ، فَقَالَ: هِيَ أَكْمَلُ وَ أَتَمُّ مِمَّا عِنْدِي، فَأَعْرَضْتُ أَنَا هَذِهِ الْخُطْبَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ عَمْرٍو بْنِ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدِ بْنِ سِنَانِ الْمُنْبِجِيِّ، فَقَابَلَنِي، بِنُسخَةٍ كَانَتْ عِنْدَهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قُدَّامَةَ بْنِ أَعْيَنَ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي سُفْيَانُ بْنُ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الْأَصْبَغَ بْنَ نُبَاتَةَ يَقُولُ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى مِثْبَرِ الْكُوفَةِ مُتَقَلِّداً بِسَيْفِهِ، وَ هُوَ يَهْدِرُ كَهْدِرِ الْبَعِيرِ، وَ زَجْرُهُ كَزَجْرَةِ الْمَطْعُونِ، وَ النَّاسُ يَدْخُلُونَ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدُ بِالنَّاسِ، وَ ارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ، وَ كَثُرَ الْكَلَامُ، وَ ارْزَدَحَتِ الصُّفُوفُ، وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ عَلَى الْمِثْبَرِ يُطْرِقُ إِلَى الْأَرْضِ مُفَكِّراً فِي نَفْسِهِ،

خطبه اقالیم

این خطبه را امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه فرمود و به خطبه اقالیم معروف است.

ابو عبدالله احمد بن یعقوب بن سراج هذلی روایت کرده است: جعفر بن محمد بن علی قلانسی در محلی به نام رمله گفت: احمد بن صالح بن عبدالله بن وهب گفته که ابن لیعه به نقل از سعید بن ابی سنان گفت: از اصبع بن نباته شنیدم که گفت: کسی را در میان یاران امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه سراغ ندارم که خطبه وداع امام را که به خطبه اقالیم و بیان نیز شناخته می شود بیش تر از من حفظ کرده باشد. امام علیه السلام به من فرمود: من بر منبر کوفه خطبه ای می گویم که روشن کننده است و در آن بعضی از آنچه برادر و پسرعمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده هست، پس ای اصبع ابن نباته آن را حفظ کن و با عقل و درکت آن را فهم کن. برای این کار آماده شدم. امیرالمؤمنین علیه السلام کلمه ای نمی گفت مگر آن که آن را می نوشتم و گروهی از مردم نیز آن را نوشتند، و نوشته ها را با هم مقایسه کردم هیچ کدام از آنها چیزی بیشتر از من نوشته بود.

سعید بن سنان می گوید: من خطبه را با گوش خود از زبان اصبع ابن نباته شنیدم و پدرم عباس بن مأمون به من خبر داد که این خطبه نزد ابو عباس احمد بن عامر بن عبدالواحد برقعیدی محفوظ است. پدر نیز نزد او رفته در مورد خطبه از او پرسید، اما او از صحبت در مورد آن خودداری کرد.

من این خطبه را برای او خواندم، و گفت: این از آنچه نزد من است کاملتر است، این خطبه را نیز به ابوبکر عمرو بن احمد بن سعید بن سنان منبجی نشان دادم و او آن را با نسخه ای که نزدش بود مقایسه نموده و گفت: محمد بن قدامه بن اعین هاشمی برای من روایت کرد و گفت: سفیان بن ابی برده بن ابی موسی اشعری گفت: شنیدم که اصبع بن نباته می گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را شمشیر به دست بر منبر کوفه دیدم و صدایش را در حنجره اش می گرداند و فریادش به سان فریاد شمشیر خورده ای بود، مردم از درهای مسجد وارد می شدند تا آنجا که مسجد مالا مال از جمعیت گشت و صداها بالا گرفت و سخن زیاد شد و صفها شلوغ، و امیرالمؤمنین سر به زیر فرود آورده بود و با خود می اندیشید،

حَتَّى هَدَّاتِ الْأَصْوَاتُ، وَ سَكَنَ الْقَالُ وَالْقِيلُ، وَ وَقَعَ عَلَى النَّاسِ النَّعَاسُ، فَقَامَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَدَمَيْهِ، وَ ضَرَبَ بِعِزْجِجِ السَّيْفِ قَائِمَةَ الْمِنْبَرِ فَازْتَاعَ لَهَا النَّاسُ، ثُمَّ تَنَحَّجَ فَنَصَّوْا إِلَيْهِ النَّاسُ، ثُمَّ نَادَى بِعُلُوِّ صَوْتِهِ:

أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَإِنَّ بَيْنَ جَنْبَيَّ عِلْماً جَمّاً كَامِلاً عَلَّمَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَلَوْ وَجَدْتُ فِيكُمْ حَمَلَةً لَأَوْعَيْتُ إِلَيْكُمْ عِلْماً نَافِعاً.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا الضَّالُّ الْغَافِلُ بِغَفْلَتِهِ، وَيَا أَيُّهَا الْأَنْعَامُ الْمُرْغَزَعَةُ عَنْ وَطَنِهَا، وَالنَّارِحَةُ عَنْ بَلَدِهَا، وَالْمُغَيَّبُ عَنْهَا عَجْزُ أُمُورِهَا، وَالْمُكَلِّكَةُ بِسَاحَتِهَا، وَالظَّاعِنَةُ عَنْ مَنَازِلِهَا، وَ لَوْ قَدْ تَعَلَّمُ مَا يُرَادُ بِهَا لِكُلِّ لِسَانٍهَا عَمَّا فِيهَا مِنَ الْعَجْزِ لِمَا هِيَ لِاقِيَةٌ مِنْ مَصِيرِهَا.

فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُسَبِّحِ فِي الْمَكَانِ الْأَفْيَحِ مِنَ الْعَرْشِ الْأَفْيَحِ، الَّذِي تَعْظَمُ فِي تَزَاخُرٍ مِنْ قُدْرَاتِ طَوَافِحِ عَظَمَتِهِ، وَ مَلَكَوَتِ سُلْطَانِهِ، الَّذِي لَا يُرَدُّ أَمْرُهُ، وَ لَا يُؤْمَنُ مَكْرُهُ، وَ لَا يُنْسَى ذِكْرُهُ، وَ لَا يُودَى شُكْرُهُ، الَّذِي دَامَ بَذْلُهُ، فَاتَّسَعَ فَضْلُهُ، وَ صَدَقَ قَوْلُهُ، وَ ظَهَرَ عَدْلُهُ، فَلَهُ الدِّينُ الْوَاصِبُ، وَالْجُنْدُ الْغَالِبُ، وَالْمَنْ الرَّاكِبُ، وَالتُّورُ الثَّاقِبُ، الْقَدِيمُ سُلْطَانُهُ، الْمُبِينُ بُرْهَانُهُ، الشَّافِي بَيَانُهُ.

ذِي الْعِزِّ الْمَنِيْعِ، وَالْعَرْشِ الرَّفِيعِ، وَالْخَلْقِ الْبَدِيعِ، أَهْلِ الْبَهَاءِ وَالسَّنَاءِ وَالْعَظَمَةِ، مُدْهَرِ الدُّهُورِ، وَ قَاضِي الْمُكُورِ، وَ مَالِكِ حَتْمِ مَوَاضِي الْأُمُورِ، الْخَالِقِ لِمَا يَشَاءُ، لَهُ الْكِبَرِيَاءُ وَالْفَضْلُ وَالْآلَاءُ، وَالْجُودُ وَالْإِعْطَاءُ، أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وَالتَّقْوَى.

الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ فَعَلَّقَهَا، وَ جَعَلَ الْأَرْضَ فِرَاشاً فَمَهَّدَهَا، وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً فَأَرْسَاهَا، وَ فَتَقَ الْبَحَارَ فَأَجْرَاهَا، وَ أَنْشَأَ أَجْنَاسَ الْبَرَايَا فَذَرَاهَا، وَ كَفَلَ الْأَرْزَاقَ فَقَدَّرَهَا، وَ قَسَمَ الْأَجَالَ فَوَقَّتَهَا، وَ زَيَّنَ الْجَنَّةَ فَوَعَدَهَا، وَ سَعَرَ النَّارَ فَحَذَّرَهَا.

تا آنکه صداها آرام گرفت، و گفت و گوها خاموش و مردم خواب آلوده شدند، پس امام علی بن ابی طالب علیه السلام از جای برخاست و با انحنای شمشیرش بر پایه منبر کوبید و مردم به آن آرامش گرفتند و به او گوش فرادادند، سپس با صدای بلند صدا زد:

ای مردم از من پرسش کنید قبل از آنکه مرا از دست بدهید، زیرا در سینه‌ام علم بسیاری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخت، اگر در میان شما حاملانی مناسب برای آن می‌یافتم، علم سودمندی را در شما قرار می‌دادم.

سپس فرمود: ای گمراهان غافل از غفلت خویش و ای کسانی که به اشتراکی می‌مانید که از محل خویش به شدت رانده شده‌اند و از سرزمین خویش دور افتاده‌اند و عاقبت کارشان بر آنها پنهان گشته است و با سینه بر زمین افتاده‌اند و از منازل خویش دور افتاده‌اند و اگر این اشتران می‌دانستند که هدف از آفرینش آنها چیست زبانشان از ناتوانی آنها در برابر سرنوشتشان به رنج می‌افتاد. سپاس خداوند منزّه را در مکانی وسیع از عرش وسیع، که از پی فراوانی قدرتهای مالا مال از عظمتش، بزرگی یافته، او که از فرمانش نافرمانی نتوان کرد، و از مکرش کسی در امان نیست، و یادش فراموش نمی‌شود و شکرش به جای آورده نمی‌شود، او که عطایش مستمر است و فضلش وسیع و گفتارش راست و عدلش آشکار، دین ثابت و دائم از آن اوست، سربازان پیروزمند و نعمت همیشگی و ثابت، و نور درخشان از آن اویند، او که سلطانش قدیم است و برهانش آشکار و بیانش شفاف‌دهنده است.

صاحب قدرت بزرگ و عرش بالا و آفرینش نو، اهل شکوه و والایی و عظمت، دگرگون‌کننده دورانها، و برنده مکرها، و صاحب عاقبت امور قطعی، آفریننده هر آنچه اراده کند، کمال وجود و عظمت و فضل و نعمت‌ها و بخشندگی و عطاء از آن اوست او اهل آمرزش و تقواست. همان که آسمانها را بدون ستون برافراشت و آویخت و زمین را همچون فرش بگسترانید و آن را سهل و آسان ساخت، و کوهها را همچون میخ‌هایی ساخت و آنها را محکم نمود، و دریاها را شکافت و آنها را جاری ساخت، و انواع موجودات را بوجود آورد و آنها را پراکنده ساخت و روزی‌ها را برعهده گرفته و آنها را اندازه نموده است، و مهلت‌ها را تقسیم نموده و برای آنها زمان مشخص قرار داده، و بهشت را زیبا ساخت و به آن وعده داد، و آتش را برافروخت و از آن بیم داد.

لَمْ يَمْسَسْهُ فِي إِنْشَاءِ ذَلِكَ وَابْتِدَاعِهِ نَصَبٌ وَلَا لَغَبٌ، بَلْ كَانَ كُلُّ ذَلِكَ كَخَلْقِ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ، دَعَاَهَا فَاسْتَجَابَتْ، وَأَمَرَهَا فَأَطَاعَتْ.

يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، ﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَدْرِيهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ
وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.

أَحْمَدُهُ قَائِلُ فَاعِلٌ، وَأَسْتَعِينُهُ ضَارِعٌ مُتَكِلٌ، وَأُؤْمِنُ بِهِ مُؤْمِنٌ صَادِقٌ، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ
عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا ضِدَّ مَعَهُ، وَلَا شَكَّ فِيهِ، وَلَا
مَنَاصَ مِنْهُ، لَهُ الْقِدْمَةُ وَالِدَوَامُ، وَبِهِ النِّقْمَةُ وَالْاِعْتِصَامُ، وَمِنْهُ الْإِفْضَالُ وَالْإِنْعَامُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، الْمُؤْتَمَنُ عَلَى مَخْزُونٍ وَخِيَةِ، الصَّادِعُ لِعِزَائِمِ أَمْرِهِ وَ
نَهْيِهِ، الَّذِي بَشَّرَتْ بِهِ الرُّسُلُ، وَنُسِخَتْ بِهِ الْمِلَلُ. سِرَاجٌ سَطَعَ فَأَشْرَقَ بِهِ الظُّلُمُ مِنَ الدُّجَى،
وَأَنَارَتْ بِهِ مَعَالِمُ الْهُدَى، فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَاةً شَرِيفَةً الْحَيَاءِ، مُنِيرَةً الضِّيَاءِ، وَ
عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ رَحْمَةٌ وَسَلَامٌ. أَرْسَلَهُ إِلَى خَلْقِهِ كَافَّةً مُهَيِّمِنًا عَلَى الرُّسُلِ خَاصَّةً، فَسَعِدَ مَنْ
سَعِدَ بِاتِّبَاعِهِ، وَحَلَّ الْبَلَاءُ بِمَنْ خَالَفَهُ.

صَاحِبُ الْوَجْهِ الْأَقْمَرِ، وَالْجَبِينِ الْأَزْهَرِ، وَالتَّاجِ وَالْمِغْفَرِ، خَيْرٌ مَنْ حَجَّ وَكَبَّرَ، وَبِالنِّكَاحِ
أَمَرَ، وَعَنِ السِّفَاحِ رَجَرَ، ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛ أَيْمَةُ الْهُدَى
وَالْمُسْلِمِينَ، وَخُلَصَاءِ الدِّينِ، وَآلِ يَاسِينَ، غَيْرِ عَابِدِينَ الْأَوْثَانِ، وَلَا نَاكِثِينَ بِالرَّحْمَنِ، بَلْ
هُمْ الْأَخْيَارُ الصَّالِحُونَ، وَأَرْكَانُ الدِّينِ، وَأَيْمَةُ الْمُؤْمِنِينَ، ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ
يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾.

از خلق آن همه و آفرینش آنها دچار خستگی و رنج نشده است، بلکه همه آن امور مانند آفرینش یک جان بوده که او را فراخوانده و آن جان پاسخ داده است. و او را امر فرموده پس اطاعت کرده است. آنچه را در میان خشکی و دریاست می داند. و هیچ برگی فرو نمی افتد جز آن که آن را می داند و دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی فرو نمی افتد مگر آن که در کتابی روشن است.^(۱)

او را به گفتار و کردار سپاس می گویم، و با تواضع و توکل از او کمک می جویم، و با ایمان و راستی او را باور می کنم، و در هر شرایطی به او توکل می کنم، و گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست که شریکی ندارد و هیچ ضدی با او نیست، و شکی در او نیست و راه گریزی از او نیست، قدمت و دوام از آن اویند و سزا و پناه در اوست و لطف و احسان و بخشش از اوست.

و گواهی می دهم که محمد بنده و پیامبر اوست، و عهده دار وحی پنهان و اظهارکننده دستورات واجب و اموری است که خدا از آن نهی فرموده، او که پیامبران به آمدنش گواهی دادند، و دینهای دیگر با او از میان رفتند، چراغی که آشکار شد و بوسیله آن تاریکی ها و سیاهی ها درخشان شد، و نشانه های هدایت از او نور گرفتند، پس درود خداوند بر او و خاندانش، درودی بزرگ، درخشنده، و سلام و رحمت خداوند بر او باد. او را مسلط بر همه بندگان به خصوص بر پیامبرانش فرستاد، پس هرکس از او پیروی کرد رستگار شد و هرکس که با او مخالفت کرد بر او مصیبتها نازل گشت.

او دارای سیمایی ماه گونه با پیشانی درخشان و تاج و خود است. او بهترین کسی است که حج را به جای آورد و تکبیر گفت، و امر به نکاح فرمود و از روابط نامشروع نهی نمود، او پیامبر خداوند است درود خداوند بر او و خاندان پاکش باد. امامان و هادیان مسلمانان، آنان که در دینشان خالصند، و آل یاسین، آنها که پرستندگان بتها نیستند و عهد و پیمان را با خداوند رحمان نقض نمی کنند، بلکه آنها که مردمان نیکو سرشتند که عمل نیک می کنند و پایه های دین هستند و امامان مؤمنین. هرکه هلاک می شود از روی حجت و برهان هلاک شود و هرکه زنده می ماند، به دلیلی زنده می ماند.^(۲)

۱- انعام: ۵۹.

۲- انفال: ۴۲.

أَلَا فَاسْأَلُونِي إِلَى الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ؛ فَإِنَّكُمْ تَفْقِدُونِي.
 قَالَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ: فَعَلَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْكَوَّاءِ فَقَالَ: يَا
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبَرْنَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى
 لِلْمُتَّقِينَ﴾.

قَالَ: نَعَمْ يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ، قَضَى اللَّهُ الَّذِي هُوَ كَائِنٌ بَعْدَ السَّتِّينَ؛ تَظْهَرُ يَوْمَئِذٍ الضَّغَائِنُ
 الْبَدْرِيَّةُ، وَالْأَحْقَادُ الْأَحْدِيَّةُ، وَتُؤْخَذُ الْأَتْرَابُ الْعَلَوِيَّةُ، فَيُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنِ وَأَوْلَادُهُ
 بِكَرْبَلَاءَ غَرِيباً ظَمَاناً، وَيُهْتَكُ حَرِيمُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَيُحْمَلُونَ كَسْبِي
 هِرْقَلٌ إِلَى الطَّغَاةِ الْكَفَرَةِ. وَبَعْدَ الثَّمَانِينَ سَنَةً يَدْخُلُ الْمَارِقُ الْعِرَاقَ. وَبَعْدَ التَّسْعِينَ سَنَةً
 يَظْهَرُ الْخَاسِرُ الْجَمُوعُ الْفَجُورُ. وَبَعْدَ الْمِائَةِ وَعَشْرَةَ تُقْتَلُ الْبَرَّةُ الطَّاهِرَةُ، يَا وَيْلَ قَاتِلِهَا وَ
 حَارِقِهَا، إِنَّ الَّذِي خَلَقَهَا لَيَجْمَعُهَا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ.

ثُمَّ بَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَى النَّاسُ، ثُمَّ قَالَ: سَيَهْدِمُ اللَّهُ مُلْكَهُمْ، وَيُهْلِكُ
 سَادَتَهُمْ، وَيُطْفِئُ نَارَهُمْ. أَلَا وَبَعْدَ ثَلَاثِينَ وَمِائَةٍ يَنْقُضِي أَمْرُ الْأَرْجَاسِ؛ بَنَى أُمَيَّةَ الْأَرْكَاسِ،
 يَأْخُذُهُمَا رَجَالُ شِدَادِ الْبَاسِ، يُولَدُ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ؛ مُلُوكٌ لَهُمْ صَوْلَةٌ فِيهَا اقْتِبَاسٌ، فِي أَيَّامٍ
 تَعْدُهَا أَنْفَاسٌ، مُلْكُهُمْ ضَخْمٌ، وَظُلْمُهُمْ قَضْمٌ، تَدُومُ لَهُمْ أَعْوَامٌ وَأَعْوَامٌ، وَتَطْحَنُهَا رِجَالٌ
 بِأَنْيَابٍ وَأَضْرَاسٍ، كَأَنَّمَا اخْتُلِسَتْ مِنْهُمْ اخْتِلَاسٌ، سَلَفَتْ لَهُمُ الْمُدَّةُ، وَكَثُرَتْ لَهُمُ النَّجْدَةُ،
 فَبَغَيْرِ دِينِ اللَّهِ كَانُوا يَعْمَلُونَ، وَلِمَحَارِمِهِ كَانُوا يَنْهَكُونَ.

هان! تا دهه سوم ماه رمضان از من پرسش کنید، زیرا که مرا از دست خواهید داد. اصبع بن نباته می گوید: صدای گریه مردم بلند شد، سپس عبدالله بن کواء برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، درباره این کلام خداوند عزوجل ما را خبر ده که فرمود:

الم آن کتاب تردیدی در آن نیست، در آن هدایتی برای پرهیزکاران است. (۱) فرمود: آری ای پسر کواء، خداوند خواسته است پس از سال شصت دشمنی های جنگ بدر و کینه های جنگ احد آشکار گردد، و دختران علوی هم سال به اسارت برده شوند، پسر حسین و پسرانش در کربلا غریب و تشنه کشته می شود. و حرمت خاندان پیامبر ﷺ شکسته می گردد، و همانند اسیران هرقل پادشاه روم به سوی نافرمایان کافر برده می شوند، و بعد از سال هشتاد هجری مارق (خارج شده از دین) وارد عراق می گردد، و بعد از سال نود، فاسق فاجری ظاهر می شود و بعد از سال صد و ده نیکویان پاک کشته می شوند، وای بر قاتلان آنها و سوزندگان شان، آن که آنها را آفرید روزی آنها را گرد خواهد آورد روزی که تردیدی در آن نیست.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام گریه کرد و مردم نیز گریه کردند. و فرمود: خداوند ملک آنان را ویران خواهد نمود و بزرگان آنان را به هلاکت خواهد رساند و آتش آنان را خاموش خواهد کرد و پس از سال صد و سی ماجرای پلیدان به پایان می رسد، و پلشتیان اموی، را مردانی شجاع و قوی از فرزندان بنی عباس درهم می کوبند. پادشاهانی که در حکومتشان از دیگران اموری را برمی گیرند در چند روز که به نظر چند لحظه می آیند بر آنان غلبه می کنند، حکومتشان عظیم است و ستمشان درهم شکننده است و سلطه آنان سالها و سالها طول می کشد، و مردانی آن را به چنگ و دندان درهم خرد می کنند، گویی حکومت از آنها ربوده شده بود، فرصت برای آنان فراهم شده و کمک به آنان بسیار، پس به غیر دین خداوند عمل خواهند کرد و حرامهای خداوند را خواهند شکست.

أَلَا وَإِنَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿حَمَّ﴾ * عَسَقٌ ﴿بَعْدَ الثَّمَانِيَةِ عَشَرَ مَلَكًا مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ
تَكُونُ الْمُلُوكُ ظَلَمَةً غَشَمَةً، يُغَيِّرُونَ الْحُدُودَ، وَيَعْكِفُونَ عَلَى الْخُمُورِ، وَيَنْكِحُونَ الْحُورَ، وَ
يَلْعَبُونَ بِالْبُكُورِ، فَلَا جِهَادَ يَطْلُبُونَ، وَلَا بَيْتَ اللَّهِ يَغْمُرُونَ، وَبِسِيرِ الْمُلُوكِ مِنْ قَبْلِهِمْ
يَعْرِشُونَ، وَبِالْجَبَابِرَةِ يَقْتَدُونَ، فَهُمْ مَعَهُمْ يُخْشَرُونَ.

أَلَا وَإِنَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿الْمَصَّ﴾ * كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ ﴿وَهِيَ فِتْنَةٌ بِالْبَصَرَةِ، وَفِتْنَةٌ
بِطَرِيقِ مَكَّةَ، يَهْلِكُ بِهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ؛ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.
أَلَا وَإِنَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿الرَّتْلُكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ تَدَاوُلَ الْفِتَنِ بَعْدَ ثَلَاثِمِائَةٍ
سَنَةٍ مِنَ الْهِجْرَةِ، تَكُونُ الْحُرُوبُ فِي الْقَبَائِلِ وَالْدُّوَرِ، فَلَا حُزْمَةَ لِمَسْتَوِرٍ، وَلَا مُفَرَّجَ عَنْ
مَكْرُوبٍ. وَبَعْدَ الثَّلَاثِمِائَةِ وَالثَّلَاثِينَ تَكُونُ السَّنَةُ الدَّهْمَاءُ، وَالصَّارِخَةُ الثُّكْلَاءُ، فِتْنَةٌ تَكُونُ
بِمَكَّةَ، يَدْخُلُهَا شِرَارُ الْخَلْقِ، فَيَقْتُلُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، ذَلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْبَيِّنَاتِ، وَيُؤْخَذُ
الْحَجَرُ الْمُسْتَوْدَعُ لِلنَّسَمَاتِ، فَعِنْدَهَا إِيَّاسُ النَّاسِ مِنْ رُجُوعِ الْحَجَرِ وَقَبُولِ الشَّهَادَاتِ،
فَيَرُدُّهُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ بِهَذِهِ كَوَفَانِكُمْ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ.
ثُمَّ قَالَ: وَلَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأْتُكُمْ بِأَيِّنِ الْبَيِّنَاتِ، وَأَوْضَحَ الْبَرَاهِينِ.

هان! در کلام خداوند عزوجل است حم، عسق.^(۱) پس از هجده پادشاه از فرزندان عباس، پادشاهان ظالم و ستمگر خواهند بود، حدود خداوند را تغییر می دهند و به شراب روی می آورند و زنان سیاه چشم را به نکاح خود درمی آورند و با دوشیزگان خود را سرگرم می کنند، پس نه فرمان جهادی می دهند و نه مسجدی می سازند و به شیوه پادشاهان قبل از خود عمل می کنند و به ستمگران اقتدا می کنند پس با آنان محشور خواهند شد.

هان! که در کلام خداوند آمده است: المص کتابی است که بر تو نازل شده است.^(۲) و این فتنه ای است در بصره، و فتنه ای در مسیر مکه، بسیاری از مردم در آن کشته می شوند، و این به خاطر گناهانی است که با دست خود مرتکب شدند و پروردگارت بر بندگان خویش ستمگر نیست.

بدانید که در کلام خداوند تعالی آمده است: الر آنها آیه های کتاب روشن است.^(۳)

پس از سیصد سال از هجرت فتنه ها یکی پس از دیگری رخ می دهند، جنگها میان قبایل و خانواده ها اتفاق می افتند پس هیچ پنهانی حرمت نخواهد داشت و کسی نیست که برگرفتاری گشایش کند، و پس از سال سیصد و سی، سال مصیبت بزرگ خواهد بود، و سال شیون بیوه زنان، فتنه ای در مکه خواهد بود. که بدترین مردم در آن وارد خواهند شد، و در میان رکن و مقام کشته می شوند، و این از آیات روشن و آشکار است و سنگ سپرده شده نزد کسانی برده می شود و در آن هنگام مردم از بازگشت سنگ و و پذیرش گواهی ها ناامید می شوند، سپس خداوند آن را بوسیله این عزت و بزرگیتان برمی گرداند و با دست به مسجد اشاره نمود.

سپس فرمود: و اگر می خواستم، شما را با روشنترین دلایل و آشکارترین برهانها خبر می دادم.

۱- شورا: ۱- ۲.

۲- اعراف: ۱- ۲.

۳- یوسف: ۱.

فَقَامَ إِلَيْهِ صَعْصَعَةُ بْنُ صَوْحَانَ، وَ سَهْمُ بْنُ الْيَمَانِ، وَ عَمْرُو بْنُ الْحَقِيقِ الْخَزَاعِي، وَ مَالِكُ الْأَشْتَرِ، وَ عَمْرُ بْنُ حُجْرٍ الْخَزَاعِيُّ، وَ صَالِحُ بْنُ ضَابِيٍّ الْبُرْجُمِيُّ، فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ قَوْلَكَ تَحْيَى بِهِ قُلُوبُنَا، وَ يَزِيدُ فِي إِيْمَانِنَا.

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: سَمِعْتُ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ تَكْمُلُ فِي أُمَّتِي مِائَةُ خَصْلَةٍ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أُمَّةٍ قَبْلَهَا، يَكُونُ فِيهِمْ قَوْمٌ لَهُمْ وَجُوهٌ جَمِيلَةٌ، وَ ضَمَائِرُ رَدِيَّةٌ، مَنْ رَأَاهُمْ أَعْجَبُوهُ، وَ مَنْ عَامَلَهُمْ ظَلَمُوهُ، وَ جُوهُهُمْ وَجُوهُ الْآدَمِيِّينَ، وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ، هُمْ أَمَرٌ مِنَ الصَّبْرِ، وَ أَتْنٌ مِنَ الْجِيفَةِ، لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ، وَ لَا قَبِيحٍ ارْتَكَبُوهُ، إِنَّ أَنْتَ حَدَّثْتَهُمْ كَذْبُوكَ، وَ إِنْ ائْتَمَنْتَهُمْ خَانُوكَ، وَ إِنْ غَبِثَ عَنْهُمْ اعْتَابُوكَ ﴿ سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ ﴾، يَسْتَحِلُّونَ الرَّبَا بِالشُّبُهَاتِ، وَ يَشْرَبُونَ الْخُمُورَ بِالْمَقَالَاتِ، وَ يَلْعَبُونَ بِالشَّاهَامَاتِ. الْفَقِيرُ بَيْنَهُمْ ذَلِيلٌ، وَ الْمُؤْمِنُ ضَعِيفٌ، وَ الْفَاسِقُ عِنْدَهُمْ مُكْرَّمٌ شَرِيفٌ. صَغِيرُهُمْ غَارِمٌ، وَ شَابُّهُمْ شَاطِرٌ، وَ شَيْخُهُمْ لَا يَأْمُرُ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا يَنْهَى عَنْ مُنْكَرٍ.

فَعِنْدَهَا تَكُونُ الْفِتْنُ بَيْنَهُمْ دَوْلًا، وَ الْأَمَانَةُ مَغْنَمًا، وَ الزَّكَاةُ مَغْرَمًا. يُطِيعُ الرَّجُلُ زَوْجَتَهُ وَ يَعِيقُ وَالِدَهُ، وَ يَبُرُّ صَدِيقَهُ وَ يَخْفُو أَبَاهُ، وَ تُرْفَعُ أَصْوَاتُ الْفُسَّاقِ فِي الْمَسَاجِدِ، وَ يُعْظَمُ رَبُّ الْمَالِ، وَ يُدَاهَنُ الْفَاجِرُ، وَ يَفْشُو النِّفَاقُ، وَ يُعَارَى عَلَى الْعِلْمَانِ، وَ تَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةُ بِالْمَرْأَةِ وَ تُزَفُّ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ، وَ تَظْهَرُ دَوْلَةُ الصَّبِيَّانِ، وَ يَكْتَفِي الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَ تَزُكُّ الْفُرُوجُ السُّرُوجُ، وَ تُسْتَعْمَلُ الْمَعَارِضُ وَ الْقِيَانُ، وَ تَكُونُ الْامْرَأَةُ مُسْتَوَلِيَّةً عَلَى زَوْجِهَا فِي التِّجَارَةِ، وَ يَحُجُّ النَّاسُ لِثَلَاثَةِ أَشْيَاءٍ: الْأَغْنِيَاءُ لِلنُّزْهَةِ، وَ الْأَوْسَاطُ لِلتِّجَارَةِ، وَ الْفُقَرَاءُ لِلْمَسْأَلَةِ، ذَاكَ زَمَانٌ أَنْدِرَاسِ الْأَحْكَامِ وَ دَوْلَةِ الْأَشْرَارِ.

صعصعه بن صوحان و سهم بن یمان و عمرو بن حمق خزاعی و مالک اشتر و عمر بن حجر خزاعی و صالح بن ضابی برجمی برخاستند و به سوی او رفتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، دلهای ما را با سخنان زنده می کنی، و برایمان ما می افزایی. پس حضرت علیه السلام فرمود:

از پسرعمویم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرماید: در آن زمان صد ویژگی در میان امتم کامل می گردد که در هیچ امتی قبل از آن جمع نشده بودند، در میان آنان گروهی خواهند بود که چهره های زیبا و درونهای زشتی دارند، هرکه آنان را ببیند خوشش آید. و هرکه با آنان برخورد کند به او ظلم می کنند، صورتهایشان، صورت آدمیان است و دلهایشان دلهای شیطان، آنان تلخ تر از گیاه صبرند و بدبو تر از لاشه مردگانند، یکدیگر را نه از فعل منکر خود و نه از کردار زشتشان نهی نمی کنند، اگر با آنان سخن گویی تو را دروغگو خوانند و اگر آنان را امین خود ساختی به تو خیانت کنند، و اگر از نظرشان دور شدی غیبت را گفتند. بسیار شنونده دروغ و خورنده حرام هستند.^(۱) با او با ایجاد شبهه حلال می کنند، و شراب را در مجالس گفتگو می نوشند و با مهره ها بازی می کنند. فقیر در میان آنان ذلیل و مؤمن ضعیف است و فاجر نزد آنان گرامی و والاست. کودکان زیان کننده و جوانان نیرنگ باز و پیرشان به معروف امر نکرده و از منکر نهی نمی کنند.

در آن زمان فتنه ها میان آنان پی در پی می آیند و امانت برای آنان غنیمت، و زکات غرامتی اجباری است. مرد از همسرش فرمان برده و پدر خویش را عاق می کند، به دوست خویش خوبی کرده و در حق پدرش ستم می کند، صدای فاجران در مساجد بلند می شود، و صاحب ثروت بزرگ داشته می شود و با فاجر به ملایمت رفتار شده و نفاق فراگیر می شود، بر غلامان رشک ورزیده می شود و زن به زن شوی می کند و به خانه زن دیگر می رود آن چنان که عروس به خانه بخت برده می شود. و حکومت کودکان قدرت می گیرد و مردان به مردان بسنده می کنند و زنان به زنان، و فرجها بر زینها خواهند نشست و از آلات موسیقی و خنیاگران استفاده می شود و زن در تجارت بر شویش مسلط خواهد بود و مردم به قصد سه چیز به حج می روند، ثروتمندان برای تفریح، متوسطان برای تجارت و فقیران برای گدایی، آن هنگام، زمان از میان رفتن احکام و زمان حکومت اشرار خواهد بود.

عِنْدَهَا يَكْذِبُ التَّاجِرُ فِي تِجَارَتِهِ، وَالصَّانِعُ فِي صِنَاعَتِهِ، فَتَقِلُّ الْمَكَاسِبُ، وَتَضِيقُ الْمَطَالِبُ، وَ يَكْثُرُ الْفَسَادُ، وَ يَقِلُّ الرِّشَادُ، وَ تَمُوتُ الْعُلَمَاءُ، وَ يَكْثُرُ الْأَشْرَارُ، وَ تُعَمَّرُ الْمَسَاجِدُ، وَ تَطُولُ الْمَنَابِرُ، وَ تُحَلَّى الْمَصَاحِفُ، وَ يُصَلِّي أَحَدُهُمْ فَلَا يُكْتَبُ لَهُ مِنْهَا شَيْءٌ، وَ يَكُونُ أَحَدُهُمْ قَائِمًا وَ هُوَ مُفَكِّرٌ كَيْفَ يَظْلِمُ إِنْ وَصَلَتْ إِلَيْهِ الرِّئَاسَةُ.

تَقِفُ عَلَى أَبْوَابِ مَسَاجِدِهِمْ أَوْلَادُ الْعُلُوجِ، زَعِيمُهُمْ مَنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيمَا يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِ، يَمْلِكُ الْمَالُ مَنْ لَمْ يَمْلِكْهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَضَعَ الرُّؤْسَاءُ رُؤُوسَهَا خَاضِعَةً لِمَنْ لَا يُشَبِّهُهَا. يَفْشُوا الْبِدْعُ وَ الْغَدْرُ، فَكَلَامُهُمْ فُحْشٌ وَ زُورٌ، وَ أَمْرُهُمْ ظَلَمَةٌ، وَ فُقَهَاؤُهُمْ يُفْتُونَ لَهُمْ بِمَا يَشْتَهُونَ، مَنْ كَانَ لَهُ دِرْهَمٌ فَهُوَ عِنْدَهُمْ مَرْفُوعٌ، وَ مَنْ عَلِمُوا أَنَّهُ قَدْ أَقَلَّ فَهُوَ مَنْقُوصٌ. الصَّالِحُ مَا بَيْنَهُمْ مَذْبُولٌ، وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ مَخَوْفٌ. يَأْكُلُونَ الْفِرَاحَ وَ الطَّيْهُوجَ، وَ يَلْبَسُونَ الْيَمَانِيَّ الْحَرِيرَ، وَ يُحِلُّونَ الرِّبَا بِالشُّبُهَاتِ، وَ يَكْتُمُونَ الشَّهَادَاتِ. يُرَاوُونَ بِالْأَعْمَالِ، لَا يَحْظَى عِنْدَهُمْ إِلَّا مَنْ نَمَّ وَ سَعَى، وَ عَنِ الْخَيْرِ نَهَى. يَتَدَارَسُونَ فِيمَا بَيْنَهُمُ الْبَاطِلُ، وَ يَتَزَاوَرُونَ فِي غَيْرِ اللَّهِ، وَ يَهْتَكُونَ الْمَحَارِمَ، وَ فِي اللَّهِ يَتَقَاطَعُونَ، لَا يَهَابُونَ إِلَّا مَنْ يُخَافُ شَرُّهُ.

عِنْدَهَا تَكْثُرُ أَوْلَادُ الزُّنَا وَ الْآبَاءُ فَرِحُونَ؛ يَرَى الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِهِ الْمُنْكَرَ فَلَا يَنْهَى عَنْهُ إِلَّا كَمَا يُؤَدِّبُ الْمَرْءُ الْهَرَّ إِذَا اخْتَلَسَ اللَّقْمَةُ، فَعِنْدَهَا لَوْ نَكَحَتْ طُولًا وَ عَرَضًا لَمْ يَسُوْهُ ذَلِكَ، فَذَاكَ الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَ لَا عَدْلًا، وَ لَا يَتُوبُ عَلَيْهِ، وَ يُصْلِيهِ نَارَ جَهَنَّمَ.

در آن زمان، تاجر در تجارت خویش دروغ می‌گوید و صنعتگر در صنعتش. لذا از روزی‌ها کاسته خواهد شد، و حاجات به تنگی می‌آیند و فساد فراوان شده از هدایت کاسته خواهد شد.

دانشمندان می‌میرند و اشرار بسیار می‌شوند، مسجدها ساخته می‌شوند و منبرها بلند می‌شوند و قرآن‌ها مزین می‌گردند. هرکس از مردم نماز می‌خواند ولی برایش ثوابی نوشته نمی‌ود و هریک از آنها به نماز ایستاده با خود اندیشه می‌کند وقتی به ریاست برسد چه‌سان می‌تواند ظلم کند.

بر در مسجدهای آنان مردان خدانشناس ایستاده‌اند و رهبرشان کسی است که از آنچه برای مردم سودی دارد، سخن نمی‌گوید. کسانی به مال و منال می‌رسند که تا هنگامی که بزرگان سرهای خویش را فقط در برابر بزرگتر از خویش فرود می‌آوردند، ثروتی نداشته‌اند و هیچ شباهتی به بزرگان ندارند. بدعت‌ها و نیرنگ‌ها را منتشر می‌سازند و سخنشان ناسزا و نادرست خواهد بود و فرماندهانشان ظالم و فقهایشان به آنچه می‌خواهند به آنها فتوا می‌دهند، آن‌که درهمی داشته باشد نزد آنان بالا مرتبه است و آن‌که بدانند فقیر است نزد آنان پایین تر است. در میان آنان شخص نیک‌کردار، کم‌جان و آن‌که از خدا نمی‌ترسد، برای مردم هول‌آور است. جوجه و تیهو می‌خورند و حریر یمانی بر تن می‌کنند، ریا را با شبهاات حلال می‌سازند، و گواهی‌ها را پنهان می‌سازند. در کارها ریا می‌کنند و کسی نزد آنان بهره‌مند نمی‌شود مگر آن‌که سخن چینی کند و از عمل خیر نهی کند، باطل را با یکدیگر مرتکب می‌شوند، و برای غیر خدا به دیدار یکدیگر می‌روند. و حرمتها را می‌درند و در امور الهی از یکدیگر جدا می‌شوند و از کسی نمی‌ترسند مگر آن‌که شرش مایه ترس آنان شود.

در آن هنگام، فرزندان حرام‌زاده بسیار می‌شوند و پدران هم از این کار خرسند. پدر در خانواده خویش فعل به منکر را می‌بیند اما از آن باز نمی‌دارد، مگر به اندازه انسانی که بخواهد گریه‌ای را به هنگام سرقت یک لقمه غذا ادب کند، و اگر همسرش با دیگران معاشرت کند، ناراحت نمی‌شود، پس خداوند آن امر را از او نمی‌پذیرد چه از آن بازایستد و چه به‌سوی آن روی آورد، و به‌سوی او باز نمی‌گردد و در آتش جهنم او را خواهد سوزاند.

و فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ يَتَفَاكَهُونَ بِشَتَمِ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ، وَ تَبَيُّنِ الْعَبِيدُ مِنَ الْأَرْيَابِ، وَ نَعْرِ الْأَنْبَاطِ، وَ تَذِلُّ السَّادَةُ، فَمَا أَقَلُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ الْمَكْسَبِ وَالذُّرْهَمِ الْحَلَالِ؛ حَيْثُ تَدُومُ دَوْلَةُ الشَّيَاطِينِ، وَ يَتَوَاتَبُ السَّلَاطِينُ عَلَى الضُّعْفَاءِ كَوُثُوبِ الْفَهْدِ عَلَى فَرِيسَتِهِ، وَ يَشْعُ الْغَنِيُّ عَلَى مَا فِي يَدِهِ، وَ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ، وَ يَلُ الْفَقِيرُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ مَا يَنْزِلُ بِهِ مِنَ الْحَسَرَاتِ، وَ يُصِيبُهُ مِنَ النَّكَبَاتِ.

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ أَقْبَلَتْ فِتْنٌ لَا قِبَلَ لَكُمْ بِهَا، أَوْلَاهَا الْهَجْرِيُّ وَ آخِرُهَا السُّفْيَانِيُّ، أَلَا وَ إِنَّهُمْ عَلَى سَبْعِ طَبَقَاتٍ:

فَأَوَّلُ طَبَقَةٍ أَهْلُ بَرٍّ وَ تَقْوَى إِلَى سَبْعِينَ سَنَةً.

وَ الطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ أَهْلُ تَعَاطُفٍ وَ تَبَادُلٍ إِلَى ثَلَاثِينَ وَ مِائَةِ سَنَةٍ.

وَ الطَّبَقَةُ الثَّالِثَةُ أَهْلُ تَقَاطُعٍ وَ تَدَابُرٍ إِلَى مِائَتَيْنِ وَ ثَمَانِينَ سَنَةً.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ الرَّابِعَةُ أَهْلُ هَرْجٍ وَ مَرْجٍ إِلَى ثَلَاثِ مِائَةٍ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ الْخَامِسَةُ أَهْلُ تَخَالُيسٍ وَ تَكَالُبٍ وَ بُهْتَانٍ، وَ مَوْتٍ بَعْضِ الْعُلَمَاءِ، وَ حُرُوبٍ بَيْنَ

السَّلَاطِينِ إِلَى عِشْرِينَ وَ أَرْبَعِ مِائَةِ سَنَةٍ.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّادِسَةُ أَهْلُ فِتْنٍ وَ غَشٍّ وَ قَحْطٍ وَ جَذْبٍ، وَ يَنْقَطِعُ الْحَجُّ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ

سَنَوَاتٍ، وَ يَنْقَطِعُ النَّبَاتُ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْآفَاقِ، وَ يَقِلُّ مَاءُ الْأَنْهَارِ، وَ يُخَالِطُ النَّاسُ السَّبَاعُ

فِي طُرُقَاتِهِمْ، وَ يَكْتَفِي الرِّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ، وَ يَكْثُرُ الْفُجُورُ، وَ يَظْهَرُ بَنُو

الْأَصْفَرِ مِنَ الْإِفْرَنْجِ وَ مَعَهُ الرُّومُ وَ الْأَرَمَنُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ خَمْسِ مِائَةٍ.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّابِعَةُ أَهْلُ حُرُوبٍ وَ فِتْنٍ، يَكْثُرُ فِيهَا الْخَوَارِجُ عَلَى السَّلَاطِينِ، وَ تَغْلُو

الْأَسْعَارُ، وَ يَظْهَرُ كَوُكْبٌ لَهُ شَاخَتَانِ، وَ يُنْصَرُونَ بَنُو الْعَبَّاسِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ، وَ يَكْثُرُ الْفَسَادُ وَ

فِعْلُ الْمُتَكْرَرَاتِ، وَ تَقِلُّ الْعُلَمَاءُ وَ الْوُعَاظُ إِلَى سَنَةِ ثَلَاثِينَ وَ سِتِّ مِائَةٍ.

و در آن زمان با مزاح به پدران و مادران ناسزا می‌گویند، بردگان با بزرگان ازدواج می‌کنند و فرودستان عزیز می‌شوند و بزرگان حقیر، پس در آن زمان چه اندک می‌شود روزی و مال حلال، آن هنگام که دولت شیطان دوام می‌یابد، و پادشاهان همچون یوزپلنگان که بر شکارشان حمله‌ور می‌شوند بر ضعیفان هجوم می‌آورند. و ثروتمند بر آنچه در دست دارد بخل می‌ورزد و فقیر آخرت خویش را به دنیایش می‌فروشد. وای بر فقیر در آن زمان، و وای از حسرت‌هایی که می‌کشد و از مصیبت‌هایی که بر او فرود می‌آیند.

و هنگامی که این امور رخ می‌دهد، فتنه‌هایی ایجاد می‌شود که برای شما اتفاق نیافتاده است. نخستین آنها هُجری و آخرین آنها سفیانی است. و بدانید که بر هفت طبقه هستند:

طبقه اول اهل خوبی و تقوی تا هفتاد سال هستند.

طبقه دوم، اهل مهربانی و بخشنندگی هستند تا صد و سی سال.

طبقه سوم، اهل قطع روابط و دشمنی هستند تا دویست و هشتاد سال.

پس از آنها طبقه چهارم، اهل فتنه و فسادند تا سیصد و سی سال.

سپس طبقه پنجم، اهل چپاول از یکدیگر و حرص و دشمنی و دروغ هستند و به دنبال مرگ بعضی علما و جنگ میان پادشاهان هستند تا سال چهارصد و بیست.

طبقه ششم، اهل فتنه و نیرنگ و قحطی و گرسنگی هستند، و در این سالها فریضه حج قطع می‌گردد و رویش گیاهان نیز در بسیاری از مناطق متوقف می‌شود، آب رودخانه‌ها کاسته شده و مردمان در راهها با درندگان برخورد می‌کنند، و مردان به مردان و زنان به زنان بسنده می‌کنند، ارتکاب گناهان بسیار می‌شود و فرنگیان زردموی و رومیان و ارمنیان ظاهر می‌شوند، تا سال پانصد و چهل.

طبقه هفتم، اهل جنگ و فتنه‌اند، شورشیان بر علیه پادشاهان بسیار می‌شوند، قیمت‌ها گران می‌شوند و کوکبی ظاهر می‌شود که دو مدار دارد، بنی عباس بر دشمنانشان پیروز می‌شوند، فساد و ارتکاب منکر گسترده می‌شود، و تا سال ششصد و سی علماء و واعظان کم می‌شوند.

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السَّابِعَةُ أَهْلُ ضَمَائِرٍ مُخْتَلِفَةٍ، وَالْأَسِنَّةُ كَاذِبَةٌ، وَيُظْهَرُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ فِي السَّمَاءِ، وَهُوَ عَلَامَةٌ مَا يَكُونُ مِنَ الْحُرُوبِ وَالْعِظَائِمِ، وَخَرَابِ الْمُدُنِ وَالْأَطْرَافِ إِلَى ظُهُورِ السُّفْيَانِيِّ مِنَ الْوَادِي الْمَيْشُومِ، وَانْكِشَافِ الْمَسْتَوْرِ بِالْفَرَجِ وَالسُّرُورِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الْأَشْتَرِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُبَيِّنْ لَنَا تِلْكَ الْفِتْنَ وَالْعِظَائِمَ الَّتِي ذَكَرْتَهَا، خَشِينَا عَلَى قُلُوبِنَا إِزَالَتَهَا عِنْدَ مَا ذَكَرْتَهُ مِنْ فَقْدِنَا إِيَّاكَ لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾، أَلَا إِنَّ الْفِتْنَ مِنْ بَعْدِ مَا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ مِنْ أَمْرِ مَكَّةَ وَالْحَجَرَ، مِنْ جُوعٍ أَغْبَرَ وَمَوْتٍ أَحْمَرَ، فَيَا حَسْرَتَا عَلَى أَوْلَادِ نَبِيِّكُمْ، مِنْ غَلَاءٍ وَفَقْرٍ، حَتَّى يَكُونُوا أَكْثَرَ بَيْتٍ سُؤَالًا، فَلَا يُسْمَعُ لَهُمْ صَوْتُ، وَلَا تُلَبَّى لَهُمْ دَعْوَةٌ، ثُمَّ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَتَوَلَّى عَلَيْهِمْ مُلُوكٌ مِنْ أَطَاعَهُمْ كَفَرُوهُ، وَمَنْ عَصَاهُمْ فَتَكُوهُ. هَاهُ هَاهُ يَا وَئِلَ كُوفَانِكُمْ هَذِهِ مِنْ عَزِيزِ الْهُجْرِيِّ.

فَقَالَ الْأَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ: بِمَاذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: مِنْ خَيْلِ الْهُجْرِيِّ، إِذَا خَرَجَ الْغُلَامُ الْأَسْمَرُ يَقُودُ أُسْدًا ضَرَاغِمَةً، وَكُيُوثًا مُلَاهِمَةً، أَوَّلُ اسْمِهِ سَيْنٌ، وَأَوَّلُ بَاسِهِ عَلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ، يَقْتُلُ سَادَاتِهِمْ، وَيَسْبِي حَرِيمَهُمْ، وَتَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ بَيْنَ ثُلُولٍ وَأَكَامٍ، يَقْتُلُ بِهَا الرِّجَالَ وَتُهْلِكُ الْأَبْطَالَ، بَيْنَ تِلْكَ الثُّلُولِ وَالرَّمَالِ. فَيَا وَئِلَ كُوفَانِكُمْ هَذِهِ مِنْ نُزُولِهِ فِي دِيَارِكُمْ، وَهَتْكِهِ لِحَرِيمِكُمْ، عُمُرُهُ طَوِيلٌ، وَشَرُّهُ عَزِيزٌ، وَرِجَالُهُ ضَرَاغِمَةٌ. وَاللَّهِ مَا نُصِرُوا بِعَمَلِ سَبَقٍ، وَلَكِنَّهَا فِتْنَةٌ يَهْلِكُ بِهَا الْمُنَافِقُونَ وَالْفَاسِقُونَ؛ الَّذِينَ فَسَقُوا فِي دِينِ اللَّهِ وَبِلَادِهِ، وَأَظْهَرُوا الْبَاطِلَ فِي عِبَادِهِ،

و نیز طبقه هفتم، اهل درونهای گوناگونند و زبانهای دروغین، در آن زمان از سوی مشرق ستونی از نور در آسمان ظاهر می شود که نشانه جنگ و مصیبتی بزرگ و خرابی شهرها و روستاها است تا اینکه سفیانی در دشتی پردرخت و با صورتی باز با شادی و فرح ظاهر می شود. آنگاه مالک اشتر برخاست و به او گفت: ای امیرالمؤمنین، آن فتنه ها و مصیبت های بزرگ را که گفתי برای ما شرح ندادی، ترسیم کن که اگر شما را از دست بدهیم آنها از دل های ما پاک شود، و خداوند چنان روزی را برای ما نیاورد.

پس حضرت علیه السلام فرمود: کاری که شما تعبیر آن را خواستید حکمش صادر شده و انجامش قطعی است. (۱)

براستی که فتنه های بزرگ پس از قضایای مکه و حجرالأسود که برایتان گفتم رخ خواهد داد. فتنه هایی که شامل گرسنگی و قحطی شدید و مرگ سرخ هستند، پس ای وای بر فرزندان پیامبر از شدت گرانی و فقر، آنها بیشترین حاجت را دارند پس صدایی از آنها شنیده نمی شود و فریادرسی نمی شوند و به هیچ دعوت آنها پاسخ داده نمی شود، پس از آن دیگر خیری در زندگی نخواهد بود، سپس بر آنها پادشاهانی سلطه می یابند که هرکه را از آنان پیروی کنند کافر پندارند، و هرکه از آنان فرمان نبرد به سختی خواهند کشت، آه! آه! ای وای بر کوفه از دست عزیز هجری. سپس احنف بن قیس پرسید: به چه چیزی ای امیرالمؤمنین؟

فرمود: از گروه هجری وقتی جوانی سیاه چهره خارج شود که شیران تنومند و درنده ای را می راند، نام او با سین آغاز می شود و اولین جنگش با اهل بصره خواهد بود، بزرگان آنان را کشته و زنان آنان را به اسیری می برد، در تپه ها و بلندی ها خواهد جنگید و در میان آن تپه ها و بلندی ها مردان بسیار کشته شده و قهرمانان به هلاکت می رسند پس وای بر شهرتان کوفه وقتی که به شهر شما می رسد و به زنانتان بی حرمتی می کند، عمرش طولانی است و شرش شدید و مردانش شجاع و قدرتمند، به خداوند سوگند که با عملی پیشاپیش یاری نشده اند بلکه فتنه ای است که منافقان و فاسقان در آن هلاک می شوند، آنان که از دین خداوند منحرف شده و در سرزمین او فساد کردند، و باطل را میان بندگان آشکار ساختند،

فَكَأَنِّي بِهِمْ وَقَدْ قَتَلُوا مَنْ يَهَابُ صَوْلَتَهُمْ وَيَخَافُ شَرَّهُمْ مِنْ أَمْرَاءٍ وَخَدَمٍ، يَقُودُونَ سَادَاتٍ وَ أَبْطَالٍ كَالسَّيْلِ الْمَمْدُودِ، كَثِيرٌ عَدَدُهُمْ، قَلِيلٌ حِلْمُهُمْ، يَزُولُ مُلْكُهُمْ وَيُسْتَأْسَرُ سَيِّدُهُمْ، وَ هِيَ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى، فَيَلْحَقُ أَوَّلُهَا بِآخِرِهَا، وَإِنَّ لِكُوفَانِكُمْ هَذِهِ آيَاتٍ وَ عَلَامَاتٍ وَ عِبْرَاتٍ لِمَنْ اعْتَبَرَ.

وَ إِنَّهُ لَيَدْخُلُ الْبَصْرَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِالسَّيْفِ وَالْأَمَانِ، فَيَأْوِيلَ الْمُؤْتَفَكَةِ وَ مَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ سَيْفٍ مَشْهُورٍ وَ قَتِيلٍ مَجْدُولٍ.

ثُمَّ يَأْتِي الزُّورَاءَ - وَ هِيَ الْفِتْنَةُ الْقُصْوَى - فَيَحُولُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا، فَمَا أَشَدَّ بُهْتَانَهَا، وَ أَكْثَرَ طُغْيَانَهَا، وَ أَغْلَبَ سُلْطَانَهَا.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الدَّيْلَمُ الدَّيْلَمُ، عَجَمٌ لَا يَفْقَهُونَ، قِصَافُ الْأَبْدَانِ، بِيضُ الْوُجُوهِ، وَ ثَابِتَةُ الْحَرْبِ، قَاسِيَةُ قُلُوبُهُمْ، رَدِيَّةٌ ضَمَائِرُهُمْ. الْوَيْلُ لِبَلَدٍ يَدْخُلُونَهُ، وَ أَرْضٍ يَسْلُكُونَهَا. خَبَرَهُمْ طَامِسٌ، وَ أَمَرَهُمْ لَا بَسَ. صَغِيرُهُمْ شَرٌّ مِنْ كَبِيرِهِمْ، يَتَّبِعُهُمُ الْأَكْرَادُ بَيْنَ ثُلُولٍ وَ جِبَالٍ، فَكَمْ مِنْ قَلَّةٍ تُحَرَّبُ، وَ مُدُنٍ تُهْلَكُ.

الْوَيْلُ لِقَرْوَيْنَ مِنَ الْفِتْنَةِ الَّتِي تَكُونُ بِهَا، تُسَبَّى بِهَا النِّسَاءُ، وَ يُقْتَلُ بِهَا الْأَطْفَالُ. الْوَيْلُ لِهَمْذَانَ إِذَا نَزَلَ مِنْ شَرْقِيٍّ بِأَبِهَا، وَ عَمِلَ السَّيْفُ فِي أَكْنَافِهَا، فَيُقْتَلُ بِهَا خَمْسُونَ أَلْفًا؛ عَلَامَةُ ذَلِكَ إِذَا بُنِيَتْ الْقُبَّةُ فِي جَامِعِهَا، وَ يَصِيحُ بِهِمْ صَائِحٌ: قُتِلَ صَاحِبُكُمْ، فَعِنْدَهَا يَقْبَلُ الدَّيْلَمُ كَذِيبِ النَّمْلِ.

الْوَيْلُ لِلدَّيْنُورِ، ثُمَّ الْوَيْلُ لِقَرْمِيسِينَ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْجَلَاءِ؛ يُقْتَلُ بِهَا عَلَى سَيْفٍ وَاحِدٍ مِائَةُ أَلْفٍ، وَ يَزَكِبُ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَ تَهْجُمُ خَيْلُ الدَّيْلَمِ عَلَى إِصْفَهَانَ، وَ يَقَعُ حِصَارٌ عَظِيمٌ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَقَدْ عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، تَفَرَّعَتْ كُلُّ مَسْأَلَةٍ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ، مَا فِيهَا مَسْأَلَةٌ ظَلَمَ مُلُوكِهِمْ، وَ ظَلَمَ قُضَاتِهِمْ فِي أَحْكَامِهِمْ، وَ كَلَبَ زَمَانِهِمْ، وَ فِسَقَ تُجَّارِهِمْ، فَإِنَّ عِنْدَ ذَلِكَ تَطُولُ آمَالُهُمْ، وَ يَقِلُّ مَعْرُوفُهُمْ، وَ تَكْثُرُ شَكْوَاهُمْ.

پنداری که میان آنها هستم، و آنها هر آنکس را که از قدرت آنان در بیم و از شر فرماندهان و خدمتکاران آنها در هراس است کشته‌اند، بزرگان و قهرمانانی را همچون سیلی گسترده می‌رانند، تعداد آنان بسیار است و شکیبائی‌شان اندک، حکومت آنان زوال یافته و رهبرشان اسیر می‌شود، و این مصیبت بزرگ است، پس اوضاع به هم می‌ریزد و در این اضطراب و اختلافان نشانه‌ها و علامتها و عبرتهایی است برای آنکس که پند گیرد.

او با قدرت شمشیر و با امان سه بار وارد بصره می‌شود. پس ای وای بر سرزمینی که در شدت خشکسالی در خود می‌سوزد، و وای از شمشیر برافراشته و کشته بر زمین افتاده‌اش.

سپس به سوی زوراء می‌آید و این نهایت فتنه است، پس خداوند میان او و آن شهر قرار می‌گیرد و دروغ در آن‌چه شدید است و نافرمانی خدا چه بسیار و قدرت آن‌چه چیره است. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دیلمیان! دیلمیان! جماعتی عجم‌اند و نافهم، با بدنهایی ضعیف و چهره‌هایی سپید. در جنگ پیشتازند و دل‌هایشان بی‌رحم و پست فطرتند، وای بر کشوری که وارد آن شوند و سرزمینی که از آن گذر کنند. امورشان مبهم است و کارشان نامعلوم. کودکان از بزرگشان خشن‌تر است، کردها میان تپه‌ها و کوه‌ها آنها را دنبال می‌کنند. بسا قلعه‌ها که خراب شوند و شهرها که نابود گردند.

وای بر قزوین از فتنه‌ای که رخ خواهد داد زنان اسیر و کودکان کشته می‌شوند. وای بر همدان هنگامی که از شرق وارد آن شود، و جنگ در اطراف آن درگیرد، پنجاه هزار نفر در آن کشته می‌شوند، و نشان آن است که اگر گنبدی در مسجد آن ساخته شود و برفراز آن کسی فریاد برآورد که رهبرتان کشته شد. در آن هنگام دیلمیان همچون موران لشکرکشی می‌کنند. وای بر دینور، وای بر قرمیسین از کشتار و آوارگی‌ها، با یک شمشیر صد هزار نفر کشته می‌شوند، و مردم بر یکدیگر سوار خواهند شد، اسبان دیلمیان بر اصفهان خواهند تاخت و آن را به شدت محاصره خواهند کرد.

ای مردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار مسأله به من آموخت. از هر مسأله هزار مسأله شاخه می‌شود. هر مسأله‌ای از آنها هزار دروازه در علم دارد، اینها را برای شما گفتم تا بدانید چه فتنه‌هایی در اثر ظلم پادشاهان و ستم قاضیان در حکم‌هایشان بر شما خواهد آمد، و از پس حرص و طمع آن زمان و فساد بازرگانان خواهد بود، در آن هنگام که آرزوهایشان بسیار و خویشان کم و گله‌هایشان بی‌شمار می‌گردد.

فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ ذَلِكَ الزَّمَانِ وَمِنْ أَهْلِهِ؛ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْتُمُونَ مُصِيبَةً، وَلَا يَقْبَلُونَ عُذْرًا، قَدْ خَالَطَ الشَّيْطَانُ أَبْدَانَهُمْ، فَهُوَ يَلْعَبُ بِهِمْ كَمَا يَلْعَبُ الصَّبِيَانُ بِالْكُرَّةِ، وَخَيْرُ النَّاسِ مَنْ تَخَلَّى بِدِينِهِ إِلَى الشَّامِ، وَتَبَعَ آثَارَ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. إِنَّ الْفِتْنَ لَتَرْكَبُ الْأُمَصَارَ حَتَّى يَقُولَ الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ الْمُحِبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ: إِنِّي لَمُسْتَضْعَفٌ فِي الْأَرْضِ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَسْتَوِي الظَّالِمُ وَالْمَظْلُومُ، وَلَا الْجَاهِلُ وَالْعَالِمُ، وَلَا الْحَقُّ وَالْبَاطِلُ، وَلَا الْعَدْلُ وَالْجَوْرُ، إِنَّ لَكُمْ شَرِيعَةً مَعْلُومَةً، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا أَهْلِ بَيْتِ نَبِيٍّ إِلَّا وَ لَهُمْ أَضْدَادٌ كَثِيرَةٌ، وَإِنَّهُ إِذَا ذُكِرَ آلُ حَرْبٍ يَفْرَحُونَ، وَإِذَا ذُكِرَ آلُ مُحَمَّدٍ تَسْوَدُّ وُجُوهُهُمْ كَقِطْعِ اللَّيْلِ، كَأَنَّمَا أُخْرِجُوا مِنْ بَحَارٍ مُظْلِمَةٍ، أَوْ سُفْنٍ مُتَطَامِسَةٍ، فَإِنْ دُعِيتُمْ إِلَى سَبِّنا فَسُبُّونَا، وَإِنْ دُعِيتُمْ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنَّا فَلَا تَتَبَرَّؤُوا مِنَّا؛ فَإِنَّهُ مَنْ تَبَرَّأَ مِنَّا فَقَدْ تَبَرَّأَ مِنَ اللَّهِ وَ بَرِيَّ اللَّهِ مِنْهُ وَرَسُولُهُ. مَسَاكِينُ هَذِهِ الْأُمَّةُ.

فَقَالَ الْأَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ: وَمَنِ الْمَسَاكِينُ يَا مَوْلَايَ؟

قَالَ: شِيعَتُنَا وَ مُحِبُّونَا أَهْلَ الْبَيْتِ، هُمْ عِنْدَ النَّاسِ كُفَّارٌ وَ عِنْدَ اللَّهِ أَتْرَارٌ، وَ عِنْدَ النَّاسِ كَاذِبُونَ وَ عِنْدَ اللَّهِ صَادِقُونَ، وَ عِنْدَ النَّاسِ هَالِكُونَ وَ عِنْدَ اللَّهِ فَائِزُونَ، فَارْزُوا بِاللَّهِ بِالْإِيمَانِ وَ خَسِرَ الْمُنَافِقُونَ.

أَيُّهَا النَّاسُ، ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ﴾، كَأَنِّي بِطَائِفَةٍ مِنْكُمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ادَّعَى الْغَيْبَ فَهُوَ الرَّبُّ، كَذَبُوا وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ، قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَاجْعَلُونَا عِبِيداً مَرْبُوبِينَ فَإِنَّكُمْ سَتُخْلَفُونَ.

پس انالله و انا الیه راجعون از آن زمان و اهل آن، مصیبتی را پنهان نساخته و عذری را نمی‌پذیرند. شیطان به اجسامشان درهم آمیخته و همچون بازی کودکان با توپ، آنها را به بازی می‌گیرد و بهترین مردم اوست که تنها با دین خود ره به شام بسپارد و به دنبال رد پای پیامبران علیهم‌السلام باشد، فتنه‌ها بر کشورها مسلط خواهند بود تا حدی که مؤمن ضعیف دوستدار ما اهل بیت بگوید: من مستضعفی بر روی زمین هستم.

سپس فرمود: ای مردم، ستمکار و ستم‌دیده و نادان و دانا حق و باطل و عدل و ستم با یکدیگر برابر نیستند، چرا که شما شریعتی معلوم دارید، پیامبر و آل پیامبری نیست مگر آن‌که دشمنان بسیار داشته باشد و بدانید که اگر خاندان اموی یاد شوند شادمان گشته و اگر از آل محمد یاد شود رویه‌ایشان همچون نیمه‌های شب سیاه می‌گردد، پنداری که از دریا‌های تاریک و یا کشتیهای ناپدید شده، بیرون آورده شده‌اند، پس اگر از شما خواسته شد بر ما دشمنانم گوئید، دشنام بگوئید، اما اگر از شما خواستند از ما براءت بجوئید این کار را نکنید. زیرا آن‌که از ما براءت جوید از خدا براءت جسته و خداوند و پیامبرش از او براءت می‌جویند، و آنان درماندگان این امت خواهند بود.

احنف بن قیس پرسید: سرورم درماندگان امت چه کسانی هستند؟

فرمود: شیعیان و دوستداران ما اهل بیت‌اند، آنان نزد مردم کافرند و نزد خداوند پاک، نزد مردم دروغگویند و نزد خداوند راست‌گفتار، نزد مردم هلاک‌اند و نزد خداوند رستگار، به خداوند سوگند که آنان با ایمان خود رستگارانند و منافقان زیانکارند.

ای مردم براستی که ولی شما خداوند و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آوردند آنان که نماز به پا می‌دارند و به هنگام رکوعشان زکات می‌دهند.^(۱)

پنداری در میان گروهی از شماست که می‌گویند: علی مدعی غیب شد، پس او خداست. به خداوند کعبه سوگند که آنان دروغ می‌گویند، هرچه می‌خواهید در مورد ما بگوئید ولی ما را بندگان دارای پروردگار بدانید، هرچند با شما مخالفت خواهد شد.

ثُمَّ قَالَ: إِنِّي وَاصِفٌ لَكُمْ السِّنِينَ الْمُعْوِيَةَ الْجَامِعَةَ لِلْفِتَنِ، فَإِنَّ بَعْدَ ثَلَاثِ مِائَةٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً تَأْتِيكُمْ السَّنَةُ الدَّهْمَاءُ تَذْهَبُ فِيهَا الْفِتَنُ، وَالْغَرَاءُ تَغُرُّ بِأَهْلِهَا، وَالسَّقَطَاءُ يَسْقُطُ فِيهَا الْوِلْدَانُ، وَالْكَسَحَاءُ يُكْسَحُ فِيهَا النَّاسُ، وَالْفِثْنَةُ يَفْتِنُ أَهْلُ الْأَرْضِ، وَالنَّازِحَةُ نَزَحَتْ بِأَهْلِهَا فِي الظُّلَمِ، وَالْغَمَاءُ غَمَّ فِيهَا الْجَوْرُ، وَالْمُنْفِيَةُ تَنْفِي عَنْهُمْ الْإِيمَانَ، وَالْكَرَّارَةُ كَرَّتْ عَلَيْهِمْ خَيْلُ هُجْرٍ، وَالْبَرْشَاءُ نَزَلَ الْأَبْرَشُ بِخُرَاسَانَ، وَالشُّولَاءُ تَمَكَّنَ فِيهَا الْأَقْرَعُ النَّاقِصُ مِنَ الْجَزِيرَةِ، وَغَلَبَ صَاحِبُ الدَّيْلَمِ عَلَى الْبَصْرَةِ، وَصَعِدَ الْقِيَانُ إِلَى الشَّامِ، وَالْدَّمْدَمَةُ الْغَشَوَاءُ غَشَتْ الْخَيْلَ وَاطْلَقَتْ فِي دِيَارِ مِصْرَ، وَالطُّخْنَاءُ طَحَنْتِ الْجِبَالَ وَأَذْرَبِجَانَ بِكُلِّكَلِهَا، وَالْفِثْنَاءُ يَفْتِنُ الْعِرَاقُ بِشَرِّهِ، وَالْمَرْجَاءُ يَمْرُجُ الشَّامُ الْعَبِيدَ بِالْقَبَائِلِ، وَالْمَكْنَاءُ تَمَكَّنَتِ الْفِتَنُ مِنَ الْأَرْضِ بِالْعِرَاقِ وَالشَّامِ، وَالصُّعْدَاءُ صَعِدَتِ الْفِثْنَةُ إِلَى أَرْضِ الْجَزِيرَةِ، وَالْمَلَكَاءُ يُمْلِكُ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ كَمَا يُمْلِكُ الْعَبْدُ، وَالطَّمُوحُ خَرَجَتِ الْفِثْنَةُ مِنْ خُرَاسَانَ، وَالْجَوَازُ جَازَتِ الْفِثْنَةُ بِأَرْضِ فَارِسَ، وَالْهُوْجَاءُ هَاجَتِ الْفِثْنَةُ مِنْ جِبَالِ عُمانَ، وَالصَّرُودُ تَسِيلُ الْجِبَالَ بِأَرْضِ الشَّامِ، وَالْمُنْزِلَةُ نَزَلَتِ الْفِثْنَةُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ، وَالطَّائِرَةُ خَرَجَتِ الْفِثْنَةُ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ، وَالْمُخْرِبَةُ صَاحِبُ الْأَكْرَادِ مِنْ شَهْرُزُورَ، وَالْمُرْمِلَةُ أُرْمِلَتْ نِسَاءُ أَهْلِ الْعِرَاقِ، وَالْكَاسِرَةُ تَكْسِرَتِ الْخَيْلُ عَلَى الْجَزِيرَةِ، وَالسَّحُورُ رَمَتِ النَّاسَ إِلَى أَرْضِ الشَّامِ، وَالطَّامِحَةُ طَمَحَتِ الْبَصْرَةُ بِالْفِثْنَةِ، وَالْقَتَالَةُ قَتَلَتِ النَّاسَ عَلَى الْقَنْطَرَةِ وَبِرَأْسِ عَيْنٍ، وَالْمُقْبِلَةُ أَقْبَلَتِ الْفِتَنُ إِلَى الْيَمَنِ وَأَرْضِ الْحِجَازِ، وَالصَّرُوحُ صَرَخَ صَارِخٌ مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ وَلَا نَاصِرَ لَهُ، وَالْمُسْمِعَةُ أَسْمَعَتِ الْمُؤْمِنَ الْإِيمَانَ، وَالسَّابِحَةُ يَسْبَحُ الْفِيلُ فِي أَرْضِ الْجَزِيرَةِ، وَالْكَرُودُ يُفْتَقَدُ وَاحِدٌ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ مِنْ فِرَاشِهِ، وَالْكَمُودُ مَاتَ الْمُؤْمِنُ مِنْ حَسَرَاتِ قَلْبِهِ، وَالْغَامِرَةُ غَمَرَتِ النَّاسَ بِالنِّفَاقِ، وَالسَّائِلَةُ سَأَلَ النِّفَاقُ فِي قُلُوبِهِمْ حَتَّى يَدُورَ السَّائِلُ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ فَلَا يَقَعُ فِي يَدِهِ شَيْءٌ، وَالْغَالِيَةُ تَغْلُو فِيهَا الشَّيْعَةُ حَتَّى يَتَّخِذُونِي رَبًّا وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا يَقُولُونَ.

و پس از آن فرمود: سالهای پر از فریب و فتنه را برای شما توصیف می‌کنم، پس از سیصد و بیست سال، سالی سیاه خواهد آمد که فتنه‌ها به ناگاه در آن رخ می‌دهند، و سالی فریبنده که مردم را فریب می‌دهد. سالی که در آن کودکان سقط می‌شوند، و سال ویرانگر که مردم در آن آواره می‌گردند و سال فتنه است که ساکنین زمین به آنها دچار می‌شوند و سال آواره‌کننده که با ظلم و ستم مایه سرگردانی اهل آن زمان می‌شود، و سال پوشاننده که در آن ستم همه جا را می‌پوشاند، و سال دورکننده که ایمان را از مردم دور می‌سازد، و سالی که در آن یورشهای فراوان رخ می‌دهد، و در آن اسبان درشت‌هیکل هجر بر آن یورش می‌برند، و سال پرگیاه و علف که در آن ابرش وارد خراسان می‌شود، و در آن سال کم‌آبی، مرد تاس و ناقص بر جزیره چیره می‌گردد، و پادشاه دیلم بر بصره سلطه می‌یابد و زنان خنیاگر در شام برتری می‌یابند، و سالی کوبنده پوشاننده که اسبان در آن سفید می‌گردند و در مصر رها می‌شوند، و سال خردکننده که با سنگینی‌اش کوههای آذربایجان را درهم می‌کوبد، و سال فتنه که عراق به شر خود دچار فتنه می‌شود و سال مرجاء که در آن بردگان در میان قبایل بلوا کنند، و سال مکناء که فتنه‌ها بر سرزمین‌های عراق و شام چیره می‌شوند. و سال دشواری که در آن فتنه در جزیره بالا خواهد گرفت، و ملکاء که در آن مرد مسلمان مانند یک برده، ملک کسی می‌شود، و سال آرزوها که در آن فتنه در خراسان به‌پا می‌شود و جوزاء که فرصت را برای فتنه در سرزمین فارس فراهم می‌سازد و سال هوجاء که فتنه در کوههای عمان خشم می‌گیرد و سال سرما که در آن از کوههای شام سیل روان می‌شود. و سال مُنزلت که فتنه بر سرزمین عراق نازل می‌گردد، و در سال «طائره» که فتنه در کشور روم رخ می‌دهد، و سال بسیار جنگ خیز که در آن رهبر کردها از شهر زور به‌پا می‌خیزد و سال مُرمله که زنان عراق، بیوه می‌شوند و سال کاسره که در آن اسبان بر جزیره هجوم می‌آورند، و سال سَحور مردم را به سرزمین شام می‌افکند، و سال آرزومندی که در آن بصره آرزوی فتنه می‌کند و سال کشنده که مردم بر پلی در رأس عین کشته می‌شوند و سال روی آورنده که در آن فتنه‌ها به یمن و سرزمین حجاز روی می‌آورند و سال بسیار فریادزننده که فریادزننده‌ای از عراق فریاد کمک‌خواهی برمی‌آورد و هیچ فریادرسی به او کمک نمی‌کند. و سال به گوش رساننده که ایمان را به گوش مؤمن می‌رساند، و سال سریع که در آن، فیل در سرزمین الجزیره به سرعت حرکت می‌کند، و سال پیرونگر که در آن یکی از فرزندان بنی عباس از رختخوابش گم می‌شود و سال حزن‌آور که در آن مؤمن از غم و حسرت‌های درونش می‌میرد، و سال پوشاننده که مردم را با نفاق دربرمی‌گیرد و سال مسألت‌کننده، نفاق چنان در دل مردم جریان می‌یابد که گدا از جمعه‌ای تا جمعه دیگر می‌گردد و هیچ نمی‌یابد، و سال تندرو که در آن شیعیان زیاده روی می‌کنند تا آن‌جا که مرا خدا می‌دانند و من از آنچه آنان می‌گویند دورم.

قَالَ الْأَخْتَفُ بْنُ قَيْسٍ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي وَ يَتَّخِذُونَكَ رَبًّا؟
قَالَ: نَعَمْ.

وَالْمَكْتَنَاءُ يَمْكُثُ النَّاسُ يَطْلُبُونَ؛ فَرُبَّمَا يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَ يُمْسِي كَافِرًا، يَكُونُ الصَّارِخُ فِيهَا مَرَّتَيْنِ؛ يُنَادِي: «أَلَا إِنَّ الْمُلْكَ فِي آلِ عَلِيٍّ»، فِتْلِكَ الصَّيْحَةُ مِنَ السَّمَاءِ، وَ يُنَادِي إِبْلِيسُ ثَانِيَةً: «أَلَا إِنَّ الْمُلْكَ فِي آلِ زِيَادٍ»، فَيَقُولُ الْمُنَافِقُونَ: إِنَّ الصَّارِخَ الْأَوَّلَ مِنْ سِحْرِ عَلِيٍّ وَ الثَّانِي هُوَ الْحَقُّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْرُسُ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَ يَغْمَى آخَرُونَ وَ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَنَةِ سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ؛ لَقَدْ تَرَكْتَ الْمُدْنَ خَرَابًا، وَ أَهْلَهَا حَيَارَى شَرْقًا وَ غَرْبًا؛ مِنْ غَلَاءِ جَالٍ، وَ حَرْبٍ مُفْتِنٍ، وَ مَوْتٍ جَارِفٍ، وَ فِيهَا يُؤْخَذُ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ؛ يَأْخُذُهُ قَوْمٌ مِنَ الْقَرَامِطَةِ، فَيُعِيدُهُ اللَّهُ إِلَيْهَا عَنْ قَرِيبٍ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِي، أَلَا إِنَّ أَسْوَأَ حَالًا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بَلَدُ الْجَزِيرَةِ الْحُمْرَاءِ، يَا لَهَا وَ يَا لَأُخْتِهَا نَصِيبِينَ وَ مَا هَلْ يَنَالُهَا مِنْ سِنِينَ عَدَدٍ، وَ مَا يَتَجَدَّدُ فِي عَشْرِ وَأَرْبَعِ مِائَةٍ مِنْ خَرَابِ الدُّوَرِ وَ الْقُصُورِ، بِظُهُورِ الْأَقْرَعِ النَّاقِصِ الْمُكْفَهَرِ، وَ الْجُوعِ الْمُضَرِّ. الْوَيْلُ لِنَيْنَوَى الصُّغْرَى مِنْ بَنِي الْأَصْفَرِ تَخَرَّبَ دُورُهُمْ وَ تَهْلِكَ أَمْوَالُهُمْ، وَ هِيَ دِيَارُ يُونُسَ بْنِ مَتَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَصِّفْ لَنَا الْأَقْرَعَ النَّاقِصَ!

فَقَالَ: هُوَ الَّذِي جَمَعَ فَأَكْثَرَ، وَ أَهْمَلَ فَتَجَبَّرَ، قَلِيلُ الْإِيمَانِ، كَثِيرُ الطُّغْيَانِ، يَشِيدُ الْبُنْيَانَ، بَعِيدُ الْأَمَلِ، عُمْرُهُ أَقْصَرُ مِنْ أَهْلِهِ، ظُلْمُهُ كَثِيرٌ، وَ عَدْلُهُ قَلِيلٌ، كَأَنَّهُ مِنْ أَصْحَابِ سِجِّيلٍ، مَسْكَنُهُ نَصِيبِينَ، فَيَا مُصِيبَةً لَيْتَكَ الْمَدِينَةُ وَ مَا يَنَالُ أَهْلُهَا مِنْ غَلَاءٍ مُجْحِفٍ، وَ انْقِطَاعِ السَّبِيلِ، وَ لَا عَالِمٍ يَرْجُرُهُ، وَ لَا زَاهِدٍ يَعِظُهُ، يُفْتُونُهُ عَلَى ظُلْمِهِ وَ جَوْرِهِ كَمَا يُرِيدُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ بَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنْيَا. وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ لَبَدَّلَ فِيهِمُ السَّيْفَ حَتَّى يُلْحِقَ آخِرَهُمْ بِأَوَّلِهِمْ بِأَرْقَةٍ كَفَرَةٍ. وَ إِنِّي لِأَعْلَمُ مَوْتَتَهُ.

فَقَالَ مَالِكُ الْأَشْثَرُ: وَ مَا مَوْتَتُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: يَقْتُلُهُ أَخُوهُ الْأَصْفَرُ وَ يَمْلِكُ تِلْكَ الْقِلَاعَ، وَ يَكُونُ لَهُ شَأْنٌ مِنَ الشَّأْنِ.

احنف بن قیس گفت: پدر و مادرم به فدایت ترا خدای خود قرار می دهند؟
فرمود: بله.

و سال مکث کننده که در آن مردم در جایی مانده و درخواست [کمک] می کنند. و چه بسا مرد شب را به صبح برساند و مؤمن باشد و صبح را به شب برساند و کافر باشد. و فریادخواهی دوبار فریاد برآورد که: «هان! ملک از آن خاندان علی است» آن فریاد از آسمان است، و ابلیس دیگر بار فریاد برمی آورد: «هان! ملک از آن خاندان زیاد است»، در آن هنگام منافقان می گویند: فریاد اول جادوی علی است و فریاد دوم حق است. در آن هنگام عده ای از آنان خاموش و عده ای دیگر کور می شوند و مؤمنان به یاری خداوند خوشحال خواهند شد.

سپس حضرت علیه السلام فرمود: از سال سیصد و سی و شش به خداوند پناه می برم، در این سال شهرها ویرانه و ساکنان آنها به سبب گرانی بسیار و جنگی فتنه انگیز و مرگی همه گیر میان شرق و غرب سرگردان می شوند، و در همین سال حجرالاسود برده می شود و آن را قومی از قرمطیان می برند، ولی خداوند به زودی آن را به دست مردی از فرزندان من بازمی گرداند. هان! که بدترین وضع در آن زمان در جزیره حمراء است، این جزیره و همتایش نصیبین چه سرنوشتی خواهند داشت! که تا چند سال ادامه خواهد یافت تا آنکه در سال چهارصد و ده خانه ها و قصرهایشان ویران گشته با آشکار شدن مردی تاس و ناقص تیره رو و گرسنگی شدید، دوباره تکرار خواهد شد.

وای بر نینوای کوچک از دست بنی اصف [زردمو] خانه هایشان ویران و اموالشان از میان خواهد رفت و این دیار سرزمین یونس بن متی علیه السلام است.
کسی گفت: ای امیرالمؤمنین آن مرد تاس ناقص را برای ما شرح بده.

حضرت فرمود: او کسی است که [مال] بسیار اندوخته و خداوند به او مهلت می دهد و وی تکبر می کند، ایمانش کم است و عصیان بسیار، ساختمانها به پا می دارد و آرزوهای بلند و عمرش از آرزوهایش کوتاهتر، ستمش بسیار و عدلش کم است. تو گویی یکی از اصحاب سجیل است، محل سکونتش در نصیبین است، پس آن شهر به چه مصیبتی گرفتار شود و چه گرانی و چه قطعی راهی که ساکنان شهر به آن دچار می شوند! نه عالمی که او را از کرده اش نهی کند و نه زاهدی که او را پند دهد، آنان که دین خود را به دنیا فروختند، او را آن چنان که می خواهد بر ظلم و ستمش فتوا می دهند قسم به او که دانه را شکافت و انسان را خلق نمود، اگر علی ابن ابی طالب در آن زمان بود، شمشیر خود را به کار می گرفت تا همه آن کافران بی دین، از اول تا آخرشان را از دم شمشیر می گذراند. من از مرگ او خبر دارم.

مالک اشتر عرض کرد: و مرگ او چگونه است یا امیرالمؤمنین؟
فرمود: برادر کوچکترش او را می کشد و به جای او بر آن قلعه ها حکومت می کند و شأن و مقامی خواهد داشت.

وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ يَخْرُجُ الرُّومُ إِلَى أَرْضِ نَصِيبِينَ فَيَرُدُّهُمْ اللَّهُ إِلَى تَكْرِيتَ، فَذَلِكَ الْعَجَبُ الْعَجِيبُ. وَ مِنْ مَارِدِينَ إِلَى نَصِيبِينَ لآيَاتُ تَبِينٍ، وَ مِنْ هَيْتَ إِلَى تَكْرِيتَ يَشِيبُ الطِّفْلُ الصَّغِيرُ، فَكَمْ مِنْ قَتِيلٍ وَ أَسِيرٍ هُنَاكَ وَ حِصْنٍ مَفْتُوحٍ، حَتَّى يَذْهَبَ مِنَ النَّاسِ الْإِيمَانُ، وَ تَمْرُجُ خُرَاسَانُ بِفِتْنَةٍ يَقْدُمُهَا الْمُصَفِّرُ الرَّجُلَيْنِ.

فَيَا وَيْلَ الرَّيِّ مِنْ وَقْعَةٍ تَكُونُ عَلَى بَابِهَا، ثُمَّ عَلَى جَبَلٍ يُعْرَفُ بِـ «طَبْرَك» مِمَّا يَلِي جَامِعَهَا؛ يُقْتَلُ عَلَيْهِ مِائَةُ أَلْفٍ، ثُمَّ يَنْزِلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ، وَ تَقَعُ وَقْعَةٌ بِأَرْضِ جَلُولَاءَ وَ خَانِقِينَ يُقْتَلُ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَ تَكُونُ بِالْمَدَائِنِ وَقَائِعُ كَثِيرَةٌ مَعَ رَجُلٍ مِنْ بَنِي الْعَبَّاسِ يُقْتَلُ فِيهَا الْمُسَجِّمُ وَ الْهَجْهَاجُ وَ الْفَخْفَاجُ، فَيُذْبَحُ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ، وَ يَخْرُجُ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ مِنْ بَيْنِ قَصَبٍ وَ إِكَامٍ - وَ هُوَ الْأَعْوَرُ الْمُخِلُّ - حَتَّى يَصْعَدَ إِلَى الْفُرَاتِ. ثُمَّ الْعَجَبُ الْعَجَبُ بَيْنَ جُمَادَى وَ رَجَبٍ، مِنْ نَشْرِ أَمْوَاتٍ، وَ حَصْدِ نَبَاتٍ، وَ ثُكُلِ أُمَهَاتٍ، وَ قَتْلِ رِجَالٍ وَ سَبْيِ أَخَوَاتٍ.

ثُمَّ تُقْبَلُ الْفِتْنَةُ إِلَى أَرْضِ الْجَزِيرَةِ، فَعِنْدَهَا يُظْهِرُ الْمَنْصُورُ رَايَتَهُ، فَيُوقَعُهُ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ عَلَى قَنْطَرَةِ رَأْسِ عَيْنٍ، فَيُقْتَلُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ صَاحِبِ سَيْفٍ مُحَلَّى، وَ تَرْجِعُ الْفِتْنَةُ إِلَى الْعِرَاقِ، وَ تَظْهَرُ فِتْنَةُ بِشَهْرُزُورٍ، وَ هِيَ الْفِتْنَةُ الصَّمَاءُ الدَّهْمَاءُ الْمُسَمَّاءُ بِالْهَمَاهِمِ. فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمِنْ أَيْنَ يَخْرُجُ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ؟ صِفْهُ لَنَا.

فَقَالَ: هُوَ مَدِيدُ الظَّهْرِ، قَصِيرُ السَّاقَيْنِ سَرِيعُ الْهِمَّةِ، سَرِيعُ الْغَضَبِ، يُوَاقِعُ الرُّومَ اثْنَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ وَقْعَةً، وَ هُوَ شَيْخٌ طَوِيلُ الْعُمُرِ، تَدِينُ لَهُ مُلُوكُ الرُّومِ حَتَّى يَجْعَلُوا خُدُودَهُمْ تَحْتَ أَقْدَامِهِ عَلَى سَلَامَةٍ مِنْ دِينِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَفْسِهِ، وَ عَلَامَةُ خُرُوجِهِ بُنْيَانُ مَدِينَةٍ عَلَى بَابِ ثَعْرِ مِنْ ثُعُورِ الرُّومِ تَخْرُبُ عَلَى يَدَيْهِ ثُمَّ يَخْرُبُ ذَلِكَ الثَّعْرُ، وَ يَكُونُ لَهُ بِالشَّامِ وَقَائِعُ بَيْنَاتٍ، يَمْلِكُ أَعْلَى دِجْلَةَ وَ النَّيْلَ وَ الْفُرَاتَ، وَ يَقْوَى أَمْرُهُ، وَ تُكْسَفُ الشَّمْسُ فِي رَمَضَانَ، وَ تُعَمَّرُ الْإِكَامُ وَ الْآجَامُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْفِتْنَةُ بِالْعِرَاقِ مِنَ الشَّهْرُزُورِيِّ - حَتَّى يَسْتَبِيحَ أَهْلُهَا وَفَتَيَانَهَا وَ قَبَائِلَهَا - فَعِنْدَهَا تَبْلُغُ الْفِتْنَةُ إِلَى الزُّورَاءِ، وَ يَشْتَغِلُ أَهْلُ الشَّامِ بِخِصْبٍ وَ أَمْنٍ،

و قبل از آن زمان رومیان به سوی سرزمین نصیبین حمله ور می شوند و خداوند آنان را تا تکریت باز می گرداند، و این مایه شگفتی بسیار است. و از ماردین به نصیبین نشانه هایی آشکار می شوند، و از هیت تا تکریت [از دشواری اوضاع] کودک خردسال، پیر می گردد، پس چه بسیارند کشته ها و اسیران و قلعه های فتح شده تا آنکه ایمان از مردم رخت بر می بندد و خراسان به فتنه ای که مردی کج پا آن را رهبری می کند، دچار می شود.

وای برری از مصیبت ناگواری که در آستانه دروازه اش واقع می شود، و پس از آن بر کوهی به نام طبرک که در پس مسجد جامعش واقع است رخ می دهد، و در آن صد هزار تن کشته می شوند، پس از آن به سرزمین عراق وارد می شود و مصیبت در سرزمین جلولا و خانقین رخ می دهد که در آن مردم بسیاری کشته می شوند، و جنگهای بسیار با مردی از بنی عباس در مدائن خواهد بود که در آنها مُسَجَّم و هَجْهَاج و فَجْجَاج کشته شده و او همانند میشی سر بریده می شود. و سپس شعیب بن صالح از میان نی ها و بیشه ها بیرون می آید و او شورشی یک چشم است، تا آنکه به سوی فرات پیش رود، پس چه عجیب است آنچه میان جمادی و رجب از قبیل پراکندگی مردگان و دروی گیاهان و بی فرزند ساختن مادران و کشتن مردان و به اسیری گرفتن خواهران اتفاق می افتد.

پس از آن فتنه روی به سرزمین جزیره می آورد و در آن هنگام منصور پرچم خویش را آشکار می سازد، و اصیفر تغلب بر پلی در رأس عین با او می جنگد و بر آن هفتاد هزار مرد مسلح به شمشیرهای تزیین شده کشته می شوند، و فتنه به عراق باز می گردد و فتنه ای در شهرزور رخ می دهد که فتنه ای شدید و عظیم است که هماهم نام دارد.

سپس عمرو بن حمق پرسید: ای امیرالمؤمنین اصیفر تغلب از کجا خارج می شود؟ او را برای ما توصیف فرما.

حضرت فرمود: او پشت کشیده ای دارد و پاهایش کوتاه است، وی در جنگ چابک است و زود خشمگین می شود با رومیان بیست و دو بار می جنگد، وی پیرمردی کهنسال است، پادشاهان روم در برابرش کوچک و خوار می گردند تا بدانجا که گونه های خویش را به زیر پایش می گذارند تا از دین و منش و خود وی سلامت بمانند و از نشانه های خروج وی ساخته شدن شهری بر آستانه یکی از مناطق مرزی روم است که بدست او ویران شده و سپس آن منطقه را نیز ویران می کند. و در شام نیز جنگهای آشکاری دارد، بخش های بالایی دجله و نیل و فرات از آن او می شوند و قدرتش فزونی می یابد، و خورشید گرفتگی در ماه رمضان اتفاق می افتد، و در آن زمان جنگلها و بیشه ها آباد می شوند، سپس فتنه در عراق از سوی شهرزوری رخ می دهد تا آنکه جان ساکنین آنجا و جوانان و قبائلش مباح شمرده می شود، در آن هنگام فتنه به بغداد می رسد و اهل شام در رفاه و امنیت زندگی می کنند.

و قبل از آن زمان رومیان به سوی سرزمین نصیبین حمله ور می‌شوند و خداوند آنان را تا تکریت باز می‌گرداند، و این مایه شگفتی بسیار است. و از ماردین به نصیبین نشانه‌هایی آشکار می‌شوند، و از هیت تا تکریت [از دشواری اوضاع] کودک خردسال، پیر می‌گردد، پس چه بسیارند کشته‌ها و اسیران و قلعه‌های فتح شده تا آنکه ایمان از مردم رخت برمی‌بندد و خراسان به فتنه‌ای که مردی کج‌پا آن را رهبری می‌کند، دچار می‌شود.

وای بر ری از مصیبت ناگواری که در آستانه دروازه‌اش واقع می‌شود، و پس از آن بر کوهی به نام طبرک که در پس مسجد جامعش واقع است رخ می‌دهد، و در آن صد هزار تن کشته می‌شوند، پس از آن به سرزمین عراق وارد می‌شود و مصیبت در سرزمین جلولا و خانقین رخ می‌دهد که در آن مردم بسیاری کشته می‌شوند، و جنگهای بسیار با مردی از بنی عباس در مدائن خواهد بود که در آنها مُسَجَّم و هَجْهَاج و فَجْجَاج کشته شده و او همانند میشی سر بریده می‌شود. و سپس شعیب بن صالح از میان نی‌ها و بیشه‌ها بیرون می‌آید و او شورشی یک چشم است، تا آنکه به سوی فرات پیش رود، پس چه عجیب است آنچه میان جمادی و رجب از قبیله پراکندگی مردگان و دروی گیاهان و بی‌فرزند ساختن مادران و کشتن مردان و به اسیری گرفتن خواهران اتفاق می‌افتد.

پس از آن فتنه روی به سرزمین جزیره می‌آورد و در آن هنگام منصور پرچم خویش را آشکار می‌سازد، و اصیفر تغلب بر پلی در رأس عین با او می‌جنگد و بر آن هفتاد هزار مرد مسلح به شمشیرهای تزیین شده کشته می‌شوند، و فتنه به عراق باز می‌گردد و فتنه‌ای در شهرزور رخ می‌دهد که فتنه‌ای شدید و عظیم است که هماهم نام دارد.

سپس عمرو بن حمق پرسید: ای امیرالمؤمنین اصیفر تغلب از کجا خارج می‌شود؟ او را برای ما توصیف فرما.

حضرت فرمود: او پشت کشیده‌ای دارد و پاهایش کوتاه است، وی در جنگ چابک است و زود خشمگین می‌شود با رومیان بیست و دو بار می‌جنگد، وی پیرمردی کهنسال است، پادشاهان روم در برابرش کوچک و خوار می‌گردند تا بدانجا که گونه‌های خویش را به زیر پایش می‌گذارند تا از دین و منش و خود وی سلامت بمانند و از نشانه‌های خروج وی ساخته شدن شهری بر آستانه یکی از مناطق مرزی روم است که بدست او ویران شده و سپس آن منطقه را نیز ویران می‌کند. و در شام نیز جنگهای آشکاری دارد، بخش‌های بالایی دجله و نیل و فرات از آن او می‌شوند و قدرتش فزونی می‌یابد، و خورشید گرفتگی در ماه رمضان اتفاق می‌افتد، و در آن زمان جنگلها و بیشه‌ها آباد می‌شوند، سپس فتنه در عراق از سوی شهرزوری رخ می‌دهد تا آنکه جان ساکنین آنجا و جوانان و قبائلش مباح شمرده می‌شود، در آن هنگام فتنه به بغداد می‌رسد و اهل شام در رفاه و امنیت زندگی می‌کنند.

فَيَقُولُ الشَّهْرُزُورِيُّ: «انْطَلِقُوا بِنَا إِلَى الشَّامِ»، فَيَقَاتِلُ أَهْلَ الْجَزِيرَةِ الْحَمْرَاءَ، فَيَأْوِي لَهَا مِمَّا يَنْزِلُ بِهَا مِنْهُمْ مَعَ الْأَكْرَادِ، وَيَأْوِي وَيَلْ تَنْوِي الصُّغْرَى وَالْكَبْرَى وَأَطْرَافَ سَعْرَتَ وَمَعْدِنَ وَحَرَّانَ وَتَذْمُرَ مِنَ الْحِصَارِ الشَّدِيدِ، الْوَيْلُ لِفَارِقَيْنِ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ أَصْحَابِ الْخِفَافِ السَّعْرِ مِمَّا يَفْعَلُونَ بِأَهْلِهَا مِنَ الْقَتْلِ وَالسَّبْيِ حَتَّى يَصْعَدُونَ الْفَصِيلَ، فَيَصِيحُ بِهِمْ جَبْرَائِيلُ صَيْحَةً فَلَا تُحْسُّ لَهُمْ حَسًّا دُونَ الرَّحِيلِ، وَتُفْتَحُ جِبَالُ الْجَزِيرَةِ، وَيَلْتَقِي الشَّهْرُزُورِيُّ بِالْقَصِيرِ عَلَى بَابِ مَدِينَةِ الْحَدِيدِ، فَيَقْتُلُ الشَّهْرُزُورِيُّ، وَيَلْحَقُهُمْ أَصَيْفَرُ تَغْلِبَ، فَيَغْنَمُ الْمُسْلِمُونَ غَنِيمَةً عَظِيمَةً، وَيَصِيرُ أَصَيْفَرُ تَغْلِبَ بِمَنْ مَعَهُ مِنْ رِبِيعَةٍ وَمُضَرَ إِلَى قُسْطَنْطِينِيَّةَ فَيَقْتُلُ عَلَى بَابِهَا قَتْلًا ذَرِيعًا حَتَّى يَخُوضَ النَّاسُ فِي الدِّمَاءِ، وَيَصِيحُ صَائِحُ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ: «قُتِلَتِ النَّصْرَانِيَّةُ»، وَأَصَيْفَرُ تَغْلِبَ عَلَى بَابِهَا، وَيَنْهَزُمُ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى أَرْمِينِيَّةَ، وَيَسْتَجِيرُ بِالْبَرَعَنِ، وَيَكْتُبُ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى أَصَيْفَرِ تَغْلِبَ: «ارْجِعْ وَ لَكَ مَا تُرِيدُ»، فَيَأْتِي ذَلِكَ، فَيَقُولُ مَلِكُ الرُّومِ: «اِثْنُونِي بِكِتَابِ دَانِيَالِ الْحَكِيمِ»، فَيَأْتُوهُ بِهِ، فَيَجِدُهُ صَاحِبَهُمْ، فَيَكْتُبُ إِلَيْهِ: «ارْجِعْ مُهَادِنًا»، فَيَأْتِي مُهَادِنَتَهُ، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ الْقِيَادَ مِنْ نَفْسِهِ مِنَ الْخَيْلِ وَالْأَمْوَالِ، فَيَرْجِعُ الْأَصَيْفَرُ مَنْصُورًا.

وَيَبْعَثُ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ: أَنْ أَقْدِمَ، فَيَأْتِي ذَلِكَ، فَيَسِيرُ إِلَيْهِ مِنْهُ جَيْشٌ عَظِيمٌ، فَيَقْهَرُهُ أَصَيْفَرُ تَغْلِبَ لِجَيْشِ بَنِي الْعَبَّاسِ، وَ يَقْبَلُ قَيْسُ عِيلَانَ مِنْ بَابِ الْحِجَازِ حَتَّى يَنْزِلَ بِكُوفَانِكُمْ هَذِهِ، وَ تَأْتِيكُمْ الْفِتْنَةُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَيَكُونُ لَهُ مَعَكُمْ وَقَائِعُ كَثِيرَةٌ. وَ يَخْرُجُ الْأَصَيْفَرُ إِلَى الْجَامِعِ، فَيُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى قَصْدِهِ الْعِرَاقَ، وَ يَبْعَثُ الْجُيُوشَ إِلَيْهَا، وَ كَذَلِكَ أَخُو الْفَضَّاحِ يُنْفِذُ عَسْكَرَهُ، وَالْخَارِجُ بِشَاطِئِ دِجْلَةٍ، وَ عَزِيزُ الْهُجْرِيِّ، وَ فِتْنَةُ الْكَاتِبِ الَّذِي هُوَ شَبِيهُ قَارُونَ.

پس شهرزوری می‌گوید: ما را به سوی شام ببرید. و با اهل جزیره حمراء می‌جنگد، وای بر آنها از مصیبت‌هایی که بر سر کرده‌ها می‌آورد، و وای بر نینوای کوچک و بزرگ و اطراف سعرت و معدن و حران و تدمراز محاصره شدیدی که رخ می‌دهد و بعد از آن وای بر آسودگان از جماعت جنگ‌افروز، از آنچه با ساکنان این مناطق می‌کنند و آنها را می‌کشند و اسیر می‌کنند و از دیوارها بالا روند، پس جبرئیل در میان آنان فریاد برآورد و از آنان جز رفتن چیزی نخواهی یافت، و کوه‌های جزیره آزاد می‌شوند و شهرزوری با قصیر بر دروازه آهنین شهر دیدار خواهد کرد، در آنجا شهرزوری کشته می‌شود و اصیفر تغلب به آنان می‌پیوندد و مسلمانان با غنیمتی بزرگ خرسند می‌گردند، و اصیفر تغلب با همراهانش از دو قبیله ربیعه و مضر به سوی قسطنطنیه روان می‌شود و بر دروازه آن کشتار سختی به راه می‌اندازد تا آن‌جا که مردم در خون فرو می‌روند، و فریاد برآورنده‌ای از سرزمین روم فریاد برمی‌آورد: «نصرانیت کشته شد» و در آن زمان اصیفر تغلب در نزدیکی آن است و پادشاه روم به ارمینیه عقب می‌نشیند و به بُرغر (در خلیج قسطنطنیه) پناه می‌برد. پادشاه روم به اصیفر تغلب می‌نویسد:

«برگرد و هرچه بخواهی بدست می‌آوری»، او سرباز می‌زند، سپس پادشاه روم می‌گوید: «کتاب دانیال حکیم را برایم بیاورید»، کتاب را برای او می‌آورند، پادشاه آن را می‌بیند، سپس خطاب به او می‌نویسد: «برگرد و صلح کن» اما او صلح را نمی‌پذیرد، پس برایش هدایایی از اسبان و اموال می‌فرستد و اصیفر پیروزمند بازمی‌گردد. و مردی از بنی عباس به سوی او می‌فرستد و می‌گوید: به پیش آی و او [پادشاه روم] نمی‌پذیرد، پس سپاهی بزرگ به سویش گسیل می‌دارد و به سود سپاه بنی عباس بر او چیره می‌شود.

و قیس عیلان، از سوی دروازه حجاز به پیش می‌آید و در این کوفه شما منزل می‌کند و فتنه از هر سوی به سمت شما می‌آید و با او جنگ‌های بسیار خواهید داشت.

و اصیفر به مسجد جامع می‌رود و مردم با او به برآمدنش به عراق بیعت می‌کنند، و سپاهها به سوی آن گسیل می‌دارد، و همچنین است برادر فضاخ که سپاه خود را به راه می‌اندازد و در ساحل دجله قیام می‌کند و عزیز هجری و نیز فتنه کاتب که شبیه قارون است.

وَيَخْرُجُ الشَّلْحُ صَاحِبُ النَّيْرَانِ، وَالْمُتَوَلَّى عَلَى الْغُورِ، وَمَالِكُ رِقَابِ النَّاسِ، وَصَاحِبُ الزُّورَاءِ، فَيَصِيحُ بِهِمْ صَائِحُ: «الْوَيْلُ لَكُمْ يَا فُجَّارَ»، فَحِينَئِذٍ تَقَعُ الْوَقْعَةُ بِبَابِلَ، فَيَقْتُلُ بِهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَيَكُونُ خَسْفٌ عَظِيمٌ.

ثُمَّ تَقَعُ وَقْعَةٌ أُخْرَى بِالزُّورَاءِ فَيَصِيحُ فِيهِمْ صَائِحُ: «الْحَقُّوَا بِإِخْوَانِكُمْ إِلَى بَابِلَ عَلَى الْفُرَاتِ»، فَيَخْرُجُ أَهْلُ الزُّورَاءِ كَأَنَّهُمْ التَّمْلُ فَيَقْتَتِلُونَ عَلَى النَّهْرِ، فَيَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ الزُّورَاءِ عَلَى قَنْطَرَةٍ هُنَاكَ خَمْسُونَ أَلْفًا، وَتَقَعُ الْهَزِيمَةُ بِأَهْلِ الزُّورَاءِ، فَيَلْحَقُونَ بِالْجِبَالِ وَتَرْجِعُ بَقَايَاهُمْ إِلَى الزُّورَاءِ.

ثُمَّ يَصِيحُ بِهِمُ الصَّيْحَةُ الثَّانِيَّةُ فَيَخْرُجُونَ، فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَيَخْرُجُ الصَّائِحُ إِلَى أَرْضِ الْجَزِيرَةِ، فَيَقُولُ: «الْحَقُّوَا بِإِخْوَانِكُمْ بِالْعِرَاقِ»، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْرُجُ أَهْلُ الْجَزِيرَةِ فَيَقْتَتِلُونَ بِالْعِرَاقِ، فَيَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ الْجَزِيرَةِ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً. ثُمَّ يَلْحَقُ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ فَيَقُولُ: «الْحَقُّوَا بِإِخْوَانِكُمْ بِالْعِرَاقِ»، فَيَقْبِلُ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ بِمَنْ مَعَهُ نَحْوَ الْعِرَاقِ، فَيَمُرُّ بِمَدِينَةِ هَيْتَ فَيَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ تَدُومُ مَا بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ، ثُمَّ يَرْحَلُ مِنْهَا إِلَى الشَّامِ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَيَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ مَعَ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا «سَعِيدَةُ»؛ تَدُومُ الْحَرْبُ بَيْنَهُمَا عِشْرِينَ يَوْمًا وَ يُقْتَلُ فِيهَا بَيْنَهُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَ يَرْحَلُ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ.

ثُمَّ يُصْعِدُ جَيْشُ الْعِرَاقِ إِلَى بَلَدِ الْجَبَلِ، وَ يُقِيمُ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ بِالْكُوفَةِ سَنَةً، يَتَصَفَّحُ أَهْلَهَا وَ يَعْرِفُ أَحْوَالَهُمْ، وَ يَبْنِي بِهَا تَرْبًا وَ أَيُّ تَرْبٍ، حَتَّى يَصِلَهُ خَبَرٌ مِنْ بَلَدِ الشَّامِ أَنَّهُ قُطِعَ عَلَى الْحَاجِّ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَمْنَعُ الْبَرَّ جَانِبَهُ، وَ الْبَحْرُ رَاكِبَهُ، فَلَا يَحْجُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ مِنَ الْعِرَاقِ وَ لَا مِنَ الشَّامِ، وَ يَكُونُ الْحَجُّ مِنْ مِصْرَ وَ الْيَمَنِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَاتَرُ الْحُرُوبِ وَ الْخَوْفِ حَتَّى يَنْقُطَعَ الْحَجُّ وَ يَمْنَعُ الْبَرَّ جَانِبَهُ وَ الْبَحْرُ رَاكِبَهُ، وَ يَصِيحُ صَائِحٌ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ: «قُتِلَ أَصِيفَرُ تَغْلِبَ». فَيَخْرُجُ مَلِكُ الرُّومِ فِي مِائَةِ أَلْفِ صَلِيبٍ تَحْتَ كُلِّ صَلِيبٍ أَلْفُ مُدَجَّجٍ صَاحِبِ سَيْفٍ مُحَلَّى، فَيَنْزِلُونَ بِأَرْضِ الْيَوْمِ - وَ هِيَ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَدِينَةِ السُّودَاءِ، وَ هِيَ مَدِينَةُ بَنَاهَا وَلَدُ الْأَصْفَرِ الَّتِي يَقْبَلُ اللَّهُ صَالِحِي مُؤْمِنِيهَا - ثُمَّ يَنْتَقِلُ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ الْهَالِكَةِ الْمَنْعُوتَةِ مِنْ بَيْضَاءِ الثُّغُورِ؛ كَانَ يَنْزِلُهَا سَامُ بْنُ نُوحٍ، فَيَكُونُ الْوَقْعَةُ عَلَى بَابِهَا بَيْنَ مَلِكِ الرُّومِ وَ بَيْنَ أَصِيفَرِ تَغْلِبَ، وَ لَا يَرْحَلُونَ عَنْهَا حَتَّى يَلْقَاهُمُ الْأَصِيفَرُ وَ يَقْتُلُ فِيهِمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَ تَنْقُضِي فِتْنَةُ الْجَزِيرَةِ.

و شلح صاحب آتش و والی غور و مالک جان مردم و حاکم زوراء (بغداد)، خروج می‌کند، و فریادزننده‌ای فریاد می‌کند: «وای بر شما گناهکاران!» در آن هنگام جنگی در بابل در می‌گیرد و در آن مردم بسیاری کشته می‌شوند و آن ستمی عظیم خواهد بود. پس از آن جنگ دیگری در زوراء رخ می‌دهد و فریاد برآورنده‌ای فریاد می‌کند: «به برادرانتان در بابل و در کنار رود فرات یاری رسانید» پس مردم زوراء چون موران خارج شده و در کنار رود فرات بسیار می‌جنگند پس، از آنان پنجاه هزار تن کشته می‌شوند و شکست می‌خورند، و به کوه‌ها پناه می‌برند و باز ماندگانشان به بغداد باز می‌گردند، و پس از آن فریادی آنها را می‌خواند و بار دیگر خارج می‌شوند، و از میان آنان عده بسیاری کشته می‌شوند و نداده‌های به سرزمین جزیره ظاهر می‌شود و می‌گوید: «به برادرانتان در عراق یاری رسانید» در آن هنگام مردم جزیره خارج می‌شوند و در عراق می‌جنگند، پس کشتار عظیمی در میان آنان رخ می‌دهد، پس از آن اسیفر تغلب به فریاد آنان می‌رسد و می‌گوید: «به یاری برادرانتان در عراق بشتایید». اسیفر و یارانش به سوی عراق روانه می‌شوند به شهر هیت می‌روند و در آنجا جنگ بزرگی خواهند داشت که سه ماه به طول می‌انجامد و سپس به سوی شام در کنار رود فرات می‌روند، در آنجا با زنی به نام سعیده می‌جنگد این جنگ بیست روز طول می‌کشد و مردم بسیاری در آن کشته می‌شوند، و از یکدیگر دور می‌شوند.

سپس سپاه عراق به سرزمین جبل می‌رود و اسیفر تغلب به مدت یک سال در کوفه می‌ماند و با مردمش دیدار می‌کند و از اوضاع آنها باخبر می‌شود و آنجا را آباد می‌کند، چه آبادانی! تا آنکه به او خبر می‌رسد، راه شام بر حُجاج بسته شده است، در آن هنگام خشکی را بر کسانی که آن را برگزیده‌اند و دریا را بر کسانی که آن را برگزیده‌اند و بر کشتی سواران می‌بندد، پس هیچ‌کس از مردم عراق و شام به حج نمی‌روند، و مردم از مصر و یمن به حج می‌روند، در آن زمان جنگ‌های دربی رخ می‌دهند و ترس همه‌جا را فرامی‌گیرد تا آنکه حج متوقف می‌شود و راه‌های خشکی و دریا به سوی آن بسته می‌شوند، و نداده‌های از روم ندا سر می‌دهد «اسیفر تغلب کشته شد».

پس پادشاه روم با صد هزار صلیب خارج می‌شود، زیر هر صلیب هزار سرباز سرتاپا مسلح قرار دارند که هر کدام از آنها شمشیری تزیین شده به زر حمل می‌کند.

آنان به سرزمین «ایوم» که روستایی در نزدیکی شهر «سوداء» است وارد می‌شوند، و سوداء شهری است که فرزند اسیفر آن را ساخته است و خداوند مؤمنین صالح آن را می‌پذیرد و از آنجا به شهر ویران شده‌ای در سرحدات می‌رود که سام بن نوح در آن منزل می‌کرد، سپس جنگ در آستانه شهر، میان پادشاه روم و اسیفر تغلب در می‌گیرد و آنجا را ترک نمی‌کنند تا اسیفر به آنان برسد و تعداد زیادی از آنان را از دم تیغ بگذراند و فتنه جزیره در آنجا به پایان می‌رسد.

و تَرْجِعُ الْفِتْنَةَ إِلَى الزُّورَاءِ، فَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَ يَلِيهَا خَلِيفَتَانِ بَلْ مَلِكَانِ فِي يَوْمٍ
وَاحِدٍ، فَيَقْتُلُ أَحَدُهُمَا بِالْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ، وَالْآخَرُ بِالْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ، وَ يَلِيهَا بَعْدَهُمَا رَجُلٌ يُقَالُ
لَهُ: الْحُسَيْنُ بْنُ الْعَبَّاسِ، وَ ذَلِكَ فِي الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ، وَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ حَسْفٌ وَ قَذْفٌ
وَ لَا يَنْهَاهُمْ ذَلِكَ عَمَّا يَعْمَلُونَ مِنَ الْمَعَاصِي.

فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّكَ ذَكَرْتَ لَنَا السُّفْيَانِيَّ، وَ لَمْ تُبَيِّنْ
لَنَا أَمْرَهُ وَ لَا صِفَتَهُ.

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: قَدْ ذَكَرْتُ لَكُمْ، أَنَّ خُرُوجَهُ فِي الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ مَعَ أَخْوَالِهِ
الْكَلْبِيِّينَ.

قَالَ: فَاشْرَحْهُ لَنَا لِنَكُونَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنَ الْبَيَانِ.

قَالَ: نَعَمْ، يَكُونُ بَيْنَ يَدَيْهِ اخْتِلَافُ ثَلَاثِ رَايَاتٍ: رَايَةٌ بِالْمَغْرِبِ، فَيَأْتِي وَيَلْ مِصْرَ، وَ مَا
يَحِلُّ بِهَا مِنْ أَصْحَابِ تِلْكَ الرَّايَةِ، إِنَّهُمْ يُقْبَلُونَ إِلَيْهَا فِي مِائَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَغْرِبِ، فَيَسْبُونُ
أَهْلَهَا، حَتَّى تُبَاعَ الْإِمْرَأَةُ بَيْنَهُمْ بِدَرَاهِمَ، وَ قَدْ عَقَدُوا مَلَاحِفَهُنَّ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، فَهُنَّ بَيْنَ
بَاكِيَةٍ وَ صَارِحَةٍ، وَ لَا لَهُنَّ مُغِيثٌ، وَ لَا مَنْ يُنْكِرُ ذَلِكَ.

وَ أَمَّا الرَّايَةُ الثَّانِيَةُ: فَتَكُونُ بِالْجَزِيرَةِ الْحَمْرَاءِ.

وَ أَمَّا الرَّايَةُ الثَّالِثَةُ: فَتَكُونُ بِالشَّامِ، وَ تَدُومُ الْفِتْنَةُ بَيْنَهُمْ سَنَةً.

ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنَ الزُّورَاءِ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ إِلَى الشَّامِ فِي جَيْشٍ عَظِيمٍ، حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُ
وَ بَيْنَهُمْ مَسِيرَةٌ لَيْلَتَيْنِ، فَيَقُولُ أَهْلُ الْمَغْرِبِ: «قَدْ جَاءَ كُمْ قَوْمٌ جَفَاءً، أَصْحَابُ أَهْوَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ». فَتَضْطَرُّ
الشَّامُ وَ فَلَسْطِينُ، فَيَجْتَمِعُ رُؤَسَاءُ مِنَ الشَّامِ وَ مِنَ مِصْرَ، فَيَطْلُبُونَ جَيْشَ بَنِي
الْعَبَّاسِ فَيَقْتَتِلُونَ قِتَالًا شَدِيدًا فَيُقْبَلُ حِينَئِذٍ السُّفْيَانِيُّ فِي جَيْشٍ عَظِيمٍ؛ لِيَنْصُرَ أَهْلَ الشَّامِ،
فَيَدُومُ الْحَرْبُ بَيْنَهُمْ، حَتَّى يُقْتَلَ مِنْهُمْ سِتُّونَ أَلْفًا، وَ يَغْلِبُ السُّفْيَانِيُّ، وَ إِنَّهُ لَيَعْدِلُ فِيهِمْ،
حَتَّى يَقُولَ الْقَائِلُ: «وَاللَّهِ مَا كَانَ يُقَالُ فِيهِ إِلَّا كَذِبٌ، وَ وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، فَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا
تَلَقَّى أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ مِنْهُمْ مَا قَالُوا ذَلِكَ، وَ لَا يَزَالُ يَعْدِلُ فِيهِمْ حَتَّى يَسِيرَ، فَأَوَّلُ مَنْزِلٍ يَسْزِلُهُ
حِمَصٌ، فَيَلْقَوْنَ مِنْهُ شَرًّا وَ بَلَاءً عَظِيمًا.

در زوراء فتنه دوباره سر می‌گیرد، پس یکدیگر را می‌کشند، و دو خلیفه بلکه دو پادشاه در یک روز بر آن حکومت می‌کنند، یکی از آنان در غرب شهر کشته می‌شود، و دیگری نیز در شرق آن، و پس از آن دو، مردی بر آن حکومت می‌کند که «حسین بن عباس» خوانده می‌شود و این در طبقه هفتم، و در آن زمان ظلم و ستم بسیار خواهد بود و کسی آنها را از گناهای که مرتکب می‌شوند، باز نمی‌دارد.

سپس اصبع بن نباته برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، از سفیانی برای ما نام بردی اما در مورد او و ویژگیهایش توضیح ندادی.

حضرت علیه السلام فرمود: برای شما گفتم خروج او در طبقه هفتم از خانواده مادریش از کلبی‌ها خواهد بود. گفت: برای ما توضیح ده تا به سخنان شما آگاه باشیم.

فرمود: بله، در زمان او سه پرچم متفاوت خواهند بود: پرچمی در مغرب، پس وای بر مصر از صاحبان آن پرچم، آنان با صد هزار نفر از مغرب به سوی مصر می‌آیند، مردم آن را اسیر می‌کنند و به بردگی می‌برند، زن در میان آنان به یک درهم فروخته می‌شود، درحالی‌که چادرهای آنان را به هم گره زده‌اند و بعضی از آنان گریه سر می‌دهند و بعضی دیگر فریاد می‌زنند و هیچ فریادرسی به فریاد آنان نمی‌رسد و هیچ‌کس این کار را زشت نمی‌شمرد و بر آن اعتراض نمی‌کند.

و اما پرچم دوم: در جزیره حمرا خواهد بود.

و اما پرچم سوم: در شام خواهد بود و فتنه یک سال طول می‌کشد.

سپس مردی از بنی عباس در زوراء خارج می‌شود و با سپاهی عظیم به سوی شام حرکت می‌کند، تا آنجا که میان او و آنان دو شب راه می‌ماند، پس اهل مغرب می‌گویند: «جماعتی ستمکار با اهدافی گونه‌گون به سوی شما می‌آیند» پس شام و فلسطین آشفته می‌شود، سپس رهبرانی از شام و مصر گردهم می‌آیند و سپاه بنی عباس را دنبال می‌کنند و به سختی با یکدیگر می‌جنگند، در آن هنگام سفیانی با سپاهی بزرگ به پیش می‌آید، تا اهل شام را یاری کند، پس جنگ میان آنان به درازا می‌کشد، تا آنکه شصت هزار تن از آنان کشته می‌شوند و سفیانی پیروز می‌شود، او در میان آنان به عدالت حکم می‌کند، به گونه‌ای که در مورد وی گویند: «به خداوند سوگند که آنچه در مورد او گفته می‌شد دروغی بیش نبود»، به خداوند سوگند که آنان دروغ‌گویند، اگر می‌دانستند که امت محمد چه ستمی از آنان خواهند دید، آن سخنان را نمی‌گفتند و همچنان در میان آنان به عدالت رفتار می‌کند تا به راه خود ادامه می‌دهد، و نخستین منزلی که در آن منزل می‌کند حمص است و از او مصیبتی عظیم خواهند دید.

ثُمَّ يَغْبِرُ الْفَرَاتَ وَ يَنْزِعُ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ: قَرْقِيسِيَا، فَيَكُونُ لَهُ بِهَا وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ، فَلَا يَبْقَى بَلَدٌ إِلَّا بَلَغَهُ ذَلِكَ مِنْ خَبَرِهِ فَيُدَاخِلُهُمْ مِنْ ذَلِكَ جَزَعٌ وَ فَرْعٌ شَدِيدٌ، وَ لَا يَزَالُ يَدْخُلُ بَلَدًا بَلَدًا، فَيَطِيعُهُ أَهْلُهُ، وَ مَنْ عَصَاهُ مِنْهُمْ، أَنْزَلَ بِهِ الْعُقُوبَةَ، فَأَوَّلُ وَقْعَةٍ كَانَتْ لَهُ بِحِمَصَ، ثُمَّ بِحَلَبَ، ثُمَّ بِالرَّقَّةِ، ثُمَّ قَرْقِيسِيَا، وَ هِيَ أَكْثَرُ وَقْعَةٍ لَهُ.

ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى دِمَشْقَ، وَ قَدْ دَانَ لَهُ الْخَلْقُ بِالطَّاعَةِ، فَيَجِيشُ جَيْشًا إِلَى الْمَدِينَةِ، وَ جَيْشًا إِلَى الْمَشْرِقِ، فَأَمَّا جَيْشُ الْمَشْرِقِ: فَيَقْتَتِلُونَ بِالزُّورَاءِ قِتَالًا شَدِيدًا، فَيَقْتُلُونَ بِهَا سَبْعِينَ أَلْفًا، وَ تُبْقَرُ بَطُونُ ثَلَاثِ مِائَةِ امْرَأَةٍ، وَ يَخْرُجُ الْجَيْشُ إِلَى كُوفَانِكُمْ، فَكَمْ مِنْ بَاكِ وَ بَاكِتَةٍ، فَيَقْتُلُ بِهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ.

وَ أَمَّا جَيْشُ الْمَدِينَةِ: فَإِنَّهُ إِذَا تَوَسَّطَ الْبَيْدَاءَ، صَاحَ بِهِمْ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَيْحَةً، فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَهَلَكَ، وَ يَخْسِفُ اللَّهُ بِهِمْ، فَيَكُونُ فِي إِثْرِ الْجَيْشِ رَجُلَانِ، يُقَالُ لَهُمَا بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ - وَ قِيلَ وَ نَزَّ وَ وَبِيرَةٌ - أَحَدُهُمَا مِنْ كَلْبٍ، وَ الْآخَرُ مِنْ ثَقِيفٍ، قَدْ ضَلَّتْ نَاقَتَاهُمَا، فَإِذَا رَجَعَا، لَقِيَا جَبْرِئِيلَ فِي صُورَةٍ رَاحَ فَيَسْأَلَانِهِ عَنِ الْجَيْشِ، فَيَقُولُ لَهُمَا: «وَأَنْتُمَا مِنْهُ».

ثُمَّ يَصِيحُ بِهِمَا فَتَحَرَّكَ وَجُوهُهُمَا الْقَهْقَرَى، وَ يَمْضِي أَحَدُهُمَا إِلَى الْمَدِينَةِ، فَيُخْبِرُهُمْ بِمَا دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَ يَمْضِي الْآخَرُ إِلَى السُّفْيَانِيِّ، فَيُخْبِرُهُ بِمَا أَصَابَ عَسْكَرُهُ وَ يَنْهَزِمُ قَوْمٌ مِنْ وَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى بَلَدِ الرُّومِ، فَيَبْعَثُ السُّفْيَانِيُّ إِلَى مَلِكِ الرُّومِ، أُرْدُدْ عَلَيَّ عَبِيدِي فَيُرَدُّهُمْ إِلَيْهِ، فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ عَلَى الدَّرَجِ بِشَرْقِيِّ مَسْجِدِ دِمَشْقَ، فَلَا يُنْكَرُ أَحَدٌ عَلَيْهِ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ مَسْجِدَهَا بُنِيَ عَلَى غَيْرِ تَقِيَّةٍ بَنَاهُ مَنْ قَالَ اللَّهُ فِيهِ: ﴿يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾، فَيَزْخَرُفُهُ، فَكَانَتْ بَعْرَاشِهِ وَ قَدْ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ. أَلَا إِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ - وَ هِيَ السَّابِقَةُ - تَحْدِيدُ الْأَسْوَارِ بِالْمُدُنِ، وَ إِنَّ وَلَائَتَهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَنَةً.

فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَا الَّذِي يَتَجَدَّدُ مِنَ الْأَسْوَارِ؟

سپس از فرات می‌گذرد و خداوند رحمت را از دلش بیرون می‌کند، سپس به محلی می‌رود که قرقسیا نامیده می‌شود، او در آنجا جنگ سختی خواهد داشت. و سرزمینی نخواهد بود مگر خبر آن جنگ به آنجا رسیده باشد، پس نگرانی و ترس شدیدی آنها را فرامی‌گیرد و او یکی پس از دیگری کشورها را وارد می‌شود و مردم از او پیروی می‌کنند و هرکس نافرمانی کند، مجازاتش می‌کند. جنگ اول او در حمص سپس در حلب و بعد از آن در رقه و پس از آن در قرقسیا خواهد بود که بزرگترین جنگش در آنجا رخ می‌دهد. سپس به دمشق باز می‌گردد، و مردم فرمانبردار او شده‌اند، پس سپاهی به سوی مدینه و سپاهی به سوی مشرق فراهم می‌سازد. و اما سپاه مشرق: در زوراء به سختی می‌جنگند، پس در آن هفتاد هزار نفر می‌کشند و شکم سیصد زن شکافته می‌شود، و آن سپاه به سوی شهر شما به پیش می‌آید، و چه بسیارند مردان و زنانی که گریه سر می‌دهند زیرا بسیاری از مردم در آن کشته می‌شود.

و اما سپاه مدینه: وقتی به میانه صحرا می‌رسند جبرئیل علیه السلام فریاد سر می‌دهد و کسی از آنان باقی نمانده و همگی به هلاکت می‌رسند، و خداوند مصیبتی بر آنان نازل می‌کند و آنها را در زمین فرو می‌برد پس در پی سپاه دو مرد خواهند آمد که بشیر و نذیر نامیده می‌شوند، و گفته شده است وبر و ویره نام دارند، یکی از آنان از بنی کلب و دیگری از بنی ثقیف است، اشتران خویش را گم کرده‌اند، هنگامی که باز می‌گردند جبرئیل را در هیئت چوپانی می‌بینند، از وی درباره سپاه می‌پرسند، به آنان پاسخ می‌دهد شما از آنان هستید. سپس جبرئیل بر آنان فریاد می‌آورد، و رو به عقب حرکت می‌کنند، یکی از آنان به مدینه باز می‌گردد و از آنچه خداوند از آنان دور ساخته بود، اهل مدینه را باخبر می‌سازد، و آن دیگری به سوی سفیانی می‌رود، و او را از آنچه بر سپاهش نازل شده بود آگاه می‌سازد، و گروهی از فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که به سوی روم می‌روند، و شکست می‌خورند، سفیانی به پادشاه روم پیام می‌دهد که: غلامان را برایم باز فرست، او نیز آنها را باز می‌گرداند، سفیانی آنها را بر پلکان شرقی مسجد دمشق گردن می‌زند، و کسی بر این کار او اعتراض نمی‌کند زیرا که مسجد دمشق بر اساس تقوی ساخته نشده است و آن را کسی ساخته است که خداوند در مورد او فرمود: هر کشتی را به غصب می‌گرفت. (۱)

او مسجد را تزیین می‌نماید، تو گویی که عرش اوست و خداوند مصیبتی بر او نازل کرد و او را در زمین فرو برد، بدانید که این طبقه یعنی طبقه هفتم دیوارهای شهر را از نو می‌سازند، و حکومتشان دوازده سال طول می‌کشد.

پس به او گفته شد: یا امیرالمؤمنین چه چیز در دیوارها نو می‌شود؟

قَالَ: يَجْدُدُ سُورَ مَدِينَةِ الشَّامِ وَ هِيَ خَرَابٌ، وَ يُبْنِي عَلَيْهِ سُورَانِ، وَ عَلَى الْبَيْضَاءِ سُورٌ، وَ عَلَى الْكُوفَةِ سُورٌ، وَ عَلَى وَاسِطِ سُورَانِ، وَ عَلَى دُشْتَرِ سُورٌ، وَ عَلَى الشُّوسِ سُورٌ، وَ عَلَى أَرَمِيَّةِ سُورٌ، وَ عَلَى الْمَوْصِلِ سُورٌ، وَ عَلَى هَمْدَانَ سُورٌ، وَ عَلَى بَرْدَعَةَ سُورٌ، وَ عَلَى مَرَاغَا سُورَانِ بَعْدَ خَسْفٍ يَكُونُ بِهَا، وَ عَلَى الْكَرْخِ سُورُ سُورَانِ، وَ عَلَى دِيَارِ يُونُسَ سُورَانِ، وَ عَلَى الرَّحْبَةِ سُورٌ، وَ عَلَى قَرْقِيسِيَا سُورٌ، وَ عَلَى حَلَبَ سُورَانِ، وَ عَلَى حِمَصَ سُورٌ أَرْقَطُ، وَ بِهِ سُمِّيَتِ الرَّقْطَاءُ، وَ عَلَى بَالِسِ سُورٌ، وَ عَلَى إِزِيلَ سُورٌ، وَ تَكُونُ لَهُ وَقَائِعُ كَثِيرَةٌ، فَأَوَّلُ وَقْعَةٍ بِحِمَصَ، ثُمَّ بِالرَّقَّةِ، ثُمَّ بِقَرْقِيسِيَا، ثُمَّ بِرَأْسِ عَيْنٍ، ثُمَّ بِنَصِيبِينَ، ثُمَّ بِالْمَوْصِلِ، وَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهَا رِجَالٌ مِنَ الزُّورَاءِ وَ مِنَ دِيَارِ يُونُسَ، وَ يَكُونُ بَيْنَهُمْ مَلْحَمَةٌ عَظِيمَةٌ يُقْتَلُ فِيهَا ثَلَاثُونَ أَلْفًا، وَ تَحِلُّ بِالْمَوْصِلِ فِتْنٌ وَ بَلَايَا مِنَ الْعَوَاةِ.

ثُمَّ يَنْزِلُ الزُّورَاءُ فَتَقَعُ الْوَقْعَةُ عَلَى الْقَنْطَرَةِ الْعَتِيقَةِ، فَيُقْتَلُ عَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفًا إِلَّا أَنَّ فِيهَا كُنُوزَ قَارُونَ، وَلَهَا وَصْفٌ عَظِيمٌ بَعْدَ الْخَسْفِ وَالْقَذْفِ، وَ هِيَ أَسْرَعُ ذَهَابٍ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْوَتْدِ الْحَدِيدِ فِي الْأَرْضِ الرَّخْوَةِ، وَ لَا يَزَالُ يُقْتَلُ عَلَى الْأَسْمَاءِ مِمَّنْ اسْمُهُ كَاسِمْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ لِعِدَاوَتِهِ لَنَا وَ بُغْضِهِ، ثُمَّ يَجْمَعُ الْأَطْفَالُ وَ يُغْلَى لَهُمُ الزَّيْتُ فَيَقُولُونَ لَهُ: «إِنْ كَانَ قَدْ عَصَاكَ أَبَاؤُنَا فَمَا ذَنْبُنَا نَحْنُ؟»، فَيَأْخُذُ مِنْهُمْ رَجُلًا اسْمُهُ حَسَنٌ، وَ رَجُلًا اسْمُهُ حُسَيْنٌ، فَيَضْلُبُهُمَا، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى كُوفَانِكُمْ هَذِهِ، فَيَعْمَلُ بِأَهْلِهَا كَذَلِكَ، وَ يَضْلُبُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِكُمْ هَذَا طِفْلَيْنِ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا، ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْهَبُهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ بِلِيَالِيهَا، وَ يَقْتُلُ بِهَا خَلْقًا كَثِيرًا، وَ يَضْلُبُ عَلَى بَابِ مَسْجِدِ النَّبِيِّ طِفْلَيْنِ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا فَتَغْلِي دِمَاؤُهُمَا كَمَا غَلَا دَمُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا.

فرمود: دیوار شام نوسازی می شود و خود شهر خراب، و بر آن دو دیوار ساخته می شود، بر بیضاء نیز دیواری ساخته می شود و بر کوفه دیواری و بر واسط دو دیوار و بر شوشتر دیواری، و بر شوش دیواری، و بر ارومیه دیواری، و بر موصل دیواری، و بر همدان دیواری، و بر بردعه دیواری و، بر مراغه دو دیوار بعد از آنکه ویران می شود و بر کرخ دو دیوار، و بر سرزمین یونس دو دیوار، و بر رجبه یک دیوار، و بر قرقسیا یک دیوار، و بر حلب دو دیوار، و بر حمص یک دیوار دو رنگ که به خاطر آن رقطاع نام می گیرد، و بر بلس یک دیوار، و بر اربیل یک دیوار می سازد، و در آنها جنگهای بسیار رخ می دهد، اولین جنگ در حمص و سپس در رقه و بعد از آن در قرقسیا سپس در رأس عین و بعد از آن در نصیبین و بعد در موصل جنگهایی رخ می دهد، و در آن مردانی از بغداد و سرزمین یونس تجمع کرده و بین آنان حماسه‌ای عظیم رخ می دهد که در آن سی هزار نفر کشته می شوند و در موصل نیز فتنه‌ها و مصیبت‌هایی بسیار از سوی گمراهان رخ می دهد.

پس از آن به زوراء می روند و جنگی بر پل قدیم در می گیرد، و در آن هفتاد هزار تن کشته می شوند، و این شهر سریعتر از میخ آهنین در زمین نرم، فرو خواهد رفت و از شدت دشمنی با ما و کینه‌اش همچنان به کشتار کسانی مشغول می شود که نامهای آنان مانند نامهای ما اهل بیت است. سپس کودکان را گرد می آورد و برای آنان روغن می جوشاند و آنها می گویند: اگر پدران ما از تو نافرمانی کردند، گناه ما چیست؟ پس یکی از آنها را که حسن نام دارد و دیگری را که حسین نام دارد بر می گزیند و به دار می آویزد و سپس به سوی کوفه شهر شما به راه می افتد و با مردم آن نیز چنین می کند، و بر در این مسجد شما دو کودک را یعنی حسن و حسین را دار می زند، سپس به سوی مدینه می رود و به مدت سه روز و سه شب آن را چپاول می کند، و مردم بسیاری در آن می کشد، و بر در مسجد النبی دو کودک را با نامهای حسن و حسین به دار می آویزد، خون آنها همانند خون یحیی بن زکریا به جوش می آید.

فَإِذَا رَأَى ذَلِكَ أَتَقَنَ بِالْبَلَاءِ، فَيَخْرُجُ هَارِباً مُتَوَجِّهاً إِلَى الشَّامِ، فَلَا يَرَى فِي طَرِيقِهِ أَحَدًا يُخَالِفُهُ، فَإِذَا دَخَلَ دِمَشْقَ، اعْتَكَفَ عَلَى شُرْبِ الْخَمْرِ وَالْمَعَاصِي، وَيَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ، ثُمَّ يَخْرُجُ وَبِيَدِهِ حَزْبَةٌ فَيَأْخُذُ امْرَأَةً حَامِلاً، فَيَدْفَعُهَا إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ، وَيَقُولُ لَهُ: «افْجُرْ بِهَا عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ»، فَيَفْعَلُ ذَلِكَ، وَيَتَّقَرُّ بِطَنِهَا، فَيَسْقُطُ الْوَلَدُ مِنْ بَطْنِهَا، فَيَحِينُذُ يَضْطَرِبُ الْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَاءِ فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى جَبْرَائِيلَ، فَيَصِيحُ عَلَى سُوْرِ مَسْجِدِ دِمَشْقَ: «أَلَا قَدْ جَاءَكُمْ الْفَرَجُ»، وَيُنَادِي عَلَى سَائِرِ الْمُدُنِ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ قَدْ جَاءَكُمْ الْفَرَجُ وَالْعَوْتُ»، فَيَقُولُونَ: «مَا هَذَا الْفَرَجُ؟»، فَيَقُولُ: «هَذَا الْمَهْدِيُّ خَارِجٌ مِنْ مَكَّةَ، فَأَجِيبُوهُ».

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا أَصِفُهُ لَكُمْ؟

قَالُوا: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: هُوَ الْأَقْمَرُ صَاحِبُ الشَّامَةِ وَالْعَلَامَةِ، الْأَسْمَرُ الْعَالِمُ غَيْرُ مُعَلَّمٍ الْمَحْبُوبُ بِمَا لَمْ يُعْلَمَ. أَلَا وَإِنَّ فِينَا قُسِمَتْ حُدُودُهُ، وَإِلَيْنَا أَخَذَتْ عُهودُهُ، وَإِلَيْنَا تَرْجِعُ وَتُرَدُّ شُهُودُهُ، وَإِنَّ أَهْلَ حَرَمِ اللَّهِ سَيَطْلُبُونَ لَنَا بِالْقِصَاصِ. مَنْ عَرَفَ غَيْبَتَنَا فَهُوَ مُشَاهِدُنَا، نَحْنُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَالْجَانِبُ وَالْجَنْبُ، وَمُحَمَّدٌ الْعَرْشُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ عَلَى الْخَلَائِقِ، وَنَحْنُ حِجَابُ الْحِجَابِ، وَخَلَقْنَا أَحْسَنُ خَلْقِ اللَّهِ، فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَلْقًا وَخُلُقًا، وَالْمَهْدِيُّ أَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَنْ ادَّعَى غَيْرَ هَذَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ أَصْحَابَهُ؛ وَهُمْ عَدَدُ أَهْلِ بَدْرٍ، وَ عَلَى عَدَدِ أَصْحَابِ طَالُوتَ ثَلَاثِ مِائَةٍ وَ ثَلَاثَةِ عَشَرَ رَجُلًا، كَانَتْهُمْ لُيُوثُ خَرَجُوا مِنْ غَابَةِ، قُلُوبُهُمْ مِثْلُ زُبْرِ الْحَدِيدِ، لَوْ رَامُوا الْجِبَالَ لَأَزَالُوهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا، الزُّبِّيُّ وَاحِدٌ وَاللَّبَّاسُ وَاحِدٌ كَانَمَا هُمْ مِنْ أَبِي وَاحِدٍ وَ أُمِّ وَاحِدَةٍ، وَإِنِّي لَأَعْرِفُهُمْ وَ أَعْرِفُ أَشْمَاءَهُمْ وَ أَمْصَارَهُمْ.

وقتی آن را ببیند به نزول بلا یقین می یابد، سپس به سوی شام می گریزد، در میان راه کسی را مخالف خود نمی یابد، وقتی به دمشق وارد می شود به میگساری و ارتکاب معاصی روی می آورد، و یارانش را نیز به چنین کاری فرمان می دهد، سپس نیزه بدست، زن بارداری را می گیرد و به یکی از یارانش می دهد و می گوید: «در میان راه با او زنا کن» و او نیز چنین می کند، و شکمش را می شکافد و فرزندش از شکم بیرون می افتد. در آن هنگام فرشتگان در آسمان مضطرب می شوند و خداوند متعال جبرئیل را فرمان می دهد و او بر دیوار مسجد دمشق فریاد برمی آورد «هان که فرج آمد» و بر دیگر شهرها ندا می دهد: «ای امت محمد فرج و یاری برای شما آمده است».

پس آنان می پرسند: «این چه گشایشی است؟»

او پاسخ می دهد: «این مهدی است که از مکه خارج می شود، پس او را پاسخ دهید». سپس حضرت علیه السلام فرمود: آیا او را برایتان توصیف کنم؟
گفتند: آری، ای امیرالمؤمنین

فرمود: او زیبا همچون ماه و دارای علامت و نشانه است. سبزه روی و عالم علم نیاموخته، و خداوند چنان خیری به او داده که کس نمی داند، بدانید که روزگار میان ما تقسیم شده، و از ما برای او پیمان گرفته شده است و شاهدان او باز می گردند، و مردم حرم خداوند قصاص ما را خواهند خواست، آنکه غیبت ما را دانست ما را خواهد دید، ما دست آویز محکمیم، و دور و نزدیک، و محمد عرش، عرش خداوند رحمان بر آفریدگانش است و ما پاداشیم و اساس علم، و ما عمل هستیم و دوستانمان پاداش، و ولایت ما آخرین کلام است، و ما حجاب حجابیم، و آفرینش ما بهترین در میان آفریدگان خداوند است. زیرا که پیامبر خداوند صلی الله علیه و آله بهترین مردم در اخلاق و در خلقت است و مهدی شبیه ترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، و او از فرزندان حسین علیه السلام است، پس هرکه غیر از این ادعا کند لعنت خداوند بر او باد. سپس حضرت علیه السلام فرمود: خداوند یارانش را گرد می آورد، و تعداد آنها به تعداد اهل بدر است. و نیز به تعداد یاران طالوت، سیصد و سیزده مرد، به شیرانی می مانند که از جنگلی خارج شده اند، دلهای آنان مانند سنگهای آهنین است، اگر بخواهند کوهها را از جایشان پاک می کنند، پوشش آنها یکی و لباسشان یکسان است، گویی که از یک پدر و از یک مادرند و من آنها را می شناسم و نام آنها و سرزمینهایشان را می دانم.

فَقَالَ لَهُ الْأَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ: «بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي سَمَّيْهُمْ لَنَا».

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: نَعَمْ أَكْتُبُوا، أَمَّا أَوْلَهُمْ فَمِنْ الْبَصْرَةِ، وَ آخِرُهُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ؛ فَمِنْ
الْبَصْرَةِ رَجُلَانِ: غَزْوَانُ وَ أَحْمَدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْبَيْدَاءِ: أَحْمَدُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْبَنَانِ: عَلِيُّ وَ
مُحَارِبٌ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْبَاسِطَانِ: عَبْدُ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ، وَ ثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنَ الْهَجَرِ: مُحَمَّدٌ وَ
عُمَرُ وَ مَالِكٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْبَرِيدِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَ ثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنَ الْجَرْدَاءِ: جَعْفَرٌ وَ بَكْرٌ وَ
لَيْثٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ عَقْرِ: أَحْمَدُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْمَهْجَمِ: مُوسَى وَ عَبَّاسٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْكَدِيرَةِ:
إِبْرَاهِيمُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْتَرِكِ: عَبْدُ الْوَهَّابِ، وَ ثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنْ عَانَةِ: أَحْمَدُ وَ يَحْيَى وَ أَفْلَحُ وَ
ثَلَاثَةُ رِجَالٍ مِنْ شُورَا: حَسَنٌ وَ مُحَمَّدٌ وَ فَهْدٌ وَ رَجُلٌ مِنَ الصَّدْرَيْنِ: عَبْدُ اللَّهِ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ
الْوَقْفِ: مُحَمَّدٌ وَ صَالِحٌ وَ مُوسَى وَ دَاوُدُ وَ جَعْفَرٌ، وَ رَجُلَانِ مِنْ بَابِلَ: عَلِيُّ وَ حُسَيْنٌ، وَ خَمْسَةٌ
رِجَالٍ مِنَ الصَّيْنِ: عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَ مُلَاعِبٌ وَ حَمْزَةُ وَ عَلِيُّ وَ فَارَسٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ كَرْبَلَاءَ:
عَبَّاسٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ صَنْعَاءَ: حَسَنٌ وَ عُمَرُ وَ حَيٌّ وَ سَمِيعٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ نَجْدٍ: إِبْرَاهِيمُ، وَ أَرْبَعَةٌ
رِجَالٍ مِنْ مَكَّةَ: عُمَرُ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ، وَ عَشْرَةُ رِجَالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ: مُحَمَّدٌ وَ عَلِيُّ وَ
حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ وَ عَبَّاسٌ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ وَ طَاهِرٌ وَ قَاسِمٌ وَ إِبْرَاهِيمُ، وَ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ مِنَ
الْكُوفَةِ: هُودٌ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَزَّازٌ وَ غِيَاثٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ مِرْوَزَ: مُحَمَّدٌ، وَ رَجُلَانِ مِنْ سَابُورَ: عَلِيُّ
وَ مُهَاجِرٌ، وَ رَجُلَانِ مِنْ سَمَرْقَنْدَ: عَلِيُّ وَ مَاجِدٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ كَازَرُونَ: عُمَرُ وَ مُعَمَّرٌ وَ يُونُسُ، وَ
رَجُلَانِ مِنَ السُّوسِ: شَيْبَانٍ وَ عَبْدُ الْوَهَّابِ، وَ رَجُلٌ مِنْ دِمَشْقَ: أَحْمَدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الطَّيِّبِ:
هِلَالٌ، وَ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ مِنْ شِيرَازَ: خَالِدٌ وَ مَالِكٌ وَ نَوْفَلٌ وَ إِبْرَاهِيمُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْمِرْبَاطِ: جَعْفَرٌ،
وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ عُمانَ: مُحَمَّدٌ وَ صَالِحٌ وَ دَاوُدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْغَلْتِ: مَالِكٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَهْوَازِ:
عَبْدُ الْمَلِكِ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ مُوسَى، وَ رَجُلٌ مِنْ بَزْدَعَةَ: يُونُسُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْعَسْكَرِ: مُكْرَمٌ وَ
مَيْمُونٌ، وَ رَجُلَانِ مِنْ وَاسِطَ: عَقِيلٌ وَ أَحْمَدُ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الزُّورَاءِ: عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ أَحْمَدُ وَ
عَبْدُ اللَّهِ، وَ سَبْعَةٌ مِنْ سُرَّ مَنْ رَأَى: عَامِرٌ وَ عُمَارَةُ وَ صَدَقَةُ وَ لَيْثٌ وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ يَعْقُوبُ،
وَ رَجُلَانِ مِنْ عُكْبَرِ [١]: عَبْدُ الْغَنِيِّ وَ هَارُونُ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ بَاقِرَقَا: عَلَوَانُ وَ حِصْنٌ وَ آدَمُ وَ
أَيُّوبُ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ بَلَدٍ: عَبْدُ اللَّهِ وَ عَبْدُونُ وَ جَاهِرٌ وَ لُقْمَانُ.

احنف بن قیس گفت: «پدر و مادر به فدایت آنها را نام ببر».

سپس حضرت ﷺ فرمود:

آری بنویسید، نخستین آنها از بصره است و آخرینشان از یمامه و از بصره دو نفرند: غزوان و احمد.

و مردی از بیدا: احمد است و دو مرد از بان [شهری میان غزنین و کابل] که علی و محارب، و جنگجویی و دو مرد از پاسنان^(۱) عبدالله و عبیدالله. و سه مرد از هجر: محمد و عمر و مالک، مردی از برید: عبدالرحمن و سه مرد از بردا، جعفر و بکر و لیث، مردی از عقر: احمد، دو مرد از مهجم: موسی و عباس، مردی از کدره: ابراهیم مردی از مشترک: عبدالوهاب، سه مرد از عانه: احمد و یحیی و افلاح، و سه مرد از سورا: حسن و محمد و فهد مردی از صدرین: عبدالله و پنج تن از وقف: محمد و صالح و موسی و داود و جعفر دو مرد از بابل: علی و حسین و پنج مرد از چین: عبدالرحمن، ملاعب، حمزه و علی و فارس. یک تن از کربلا: عباس، چهار تن از صنعاء: حسن و عمر و وحی و سمیع مردی از نجد: ابراهیم چهار مرد از مکه: عمر، ابراهیم، محمد و علی و ده مرد از مدینه: محمد، علی، حمزه، جعفر، عباس و حسن و حسین و طاهر و قاسم و ابراهیم، چهار تن از کوفه: هود، محمد، عزاز و غیاث، مردی از میروز: محمد، و دو مرد از شاپور: علی و مهاجر، دو مرد از سمرقند: علی و ماجد، و سه تن از کازرون: عمر و معمر و یونس و دو مرد از شوش: شیبان و عبدالوهاب و مردی از دمشق: احمد و مردی از طیب: هلال و چهار مرد از شیراز: خالد و مالک و نوفل و ابراهیم و مردی از مرباط: جعفر و سه تن از عمان: محمد، صالح و داود و مردی از غُلث: مالک و سه تن از اهواز: عبدالملک و عبدالله و موسی و مردی از بردعه: یوسف و دو مرد از عسکر: مکرم و میمون و دو مرد از واسط: عقیل و احمد و سه تن از بغداد: عبدالمطلب و احمد و عبدالله و هفت نفر از سرمن رأی: عامر و عماره و صدقه و لیث و علی و محمد و یعقوب و دو مرد از عکبر: عبدالغنی و هارون و چهار تن از باقرقا^(۲): علوان و حصن و آدم و ایوب و چهار تن از بلد: عبدالله، عبدون، جاهر و لقمان.

۱- شاید «باسبیان» روستایی در بلخ و یا «پاسیان» روستایی در خوزستان باشد.

۲- یا باقرحا از روستاهای بغداد.

و رَجُلَانِ مِنَ الْمُؤَصِّلِ: إِبْرَاهِيمُ وَ عَبْدِ الْعَزِيزِ، وَ رَجُلٌ مِنْ سِنْجَارَ: عَلِيٌّ، وَ رَجُلَانِ مِنْ نَصِيبِينَ: عَبْدُ الْوَهَّابِ وَ فَضْلٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الرَّقَّةِ: سَهْلٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ حَرَّانَ: هَارُونُ، وَ رَجُلٌ مِنْ تَدْمُرَ: عُمَارَةُ، وَ رَجُلَانِ مِنْ أَنْطَاكِيَّةَ: مُحَمَّدٌ وَ عِمْرَانُ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ غَزْنَانَ: عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ سَعْدُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الصَّعِيدِ: نَوْفَلٌ وَ مُهَاجِرٌ، وَ رَجُلَانِ مِنْ طُوسَ: جَعْفَرُ وَ عَلِيٌّ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَنْبَارِ: فَهْدٌ وَ نَجْمٌ وَ نَصْرٌ وَ عَاصِدٌ وَ ثَابِتٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الصَّرَوَاتِ: يُونُسُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْبَحْرَيْنِ: مَنْصُورٌ وَ أَحْمَدُ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْمَزَارِ: خَلْفٌ، وَ أَرْبَعَةٌ عَشَرَ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: يَعْقُوبُ وَ مُحَمَّدُ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ نَفِيسٌ وَ عَلَقَمَةُ وَ كَامِلٌ وَ فَيْقَدُ وَ مُلَاعِبٌ وَ مَيْمُونٌ وَ غَنِيْمَةُ وَ سَهْلٌ وَ حَامِدٌ، وَ عَشْرَةٌ مِنْ جُرْجَانَ: خَالِدٌ وَ صَالِحٌ وَ يُونُسُ وَ كِلَابٌ وَ عُمَارَةُ وَ سَعِيدٌ وَ أَحْمَدُ وَ طَلْحَةُ وَ مَالِكٌ وَ عِيْسَى، وَ سَبْعَةٌ مِنَ الرِّيِّ: عَقِيلٌ وَ خَالِدٌ وَ سِنَانٌ وَ غِيَاثٌ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ نَجْمٌ وَ طَفِيلٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ سَمَرْقَنْدَ: أَحْمَدُ، وَ خَمْسَةٌ مِنْ طَبْرِسْتَانَ: غَنَائِمٌ وَ فَضَائِلُ وَ مَحَاسِنُ وَ لَقِيْطٌ وَ سَلْمَانُ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ قُمْ: عَلِيٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ خُوزِسْتَانَ: عَبْدُ الْعَفْوَرِ وَ دَاوُدُ وَ حَبِيشُ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ سَجِسْتَانَ: مُبَادِرٌ وَ حَارِثٌ وَ مُبَارَكٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْمَدَائِنِ: طَالِبٌ وَ عَلِيٌّ وَ قَيْسٌ وَ مُحَمَّدٌ وَ حَسَنٌ وَ مَنْصُورٌ، وَ رَجُلٌ مِنَ الْأَبْلَةِ: قَاسِمٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْمَنْصُورِيَّةِ: مُحَمَّدٌ وَ أَحْمَدُ وَ يَحْيَى وَ مُعَالِي وَ عُصَيْبَةُ، وَ سِتَّةٌ مِنْ مِصْرَ وَ مَا يَلِيهَا: مَالِكٌ وَ نَفِيسٌ وَ ثَابِتٌ وَ عَلِيٌّ وَ كَامِلٌ وَ بَحْرُورُ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الرَّقَّةِ: عُثْمَانُ وَ طَلْحَةُ، وَ اثْنَا عَشَرَ مِنْ مَرَوْ: حَارِثٌ وَ نَجِيبٌ وَ جَهْلٌ وَ نَاصِرٌ وَ مَسْعُودٌ وَ ذِيَالٌ وَ كَافِلٌ وَ جَبِيلٌ وَ حِصْنٌ وَ بَدْدٌ وَ جَنْهَةُ وَ سَالِمٌ وَ حَبِيبٌ، وَ رَجُلَانِ مِنْ قَاشَانَ: بَكْرٌ وَ نَصْرٌ، وَ ثَمَانِيَّةٌ مِنْ مَارَنْدَرَانَ: عَلَوِيُّ وَ مُضَرٌّ وَ لَيْثٌ وَ حَمَّادٌ وَ سَلْمَانُ وَ مُنْجِعٌ وَ رَبِّبٌ وَ جُمُعَةُ، وَ عَشْرَةٌ مِنْ إِزْبِلَ: عَبْدُ الْعَزِيزِ وَ قُنْفُذٌ وَ أَبُو السَّعَادَاتِ وَ سَعْدٌ وَ يُونُسُ وَ مُحَمَّدُ وَ كَمَالٌ وَ عَبْدُ الْخَالِقِ وَ مُتَبَّةٌ وَ فَضْلٌ، وَ خَمْسَةٌ مِنَ الْجَزِيرَةِ الْحَمْرَاءِ: مَنْصُورٌ وَ نَصِيبٌ وَ حَمِيدٌ وَ كَزْدَلٌ وَ فَلَاحٌ، وَ رَجُلَانِ مِنَ الْبَوَازِيحِ: مِيَّاسٌ وَ مُبَادِرٌ، وَ رَجُلٌ مِنْ بَاعْلَبِكَ شَرِيفٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ وَادِي الْقَرَى: كَخْلَانُ وَ مَرْوَانُ وَ سَلِيْطٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ سِعْرَتَ: سُلْطَانٌ وَ حَمَائِلُ وَ غَلَّابٌ وَ غَالِبٌ، وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآيَلَةِ: أَحْمَدُ وَ تَحْمُرٌ وَ نَصْرٌ، وَ أَرْبَعَةٌ مِنْ أَرْدَبِيلَ: ثَابِتٌ وَ قَيْصَرٌ وَ مُوسَى وَ حَمَّادٌ،

و دو مرد از موصل: ابراهیم و عبدالعزیز و مردی از سنجار: علی و دو مرد از نصیبین: عبدالوهاب و فضل و مردی از رقه: سهل و مردی از حرّان: هارون و مردی از تدمر: عماره و دو مرد از انطاکیه: محمد و عمران و سه مرد از غزنان: عمر، عثمان و سعد و دو مرد از صعید: نوفل و مهاجر و دو مرد از توس: جعفر و علی و پنج تن از انبار: فهد و نجم و نصر و عاضد و ثابت و مردی از صروات: یوسف و دو مرد از بحرین: منصور و احمد و مردی از مزار: خلف

و چهارده تن از خاندان عبدالمطلب: یعقوب، محمود و ابراهیم و اسماعیل و نفیس و علقمه و کامل و فیکد و ملاعب و میمون و غنیمه و سهل و حامد.
و ده تن از گرگان: خالد، صالح، یونس، کلاب، عماره، سعید، احمد، طلحه، مالک و عیسی

و هفت تن از ری: عقیل، خالد، سنان، غیاث و عبدالله، نجم و طفیل
مردی از سمرقند: احمد و پنج تن از طبرستان: غنایم، فضایل و محاسن و لقیط و سلمان و سه تن از قم: علی، حسن، حسین و سه تن از خوزستان: عبدالغفور، داود و حیث و سه تن از سجستان (سیستان) مبارک، حارث، مبارک و پنج تن از مداین: طالب، علی، قیس، محمد، حسن و منصور و مردی از ابله: قاسم و پنج تن از منصوریه: محمد، احمد، یحیی، معالی و عصیبه و شش تن از مصر و اطراف آن: مالک، نفیس، ثابت، علی، کامل و بحرور و دو مرد از رقه: ^(۱) عثمان و طلحه
و دوازده تن از مرو: حارث، نجیب، جهل، ناصر، مسعود، ذیال، کافل، جمیل، حصن، بدر، جبهه، سالم و حبیب ^(۲)

و دو مرد از کاشان: بکر و نصر
و هشت تن از مازندران: علوی، مضر، لیث، حماد، سلمان، منجح، ربیع [شاید زینب باشد] و جمعه

و ده تن از اربل: عبدالعزیز، قنفذ، ابوالسعادات، سعد، یونس، محمود، کمال، عبدالخالق، منبه، و فضل و پنج تن از جزیره حمراء: منصور، نصیب، حمید، کردل، فلاح و دو مرد از بوازیج: میاس و مبارک، مردی از بعلبک: شریف و سه تن از وادی القری: کحلان، مروان و سلیط و چهار تن از سعرت: سلطان و حمایل غلاب و غالب و سه تن از آبله: احمد و تحمر و نصر و چهار تن از اردبیل: ثابت، قیصر، موسی و حماد

۱- از رقه قبلاً اشاره رفته است.

۲- از سیزده تن نام برده است.

وَحَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ بُلُخٍ مُنْجَحٍ وَصَدُوقٍ وَمُقْبِلٍ وَعَلَّانٍ وَمُوهِبٍ وَمِفْتَاحٍ وَكَنْدَرٍ وَوَجِيهٍ وَ
 مُسَلِّطٍ وَوَهْبَانٍ وَصَخْرٍ وَعَبْدُ الْعَلِيِّ وَشَوْصَبٌ وَنَجِيحٌ وَكَاتِمٌ، وَسَبْعَةٌ مِنْ قَزَوِينَ: بِشْرٌ وَ
 حَاتِمٌ وَحُذَيْفَةُ وَسَلَهَبٌ وَمَعْقِلٌ وَزَيْدٌ وَنَجِيبٌ، وَثَلَاثَةٌ مِنَ الطَّائِفِ: عَلِيٌّ وَسَبَا وَزَكْرِيَّا، وَ
 عَشْرَةٌ مِنَ الطَّالِقَانِ - الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ كَنْزًا
 بِالطَّالِقَانِ، لَيْسَ هُوَ بَذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ، وَهُمْ هُوَ لَا إِيَّاهُ الَّذِينَ كَنْزَ اللَّهُ فِيهَا - : صَالِحٌ وَجَعْفَرٌ وَ
 مَالِكٌ وَيَحْيَى وَهُودٌ وَدَاوُدُ وَعَلِيٌّ وَعَبْدَلٌ وَغِيلَانٌ وَعَيْسَى وَفَضْلَانٌ وَجَابِرٌ وَعَلْوَانٌ وَ
 أَيُّوبٌ وَعُمَرُ وَسَهْلٌ وَعَبْدُ الْعَزِيزِ وَحَسَّانٌ وَفَهْدٌ وَتَغْلِبُ وَكَبِيرٌ، وَاثْنَا عَشَرَ مِنْ مَعَادِنِ
 سَرْنَدِيبٍ: جَيْشٌ وَيَعْقُوبُ وَجَهْلٌ وَمَرْوَانٌ وَفُتُوحٌ وَقَاسِمٌ وَحِجْرٌ وَكَعْبٌ وَشَيْبَانٌ وَعَمَّارٌ
 وَكُلْثُومٌ وَعِمْرَانُ، وَثَلَاثَةٌ مِنْ بَدُو عَقِيلٍ: ضَبَّةٌ وَعَوْنٌ وَسَلِيطٌ، وَرَجُلٌ مِنْ بَدُو نُمَيْرٍ: عُمَرُ،
 وَرَجُلَانِ مِنْ بَدُو قَسِيرٍ: جَابِرٌ وَتَمِيمٌ، وَرَجُلٌ مِنْ بَنِي شَيْبَانَ الْمِهْرَاسُ، وَرَجُلَانِ مِنْ
 بَنِي سُلَيْمٍ: مَالِكٌ وَغَنْفَرٌ، وَرَجُلَانِ مِنَ الْيَمَامَةِ: مُوسَى وَمُحَمَّدٌ، فَهَؤُلَاءِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ،
 يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ، فَيُلْحَقُونَ بِمَكَّةَ، وَهُمْ الْمَفْقُودُونَ مِنْ مَنَاصِمِهِمْ وَفُرُشِهِمْ، إِنَّ
 الْامْرَأَةَ تَسْتَيْقِظُ فَلَا تَرَى زَوْجَهَا وَلَا وَلَدَهَا، وَالرَّجُلُ يَنْتَبِهُ مِنْ نَوْمِهِ فَلَا يَجِدُ أَخَاهُ وَلَا وَلَدَهُ
 وَلَا ابْنَ عَمِّهِ، فَإِذَا وَصَلُوا مَكَّةَ جَمِيعُهُمْ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ، فَيَرُونَهُمْ أَهْلُ مَكَّةَ فِي اللَّيْلِ فَلَا
 يَعْرِفُونَهُمْ، فَيَقُولُونَ: هَؤُلَاءِ أَصْحَابُ السُّفْيَانِيِّ، فَإِذَا طَلَعَ الصَّبَاحُ يَرُونَهُمْ طَائِفِينَ وَ
 مُصَلِّينَ، فَيُنْكِرُونَهُمْ، فَيُلْهِمُهُمُ اللَّهُ مَعْرِفَةَ الْمَهْدِيِّ، وَهُوَ مُسْتَخْفٍ تَحْتَ السُّتَارَةِ،
 فَيَجْتَمِعُونَ إِلَيْهِ وَيَقُولُونَ: «أَنْتَ صَاحِبُنَا الْمَهْدِيُّ؟»

فَيَقُولُ: «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ»، ثُمَّ يَغِيبُ عَنْهُمْ، فَيُخْبِرُونَ أَنَّهُ قَدْ لَحِقَ بِقَبْرِ جَدِّهِ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَيُلْحَقُونَهُ بِالْمَدِينَةِ، فَإِذَا عَلِمَ بِقُدُومِهِمْ، رَجَعَ إِلَى مَكَّةَ، فَلَا
 يَزَالُونَ بِهِ حَتَّى بُجِبَتْهُمْ إِلَى ذَلِكَ، فَيَقُولُ لَهُمْ: «إِنِّي لَسْتُ قَاطِعًا أَمْرًا، حَتَّى تُبَايَعُونِي عَلَى
 ثَلَاثِينَ خَصْلَةً تَلْزِمُكُمْ لَا تُغَيِّرُونَ مِنْهَا شَيْئًا، وَلَكُمْ عَلَيَّ ثَمَانُ خِصَالٍ.»

و پانزده تن از بلخ: منج و صدوق و مقبل و علان و مواهب، مفتاح، کندر، وجیه، مسلط، وهبان، صخر، عبدالعلی، شوصب، نجیح و کاتم
و هفت تن از قزوین: بشر، حاتم، حذیفه، سلهب، معقل، زید و نجیب
و سه تن از طایف: علی، سبا و زکریا
و ده تن از طالقان که پیامبر خدا ﷺ آنان را نام برده است، پس فرمود: در طالقان
گنجی از آن خداست، نه طلاست و نه نقره، و آنها گنج خداوند هستند: صالح، جعفر،
مالک، یحیی، هود، داود، علی، عبدل، غیلان، عیسی، فضلان، جابر، علوان، ایوب،
عمر، سهل، عبدالعزیز، حسان، فهد، تغلب، کبیر [یا کثیر] ^(۱).
و دوازده تن از بهترینان سرندیب: جیش، یعقوب، جهل، مروان، فتوح، قاسم، حجر،
کعب، شیبان، عمار، کلثوم، عمران
و سه نفر از بدویان عقیل: ضبه و عون و سلیط
و مردی از بدویان نمیر: عمر
و دو مرد از قسیر [و شاید قشیر]: جابر و تمیم
و مردی از بنی شیبان: مهراس
و دو مرد از بنی سلیم: مالک و عنقر
و دو مرد از یمامه: موسی و محمد
اینان به تعداد اهل بدر هستند، خداوند آنان را در یک شب گردهم می آورد، پس به
مکه می روند و اینان از خوابگاه و رختخوابشان گم می شوند، زن بیدار می شود، نه
شوهرش را می بیند و نه فرزندش را، مرد از خواب بیدار می شود نه برادرش و نه پسرش
و نه پسرعمویش را می یابد، همگی آنها در یک شب به مکه می رسند، مردم مکه
شبانگاه آنان را می بینند اما نمی شناسند، پس می گویند: اینان یاران سفیانی هستند، و به
وقت صبحگاهان آنان را در حال طواف و نماز می بینند، آنان را نمی شناسند، خداوند،
شناخت مهدی را به آنان الهام می کند و او در پس پرده ای پنهان گشته است پس به دور او
گرد آمده و از او می پرسند: «آیا تو رهبر ما مهدی هستی؟»
و او می گوید: «من عبدالله انصاری هستم» و از آنان پنهان می شود، سپس باخبر
می شوند، که او نزد قبر جدش رسول الله ﷺ رفته است. در پی او به مدینه می روند، و
هنگامی که از آمدنشان مطلع می شود به مکه باز می گردد، هنوز در حضور او هستند و
پرسش آنان را چنین پاسخ می دهد، من کاری را تمام نخواهم کرد مگر آنکه با من بر سی
خصلت که باید در شما باشد بیعت نمایید و بر من نیز برای شما باید هشت ویژگی
باشد».

۱- نامها بیست و یک نفر شاید در اصل بیست نفر بوده اند و نسخه اصلی ده تن و ده تن بوده است.

قَالُوا: «قَدْ فَعَلْنَا ذَلِكَ، فَادْكُرْ مَا أَنْتَ لَهُ ذَاكِرٌ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ»، ثُمَّ يَخْرُجُونَ مَعَهُ إِلَى الصَّفَا، فَيَقُولُ: «أَبَايِعُكُمْ عَلَى أَنْ لَا تَوَلُّوا عَنِ الرَّحْفِ، وَلَا تَسْرِقُوا وَلَا تَرْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا مُحْرِمًا، وَلَا تَأْتُوا فَاحِشَةً، وَلَا تَصْرِفُوا أَحَدًا إِلَّا بِحَقِّهِ، وَلَا تَكْنِزُوا ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا بُرًّا وَلَا شَعِيرًا وَلَا تَأْكُلُوا مَالَ يَتِيمٍ وَلَا تَشْهَدُوا بِمَا لَا تَعْلَمُونَ، وَلَا تُخْرِبُوا مَسْجِدًا حَتَّى تَغْمُرُوا غَيْرَهُ، وَلَا تُقَبِّحُوا مُسْلِمًا، وَلَا تَلْعَنُوا مُوحِّدًا إِلَّا بِحَقِّهِ وَلَا تَشْرِبُوا مُسْكِرًا وَلَا تَسْفِكُوا دَمًا حَرَامًا وَلَا تَعْذِرُوا بِمُسْتَأْمِنٍ وَلَا تَتَّبِعُوا هَارِبًا وَلَا كَافِرًا وَلَا مُنَافِقًا، وَلَا تَلْبَسُوا الذَّهَبَ وَلَا الْحَرِيرَ وَالذِّبَاجَ، وَأَنْ تَلْبَسُوا الْخَشَنَ مِنَ الثِّيَابِ، وَتَرْكَبُوا سُجُوجَ اللَّبُودِ، وَتَوْسَدُوا التُّرَابَ عَلَى الْخُدُودِ، وَتُجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَتَشْمُونَ الطَّيِّبَ، وَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ فَلَكُمْ عَلَيَّ أَنْ لَا أَتَّخِذَ حَاجِبًا، وَلَا أَلْبَسَ إِلَّا مَا تَلْبَسُونَ، وَلَا أَرْكَبَ إِلَّا مَا تَرْكَبُونَ، وَأَمْشِي حَيْثُ تَمْشُونَ، وَأَكُونُ حَيْثُ تَكُونُونَ، وَأَرْضَى بِالْقَلِيلِ، وَأَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا، وَأَعْبُدُ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ، أَفِي لَكُمْ وَتَقُونَ لِي».

قَالُوا: «قَدْ رَضِينَا وَبَايَعْنَاكَ عَلَى ذَلِكَ»، فَيُصَافِحُونَهُ، وَيُصَافِحُهُمْ رَجُلًا رَجُلًا، وَيَفْتَحُ اللَّهُ خُرَاسَانَ عَلَى يَدِهِ، وَتُطِيعُهُ الْيَمَنُ، وَتَسِيرُ الْجُيُوشُ أَمَامَهُ، وَتَكُونُ هَمْدَانُ وَزَرَاءَهُ، وَجَوْلَانُ جُنُودَهُ، وَحِمِيرُ أَعْوَانِهِ، وَمَضَرُ قَوَادِهِ، وَيَكْثُرُ اللَّهُ جَمْعُهُ بِتَمِيمٍ، وَيَشُدُّ ظَهْرُهُ بِقَيْسٍ، وَيَسِيرُ وَرَايَاتُهُ أَمَامَهُ، وَعَلَى مُقَدِّمَتِهِ عَقِيلٌ، وَعَلَى سَاقَتِهِ الْحَزْثُ، وَتُحَالِفُهُ ثَقِيفٌ وَ مَجْمَعٌ وَ غُدَافٌ، فَيَقْبَلُ بِالْجُيُوشِ حَتَّى يَصِيرَ بِوَادِي الْقُرَى فِي هُدُوٍّ وَرَفْقٍ، وَيَلْحَقُهُ هُنَاكَ ابْنُ عَمِّهِ الْحَسَنِيُّ فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ فَارِسٍ، فَيَقُولُ: «يَا بَنَ عَمٍّ أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْجَيْشِ مِنْكَ، أَنَا ابْنُ الْحَسَنِ، وَأَنَا الْمَهْدِيُّ».

(فَيَقُولُ لَهُ الْمَهْدِيُّ: «لَا بَلَّ أَنَا الْمَهْدِيُّ».)

فَيَقُولُ لَهُ الْحَسَنِيُّ: «هَلْ مِنْ آيَةٍ فَأَتْبِعَكَ؟»

فَيُؤَمِّي الْمَهْدِيُّ إِلَى الطَّيْرِ، فَيَسْقُطُ عَلَى كَتِفِهِ، وَيَغْرِسُ قَضِيبًا فِي مَوْضِعٍ مِنَ الْأَرْضِ بِيَدِهِ، فَيَخْضَرُّ وَيُورِقُ. فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ: «يَا بَنَ الْعَمِّ هِيَ لَكَ»، وَيَتَابِعُهُ وَيُسَلِّمُ إِلَيْهِ جَيْشُهُ، فَيَكُونُ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ وَاسْمُهُ كَاسِمِهِ. وَتَقَعُ الصَّيْحَةُ بِالشَّأْمِ: «أَلَا إِنَّ أَعْرَابَ الْحِجَازِ قَدْ خَرَجُوا إِلَيْكُمْ»، فَيَجْتَمِعُونَ إِلَى السُّفْيَانِيِّ بِدِمَشْقَ، فَيَقُولُونَ لَهُ: «إِنَّ أَعْرَابَ الْحِجَازِ قَدْ خَرَجُوا إِلَيْنَا».

می‌گویند: چنین می‌کنیم، پس آنچه باید ذکر کنی ذکر فرما ای فرزند پیامبر خدا، درود خدا بر تو باد، با او به‌سوی صفا می‌روند، او می‌فرماید:

باشما بیعت می‌کنم بر آن‌که: از رفتن به‌سوی دشمن دوری نکنید، و دزدی نکنید، و زنا نکنید و مُحرمی را نکشید، و کار زشت نکنید، و کسی را مرانید مگر آن‌که حقش را داده باشید، و طلا و نقره و گندم و جو ذخیره نکنید، مال یتیم را نخورید، و به آنچه انجام می‌دهید گواهی ندهید، و مسجدی را خراب نکنید تا مسجد دیگری را جای آن بسازید، و هیچ مسلمانی را زشت مپندارید، و هیچ یکتاپرستی را لعن نکنید مگر آن‌که حقش باشد، و میگساری نکنید، و خونی را به حرام نریزید، و به هیچ پناهنده‌ای نیرنگ نکنید و هیچ گریزنده یا کافر و یا منافقی را دنبال نکنید، و طلا و ابریشم و حریر و دیباج بر تن نکنید، و جامهٔ زیر بر تن کنید، و بر زینهای نم‌دین سوار نشوید، و به هنگام خواب گونه بر خاک بگذارید، و برای خداوند آن‌گونه که شایستهٔ اوست جهاد کنید، و بوی خوش استشمام کنید، و به معروف امر و نهی از منکر کنید، اگر چنان نمودید، پس حق شما بر من آن است که حاجبی برای خود نگیرم، و بر تن نکنم مگر آنچه بر تن می‌کنید، و سوار نشوم مگر آنچه سوار می‌شوید، و بدان‌جا روم که شما می‌روید، و همان‌جا باشم که شما حضور دارید، و به اندک بسنده کنم، و زمین را پر از عدل نمایم آن‌گونه که پر از ستم شده است و خداوند را آن‌چنان که شایستهٔ اوست عبادت کنم، من به شما وفادار باشم و شما به من. می‌گویند: «راضی شدیم و با تو بر آن‌چه گفتی بیعت می‌کنیم». پس دست در دست او می‌گذارند، و او نیز با یک یک آنها دست می‌دهد، و خداوند خراسان را بوسیلهٔ او فتح می‌کند، و یمن به فرمان او درمی‌آید و سپاهیان پیشاپیش او به راه می‌افتند، و همدانیان در پس او خواهند بود، و جولانیان سربازانش، حمیریان یارانش و مُضریان فرماندهانش خواهند بود، خداوند یارانش را با تمیمیان افزون می‌سازد و پشت او را بقیسیان محکم می‌دارد، او به پیش می‌رود و پرچمهایش پیشاپیش او در حرکت‌اند، جلوی سپاهش عقیلیان‌اند و در پیش حرثیان، ثقیفیان و مجمعیان و غدافیان [و یا غدافیان] با او هم‌پیمان می‌شوند، پس با سپاهیان به پیش می‌رود تا آن‌که به آرامی و اعتدال به وادی القری می‌رسد، و در آنجا پسر عمویش حسنی به همراه دوازده هزار سوار به او می‌پیوندد، و به او می‌گوید: «ای عموزاده من از تو به این ارتش سزاوارترم، من فرزند حسن هستم، من مهدی هستم. مهدی به او می‌گوید: «نه من مهدی هستم پس حسنی می‌گوید: آیه نشانه‌ای داری تا از تو پیروی کنم؟»

مهدی به پرنده‌ای اشاره می‌کند، و آن پرنده بر شانه‌اش می‌افتد، و میله‌ای بدست خود در زمین فرو می‌کند آن میله سبز می‌شود و برگ می‌دهد، آنگاه حسنی می‌گوید: «ای عموزاده سپاه از آن توست» و با او بیعت کرده، سپاه را به او تحویل می‌دهد، و در جلوی سپاه قرار می‌گیرد، و نامش همانند نام اوست.

و در شام فریادی سر داده می‌شود: «به هوش باشید که اعراب حجاز به‌سوی شما می‌آیند». پس در دمشق به گرد سفیانی می‌آیند، و می‌گویند: «اعراب حجاز به سمت ما می‌آیند».

فَيَقُولُ السُّفْيَانِيُّ لِأَصْحَابِهِ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ؟»

فَيَقُولُونَ: «أَصْحَابُ نَبْلِ وَ إِبِلٍ وَ ضَعْفٍ، وَ نَحْنُ أَصْحَابُ الْعُدَّةِ وَ السِّلَاحِ أَخْرَجُوا بَنَاءَ إِلَيْهِمْ»، حَيْثُ يَرَوْنَهُ قَدْ جَبُنَ عَنِ الْخُرُوجِ وَ هُوَ عَالِمٌ بِمَا يُرَادُ بِهِ، فَلَا يَزَالُونَ بِهِ حَتَّى يَشْتَدَّ عَزْمُهُ عَلَى الْخُرُوجِ.

قَالَ الْأَخْنَفُ بْنُ قَيْسٍ وَ عَمْرُو بْنُ الْحَقِيقِ: فَمَا اسْمُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قَالَ: هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ مَرْثَةَ بْنِ كَلْبٍ بْنِ سَلْهَبٍ بْنِ يَزِيدَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بْنِ عُثْمَانَ بْنِ خَالِدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَاوِيَةَ (بْنِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ) بْنِ أَبِي سُفْيَانَ صَخْرٍ بْنِ حَرْبٍ بْنِ أُمَيَّةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ، مَلْعُونٌ فِي السَّمَاءِ، مَلْعُونٌ فِي الْأَرْضِ، أَشْرُ خَلْقِ اللَّهِ أَبًا، وَ أَلْعَنُ خَلْقِ اللَّهِ جَدًّا، وَ أَكْثَرُ خَلْقِ اللَّهِ ظُلْمًا، فَيَخْرُجُ بِخَيْلِهِ وَ رَجُلِهِ فِي مَائَتِي أَلْفٍ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا حَتَّى يَنْزِلَ بُحَيْرَةَ طَبْرِئَةَ، فَيَسِيرُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَنْ مَعَهُ حَتَّى يَصِيرُ إِلَى النَّجَفِ، فَيَنْشُرُ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَيَهْزُهَا، فَتَلْمَعُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، وَ يَسِيرُ وَ جَبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ، وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِهِ، وَ النَّاسُ يُلْحَقُونَ بِهِ مِنَ الْأَمْصَارِ وَ الْآفَاقِ، لَا يُحْدِثُ فِي بَلَدٍ حَادِثَةً إِلَّا الْأَمَانَ وَ الْبُشْرَى، حَتَّى يَأْتِيَ السُّفْيَانِيَّ وَ هُوَ عَلَى بُحَيْرَةِ طَبْرِئَةَ، وَ قَدْ اجْتَمَعَ مَعَهُ خَلْقٌ كَثِيرٌ، وَ قَدْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَى السُّفْيَانِيَّ حَتَّى أَنَّ الطَّيْرَ فِي السَّمَاءِ تَرْمِيهِمْ بِالْحِجَارَةِ، وَ الْجِبَالَ بِالصُّخُورِ، فَيَكُونُ بَيْنَهُمَا وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ يُهْلِكُ اللَّهُ بِهَا جَيْشَ السُّفْيَانِيَّ، فَلَا يَبْقَى غَيْرُ السُّفْيَانِيَّ وَحْدَهُ فِي شِرْذِمَةٍ قَلِيلَةٍ، فَيَمْضِي هَارِبًا، فَيَأْخُذُهُ رَجُلٌ مِنَ الْمَوَالِي؛ اسْمُهُ صَبَّاحٌ، فَيَأْتِي بِهِ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يُصَلِّي عِشَاءَ الْمَغْرِبِ، فَيُبَشِّرُهُ، فَيَفْرَحُ بِالظَّفَرِ بِهِ، وَ يُخَفِّفُ فِي صَلَاتِهِ، فَيَقُولُ لَهُ السُّفْيَانِيُّ: «يَا بَنَ عَمِّ اسْتَبَقَنِي أَكُنْ لَكَ خَيْرَ عَوْنٍ».

فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: «مَا تَرَوْنَ فِيمَا يَقُولُ؟ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ رَحِيمٌ».

فَيَقُولُونَ: «وَاللَّهِ لَا أَوْ نَقْتَلُهُ، فَإِنَّهُ سَفَكَ الدَّمَاءَ، وَ سَبَى حَرِيمَ الْمُسْلِمِينَ، وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا فَعَلَ».

فَيَقُولُ: «شَأْنُكُمْ وَ إِيَّاهُ».

سفیانی به یارانش می گوید: «در مورد اینان چه می گوید؟»

می گویند: «آنان تیر و شتر دارند و ضعیف اند و ما ابزار و اسلحه داریم ما را به سوی آنان بفرستید» چراکه می بینند او از لشکرکشی هراسان است و او می داند چه بر سرش خواهد آمد، پس هنوز نزد او بودند که اراده اش بر لشکرکشی قوت می گیرد.

احنف بن قیس و عمرو بن حمق پرسیدند: نام او چیست ای امیرالمؤمنین؟ فرمود: او عثمان بن عقبه بن مره بن کلب بن سلهب بن یزید - لعنت خدا بر او باد - بن عثمان بن خالد بن عبدان بن معاویه (بن یزید بن معاویه) بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس است، وی در آسمان و زمین لعنت شده است، پدر او بدترین پدران خلق خداست، و جد او ملعونترین جد. از همه بندگان خدا ظالم تر، با اسبان و مردانش به تعداد صد و هفتاد هزار خارج می شود تا آنکه به دریاچه طبریه می رسد، مهدی با سپاهیانش می آید تا به نجف می رسد و پرچم پیامبر خدا ﷺ را می گستراند و به اهتزاز درمی آورد، پس میان مشرق و مغرب می درخشد، او حرکت می کند و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپش او را همراهی می کنند و مردم از کشورها و سرزمینها به او می پیوندند، در کشورها جز امنیت و خوشحالی اتفاق دیگری نمی افتد، تا آنکه به سراغ سفیانی در دریاچه طبریه می رود که مردم بسیاری گرد وی تجمع کرده اند، و خداوند بر سفیانی خشم گرفته است تا جایی که پرندگان در آسمان بر آنان سنگ می اندازند، و کوهها نیز بر آنان سنگ می اندازد، پس جنگی بزرگ میان آنها درمی گیرد و ارتش سفیانی در آن نابود می گردد.

و کسی جز سفیانی و گروه اندکی زنده نمی مانند، و او پای به فرار می نهد و مردی از موالی او را می گیرد، نام او صباح است، سپس مهدی علیه السلام نزد او می آید و او درحال خواندن نماز عشاء است، و او را بشارت می دهد، او نیز از گرفتن سفیانی خشنود می گردد، نمازش را سریعتر می خواند، و سفیانی به او می گوید: «ای پسرعمو مرا زنده نگهدار تا بهترین یاور تو باشم».

پس به یارانش می فرماید: «نظر شما در مورد آنچه می گوید چیست؟ می پرسد چون مهربان است. آنان پاسخ می دهند: به خداوند سوگند که یا نماز نمی خوانیم یا او را می کشیم، زیرا که او خونها ریخت و زنان مسلمانان را به بردگی برد و تو می دانی که چه کرده است.» پس می فرماید: این به شما و او مربوط است.

فَيَأْخُذُهُ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ، فَيُضْجِعُونَهُ عَلَى شَاطِئِ الْبَحِيرَةِ تَحْتَ شَجَرَةٍ أَغْصَانُهَا فِي الْمَاءِ،
فَيَذْبَحُونَهُ كَمَا يَذْبَحُ الْكَبْشُ، وَ يُعَجِّلُ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ. أَلَا إِنَّ أَبْغَضَ الْأَسْمَاءِ إِلَى اللَّهِ
اسْمُهُ، وَاسْمُ حَرْبٍ، وَ غَالِبٍ، وَ طَالِبٍ، وَ مُدْرِكٍ، وَ خَالِدٍ، وَ يَزِيدٍ، وَ الْوَلِيدِ.
وَاعْلَمُوا أَنَّ لِجَهَنَّمَ أَرْبَعَةً أَوْ كَانِ، كُلُّ مِنْهَا لِرَجُلٍ اسْمُهُ الْوَلِيدُ؛ فَالرُّكْنُ الْأَوَّلُ لِلْوَلِيدِ بْنِ
الرَّيَّانِ؛ فِرْعَوْنُ إِبْرَاهِيمَ، وَالرُّكْنُ الثَّانِي لِلْوَلِيدِ الثَّانِي ابْنِ مُضْعَبٍ؛ فِرْعَوْنُ مُوسَى، وَالرُّكْنُ
الثَّالِثُ لِلْوَلِيدِ الْمَخْزُومِيِّ، وَالرُّكْنُ الرَّابِعُ لِلْوَلِيدِ الْمَرْوَانِيِّ. أَلَا وَفِي ذَلِكَ الْوَقْتِ يُرِيحُ اللَّهُ
مِنْ أُمِّيَّةٍ وَ يُبِيدُ شَافَتْهَا.

ثُمَّ يَسِيرُ الْمَهْدِيُّ إِلَى دِمَشْقَ، وَ يَبْعَثُ جَيْشًا إِلَى أَحْيَاءِ كُلِّبٍ، فَالْخَائِبُ مَنْ خَابَ مِنْ
سَلْبِ كُلِّبٍ وَ لَوْ يَعْقَالُ بَعِيرٍ، فَيَسْبِي كُلْبًا وَ تُبَاعُ نِسَاؤُهُمْ عَلَى دَرَجِ دِمَشْقَ مُوشِمَاتِ
السَّوَاعِدِ، وَ إِنَّ دِمَشْقَ فُسْطَاطُ الْمُسْلِمِينَ وَ هِيَ خَيْرُ مَدِينَةٍ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، فِيهَا آثَارُ
النَّبِيِّينَ وَ بَقَايَا الصَّالِحِينَ، مَعْصُومَةٌ مِنَ الْفِتَنِ، مَنْصُورَةٌ عَلَى أَعْدَائِهَا، فَمَنْ وَجَدَ السَّبِيلَ
إِلَى أَنْ يَتَّخِذَ بِهَا مَرْبَطَ شَاةٍ فَذَلِكَ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِ حِطَّانٍ بِالمَدِينَةِ، يَنْتَقِلُ اخْتِيارَ الْعِرَاقِ إِلَيْهَا،
وَ يَكُونُ جِهَادُهُمْ بِطَرَسُوسَ وَ هَوَاها مَنكُوسَ، وَ يَخْرُجُ الرُّومُ فِي مِائَةِ صَلِيبٍ، تَحْتَ كُلِّ
صَلِيبٍ عَشْرَةُ آلَافٍ فَارِسٍ، فَيَنْزِلُونَ عَلَى طَرَسُوسَ فَيَفْتَحُونَهَا بِأَسِنَّةِ الرِّمَاحِ، وَ هُوَ بَعْدَ
مَوْجٍ وَ رُجُوعٍ، فَيَنْهَبُ مَا فِيهَا مِنَ الْأَمْوَالِ، وَ يَنْقُضُ حِجَارَتَهَا حَجَرًا حَجَرًا، فَكَأَنِّي أَرَى
نِسَاءَهَا وَ هُنَّ رَدِيفَاتُ الْعُلُوجِ، وَ خَلَاخِلُهُنَّ تَلُوحُ فِي الشَّمْسِ، وَ يَبْعَثُ اللَّهُ جَبْرِئِيلَ إِلَى
الْمَصِيصَةِ فَيَقْلَعُهَا، وَ يَصِيرُ حَيْشُ الْكُفَّارِ، فَيَقُولُونَ: «أَيْنَ الْمَدِينَةُ الَّتِي كَانَتْ هَاهُنَا، وَ كَانَتْ
النَّصْرَانِيَّةُ تَفْرَعُ مِنْهَا، وَ كَانَتْ تُغِيثُ الْإِسْلَامَ»؟! فَيَسْمَعُونَ صَوْتَ الدُّيُوكِ وَ صَهِيلَ الْخَيْلِ
فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ، فَيَرْفَعُونَ لِذَلِكَ رُؤُوسَهُمْ، فَيَرَوْنَهَا مُعَلَّقَةً بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، فَيَقُولُ
مَلَائِكُهُمْ: «خُذُوا عَنْهَا»، فَيَصْعَدُونَ الْجِبَالَ، وَ يَبْعُدُونَ عَنْهَا لِكَيْلَا تَسْقُطَ عَلَيْهِمْ، وَ تَخْرُجُ
سَرَايَاهُ، فَيَنْقُلُونَ جَمِيعَ مَالِهِمْ فَيُؤَافِهِمُ الْمَهْدِيُّ؛ حَيْثُ ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ﴿أَذْنَى الْأَرْضِ﴾
وَ هُوَ أَسْفَلُ الرِّقَّةِ بِعَشْرِ فَرَاسِخَ.

گروهی از آنان او را می‌برند و او را به کنار دریاچه برده و زیر درختی می‌خوابانند که شاخه‌هایش در آب قرار دارند، پس سرش را از تن جدا می‌کنند همانند میشی که سر بریده می‌شود، و خداوند روحش را فوراً به آتش می‌اندازد، بدانید که بدترین نامها نزد خداوند، نام او و نامهای حرب، غالب، طالب و مدرک و خالد و یزید و ولید می‌باشند. و بدانید که جهنم چهار رکن دارد، هر رکن آن از آن مردی است به نام ولید، پس رکن اول از آن ولید بن ریان، فرعون ابراهیم و رکن دوم از آن ولید بن مصعب، فرعون موسی، و رکن سوم از آن ولید مخزومی و رکن چهارم از آن ولید مروانی است. آگاه باشید که در آن زمان خداوند مردم را از بنی‌امیه آسوده می‌گرداند و نسل فاسد آنان را از میان می‌برد.

سپس مهدی به سوی دمشق می‌رود، و سپاهی را به محله‌های بنی‌کلب گسیل می‌دارد، پس زیانکار آن است که ناامید از چپاول کلب باشد حتی اگر فقط طناب دور گردن اشتری را از آن خود سازد، کلییان به اسیری برده می‌شوند و زنان آنان با بازوان نشان‌دار شده در راههای دمشق فروخته می‌شوند، دمشق فسطاط مسلمانان [به لحاظ آبادانی] و بهترین شهر آن زمان است، در آن آثار پیامبران و بازمانده‌های صالحان است، از فتنه محفوظ خواهد بود و بر دشمنانش پیروزمند، پس هر آن‌کس که بتواند به اندازه بستن یک میش جایی در آن یابد برای او بهتر از ده دیوار در مدینه خواهد بود، نیکان عراق به آنجا منتقل می‌شوند، در طرسوس جهاد می‌کنند هنگامی که هوايش معتدل است، و رومیان با صد صلیب خارج می‌شوند و زیر هر صلیب ده هزار اسب‌سوار خواهد بود، پس به طرسوس می‌رسند، و آن را با قدرت سرنیزه‌ها فتح می‌کنند و فتح پس از افت و خیزهایی صورت می‌گیرد، و هرچه ثروت در آن است به تاراج می‌برند، و سنگهایش را یک به یک فرومی‌ریزند، تو گویی زنانش را می‌بینم که پشت مردان درشت‌هیکل بر اسبان سوارند و خلخالهای آنان در آفتاب نمایان است. و خداوند جبرئیل را به مصیصه می‌فرستد و او آن را از جای می‌کند، و مایه ترس و دلهره کافران می‌گردد.

پس گویند: «کجاست آن شهری که در این جا بود و نصرانی‌ها از آن در هراس بودند و مسلمانان را یاور بود؟»

پس صدای خروسان و شیهه اسبان را بالای سرشان می‌شنوند، و به بالا نگاه می‌کنند، و آن را میان آسمان و زمین معلق می‌بینند، پادشاهشان به آنان می‌گوید: «از آن دور شوید». به بالای کوهها می‌روند و از آن دور می‌شوند تا بر سر آنان نیفتد و دسته‌های سپاهش از آنجا خارج می‌شوند، و همه اموال را با خود می‌برند و سپس مهدی به آنان می‌رسد، در محلی که خداوند در کتابش از آن یاد کرده است نزدیکترین سرزمین^(۱) که پایین‌تر از رقه با فاصله ده فرسخ است.

ثُمَّ يَسِيرُ حَتَّى يَغْبِرَ الْفُرَاتَ، فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، حَتَّى يَتَغَيَّرَ مَاءُ الْفُرَاتِ مِنَ الدَّمِ، وَ تَجِفُّ شُطُوطُهَا بِالْقَتْلِ، وَ يَنْهَزِمُ بَاقِي الرُّومِ، فَيُلْحَقُونَ بِأَنْطَاكِيَّةَ، وَ يَنْزِلُ الْمَهْدِيُّ مُحَاذِي كَفَرطَابَ، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ مَلِكُ الرُّومِ يَطْلُبُ مُهَادَنَتَهُ، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ الْمَهْدِيُّ يَطْلُبُ مِنْهُ الْجَزْيَةَ، فَيُجِيبُهُ عَلَى ذَلِكَ عَلَى أَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنْ بَلَدِ الرُّومِ أَحَدٌ، وَ لَا يَبْقَى عِنْدَهُمْ أَسِيرٌ إِلَّا وَ يُطْلِقُونَهُ، وَ يُقِيمُ الْمَهْدِيُّ بِأَنْطَاكِيَّةَ سَنَةً.

وَ لِأَنْطَاكِيَّةَ مَلَا حِمٌ وَ جُوعٌ، وَ هِيَ مَنْصُورَةٌ، وَ يَبْعَثُ الْمَهْدِيُّ أَصْحَابَهُ وَ أَمْرَاءَهُ عَلَى سَائِرِ الْأَمْصَارِ، وَ يَعْدِلُ بَيْنَ النَّاسِ حَتَّى تَزْعَى الشَّاةُ وَ الذَّنْبُ فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ، وَ يَلْعَبُ الصَّبِيَانُ بِالْحَيَاتِ وَ الْعَقَارِبِ، فَلَا يَضْرُوْنَهُمْ شَيْئاً، وَ يَذْهَبُ الشَّرُّ، وَ يَبْقَى الْخَيْرُ، وَ يَزْرَعُ الزَّرَّاعُ مُدًّا وَاحِداً، فَيُخْرِجُ لَهُ مِائَةٌ مُدًّا؛ كَمَا قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ﴿ فِي كُلِّ سُنْبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ ﴾، وَ يَذْهَبُ الرِّبَا، وَ شُرْبُ الْخَمْرِ، وَ الْغِنَاءُ وَ لَا يَذْكُرُهُ أَحَدٌ، وَ يَقْبَلُ النَّاسُ عَلَى الْعِبَادَةِ وَ الْخُشُوعِ وَ الصَّلَاةِ، فَعِنْدَهَا تَطُولُ الْأَعْمَارُ، وَ تُؤَدَّى الْأَمَانَاتُ، وَ تَحْمِلُ الْأَشْجَارُ، وَ تَزْكُو الثَّمَارُ، وَ يَهْلِكُ الْأَشْرَارُ، وَ يَبْقَى الْأَخْبَارُ، وَ لَا يَبْقَى أَحَدٌ يُبْغِضُ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الْأَشْتَرِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَيْنَ لَنَا فِي مَقَامِكَ هَذِهِ السَّنَةُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا ﴾ وَ إِبْرَاهِيمَ، وَ لَقَدْ وَصَّاكُمْ بِهِ حَبِيبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَتَعَالَى اللَّهُ عَنِ التَّشْبِيهِ وَ الْمِثَالِ وَ الشُّبُهَاتِ.

سپس، راهش را ادامه داده تا از فرات بگذرد، تعداد بسیاری از آنان را به قتل می‌رساند، به گونه‌ای که آب فرات در اثر خونهایشان تغییر می‌کند، و کناره‌هایش از لاشه کشته‌ها بدبو می‌شود و دیگر رومیان نیز شکست می‌خورند و عقب می‌نشینند بعد به انطاکیه می‌پیوندند، و مهدی در نزدیکی کفر طاب منزل می‌کند، سپس پادشاه روم به نزد او فرستاده‌ای می‌فرستد و از او صلح می‌خواهد، مهدی فرستاده‌ای به سوی او می‌فرستد و از او طلب جزیه می‌کند، او نیز موافقت می‌کند به شرط آنکه کسی از سرزمین روم خارج نشود و همه اسیران را آزاد کنند و مهدی به مدت یک سال در انطاکیه می‌ماند. در انطاکیه حماسه‌ها و قحطیها رخ می‌دهد، اما پیروز می‌شود، و مهدی یاران و فرماندهان خویش را به دیگر کشورها می‌فرستد، در میان مردم به مساوات رفتار می‌کند تا بدانجا که میش و گرگ در کنار یکدیگر خواهند چرید، و کودکان با مارها و عقربها بازی می‌کنند و ضرری به آنان نمی‌رسانند، و شر از میان رفته و خیر می‌ماند، زارع یک من می‌کارد و از آن صد من برمی‌دارد. همانگونه که خداوند در کتابش فرمود: در هر خوشه یک صد دانه باشد و خداوند برای هر که بخواهد چند برابر می‌کند.^(۱)

و ربا و میگساری و آواز از میان رفته، کسی آنها را به یاد نمی‌آورد، و مردم به عبادت و خشوع و نماز روی می‌آورند، در آن زمان عمرها طولانی می‌شود، و امانتها به صاحبانشان بازگردانده می‌شوند، و درختان پربار شده و میوه‌ها بسیار گردند، بدان هلاک شوند و نیکان می‌مانند، و کس نمی‌ماند که آل محمد علیهم‌السلام را دشمن شمرد.

آنگاه مالک اشتر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین در همین جا، این سال را برای ما شرح ده.

حضرت علیه‌السلام فرمود: برای شما از دین همان را تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود.^(۲) و به ابراهیم نیز، و حبیب من محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شما را به آن توصیه کرد، پس خداوند برتر از تشبیه و مثال و شبهه است.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ، وَالْقَاسِطِينَ، وَالْمَارِقِينَ، وَالظَّالِمِينَ، مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.
 أَلَا وَإِنِّي أَقُولُ لَكُمْ: لَا تَكْذِبُوا، وَإِذَا اتَّмَنَنْتُمْ فَلَا تَخُونُوا، وَإِذَا مَرَرْتُمْ بِاللُّغُو مُرُوا
 كِرَامًا، وَالصَّبْرُ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ حَقًّا، وَإِذَا حَكَمْتُمْ فَكُونُوا عُدُولًا، وَإِذَا وَعَدْتُمْ [فَ]—لَا
 تُخْلِفُوا، وَإِذَا قُلْتُمْ فَاصْدُقُوا، وَاتَّقُوا الصَّلَاةَ، وَآتُوا الزَّكَاةَ، وَأَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ
 الْمُنْكَرِ، وَكُونُوا عِبَادًا لِلَّهِ إِخْوَانًا، فَإِذَا كُنْتُمْ كَذَلِكَ فَأَنْتُمْ مِمَّنْ ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَوَصَفَهُ،
 فَهَذِهِ خِصَالُ الْمَهْدِيِّ وَأَصْحَابِهِ؛ وَهُمْ الشَّيْعَةُ الصَّادِقُونَ حَقًّا، وَإِنِّي لَأَعْرِفُ خَرَابَ الْمُدُنِ
 وَالْعَامِرَ مِنْهَا.

فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ الْأَشْتَرِ فَقَالَ: أَوْضِحْ لَنَا يَا مَوْلَايَ الْمَعَاوِلَ مِنْهَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ،
 فَكَلَامُكَ يَمْحِي دَرَنَ قُلُوبِنَا.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تُعْمَرُ كُوفَانُكُمْ هَذِهِ حَتَّى لَا يَكُونَ بِهَا خَرَابٌ، وَيُبَاعُ بِهَا مَرْبُطُ فَرَسٍ
 بِأَثْنِي عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَلَيْسَ بِهَا مَعْقِلٌ، وَنِعَمَ الْمُؤْتِفَكَةُ، وَلَيْسَ هِيَ مَعْقِلًا، وَخَرَابُهَا مِنْ
 الْعِرَاقِ، وَتُعْمَرُ الزُّورَاءُ عِمَارَةً لَمْ تُعْمَرْهَا مَدِينَةٌ وَلَيْسَ هِيَ مَعْقِلًا، يَسْكُنُهَا الْجَبَابِرَةُ
 وَالْفَرَاعِنَةُ، بِهَا كُنُوزُ قَارُونَ، وَحُكْمُ فِرْعَوْنَ، فَكَمْ لَهَا مِنْ مَلَا حِمٍّ وَحُرُوبٍ، وَخَرَابُهَا
 بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ، وَتُعْمَرُ نَصِيبِيْنُ الْعِمَارَةِ الْحَسَنَةِ وَلَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ خَسَفَ وَزَلْزَلَتْ، أَلَا إِنَّهَا
 أَسْرَعُ ذَهَابًا فِي الْأَرْضِ مِنَ الْوَتِدِ الْحَدِيدِ فِي الْأَرْضِ الرَّخْوَةِ، وَتُعْمَرُ وَاسِطٌ، وَلَيْسَ هِيَ
 بِمَعْقِلٍ، ثُمَّ تَهْلِكُ مِنْ بَعْدِ حُرُوبٍ بِالرَّمْلِ، وَتُعْمَرُ سُرٌّ مَنْ رَأَى، وَلَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَتَهْلِكُ
 بِالرِّيَّاحِ، وَتُعْمَرُ أَذْرَبِيْجَانٌ، وَلَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَتَهْلِكُ بِالصَّوَاعِقِ، وَتُعْمَرُ الْمُوَصِّلُ، وَلَيْسَ
 هِيَ مَعْقِلًا وَ لَهَا حُرُوبٌ وَجُوعٌ، وَ لَهَا أَهْوَالٌ وَ خَرَابٌ، وَ تَخْرُبُ بِسَنَابِكِ الْخَيْلِ،

هان که لعنت خداوند بر ناکثین و قاسطین و مارقین و ظالمین، از اولشان تا آخرینشان باشد.

آگاه باشید به شما می‌گویم که دروغ مگویید، اگر به شما اعتماد کردم خیانت مکنید، و اگر سخن بیهوده شنیدید، مانند بزرگان از آن درگذرید، و به شایستگی بر حکم خداوند صبر پیشه سازید، و اگر حکم کردید عادل باشید، اگر وعده دادید خلاف آن نکنید، اگر سخن می‌گویید براستی بگویید. نماز را به پای دارید و زکات دهید، به معروف امر کنید و از منکر نهی، برای خداوند بنده و با یکدیگر برادر باشید، اگر چنین بودید جزو آنانی خواهید بود که خداوند آنها را یاد و توصیف کرده است. پس این صفات مهدی و یارانش است، و آنان شیعه راستین واقعی هستند و براستی که من شهرهای خراب و آباد را به خوبی از یکدیگر می‌شناسم. مالک اشتر برخاست و گفت: سرورم، دژهای آن زمان را برایمان توصیف کن، زیرا سخت پلشتی دل‌هایمان را می‌زداید.

حضرت علیه السلام فرمود:

این شهر کوفه شما آباد شده تا آنجا که هیچ خرابی در آن دیده نمی‌شود، و اصطبل اسبی را به دوازده هزار درهم فروشند و در آن دژی نخواهد بود، و چه خوبست تغییر احوالش، که دژی نیست، خرابی آن از عراق است، و بغداد آباد می‌شود آن چنان که هیچ شهری آباد نشده است، و آن نیز دژ نیست، در آن ستمگران و فرعونها ساکن می‌شوند، در آن گنجهای قارون است و حکومت فرعون، چه بسیار جنگها و کشتار در آن رخ خواهد داد، و در زمین فرورفتگی و زلزله‌هایی رخ می‌دهد، بدانید که این شهر سریعتر از میخ در زمین سست فروخواهد رفت، و واسط آباد می‌گردد، و آن نیز دژ نیست، و پس از جنگهای بسیار با شن از میان خواهد رفت و سرمن رأی [سامرا] نیز آباد می‌شود ولی دژ نیست، بوسیله بادها از میان می‌رود، و آذربایجان نیز آباد می‌گردد، و دژ نیست، و بوسیله صاعقه‌ها نابود می‌گردد، و موصل نیز آباد می‌شود اما دژ نیست، و جنگها و قحطی‌ها در آن رخ می‌دهند و با سم‌های اسبان خراب می‌گردد.

و تُعْمَرُ نَصِيبِينَ الْعِمَارَةِ الْحَسَنَةِ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ لَهَا أَهْوَالٌ وَ خَرَابٌ وَ تُخْرَبُ بِسَنَابِكِ
الْخَيْلِ، وَ تُعْمَرُ حَرَّانٌ وَ هِيَ الْعَجُوزُ مَدِينَةُ سَامَ بْنِ نُوحٍ الْعِمَارَةُ الثَّامَّةُ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ
خَرَابُهَا مِنْ وَلَدِ نَصْرِ، وَ تُعْمَرُ الرَّقَّةُ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ خَرَابُهَا مِنَ الرِّيحِ، وَ تُعْمَرُ حَلَبُ
عِمَارَةً حَسَنَةً، وَ لَهَا أَهْوَالٌ مِنْ جَبَابِرَةِ طُغَاةٍ، وَ خَرَابُهَا مِنَ الصَّوَاعِقِ، وَ تُعْمَرُ الْمَصِيصَةُ وَ
هِيَ مَعْقِلٌ مَعْقِلَةٌ مَعْصُومَةٌ، وَ تُعْمَرُ دِمَشْقُ الْعِمَارَةِ الثَّامَّةُ، وَ هِيَ مَعْقِلٌ مِنَ الْحُرُوبِ، تَبْنِيهَا
الْجَبَابِرَةُ، وَ فِيهَا نَارُ هُودٍ، يَشْتَمِلُ عَلَيْهَا طَاعُونٌ، وَ تَكُونُ بِسَاحِلِهَا آيَاتٌ مِنْ مَرَائِبِ الطُّغَاةِ
وَ سَيْلُ صَلِيبٍ، حَتَّى يَخْرُجَ أَهْلُ حِمَصَ كَالسَّيْلِ الْعَظِيمِ فَيَقْتَتِلُونَ بَيْنَ تِلْكَ الْكُھُوفِ وَ
التَّلَالِ، وَ يَرْجِعُونَ إِلَى بَعْضِهِمْ بَعْضٌ بَعْدَ قَتْلِ أَنْاسٍ مِنْهُمْ، وَ تُعْمَرُ حِمَصٌ وَ لَيْسَ بِمَعْقِلٍ ثُمَّ
تَخْرَبُ بِالْجُوعِ وَ الْجُورِ وَ حَرْبٍ يَشِيبُ مِنْهُ الطِّفْلُ الصَّغِيرُ حَتَّى يُشَمَّلَ بِهَا فِي الْآفَاقِ، وَ
تُعْمَرُ بَعْدَ ذَلِكَ زَمَانًا حَتَّى لَا يُذَكَّرَ مَا كَانَ بِهَا مِنْ شِدَّةٍ وَ بُؤْسٍ، وَ يَكُونُ بِهَا عَوْنٌ مِنَ الرُّومِ
عِنْدَ صَارِخٍ يَصْرُخُ مِنْ طَرَابُلُسَ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهَا أَهْلُ حِمَصَ، فَيَرْجِعُونَ بِنَصْرِ وَ سُرُورٍ،
فَيَجِدُونَ مَنْ بِهَا مِنَ الرُّومِ قَدْ اسْتَوَلَى أَمْرُهُمْ عَلَى السُّورِ، وَ لَا يَزَالُونَ أَهْلُهَا يَدُورُونَ حَوْلَ
السُّورِ وَ الدُّورِ، فَلَا يَجِدُونَ مَذْخَلًا وَ لَا مَأْكُولًا، فَفَتَحَهَا اللَّهُ لَهُمْ بِلا حَرْبٍ وَ لَا قِتَالٍ،
فَيَدْخُلُونَ إِلَيْهَا، فَلَا يَدْعُونَ بِهَا أَحَدًا، وَ تَخْرَبُ بِالْخَسْفِ وَ الْجَلَاءِ، وَ يُعْمَرُ بَيْتُ الْمُقَدَّسِ
الْعِمَارَةِ الْحَسَنَةِ وَ هِيَ مَعْقِلٌ مَحْفُوظٌ مِنْ بَعْدِ مَا سَلَّمَهُ اللَّهُ مِنَ الْوَقَعَاتِ وَ الْخَرَابِ وَ هُوَ
الْمَسْجِدُ الْمَشْهُورُ حَدًّا مِنْ بَلَدٍ شَرِيفٍ، وَ يَخْرَبُ بِانْقِطَاعِ الْغَيْثِ، وَ تُعْمَرُ الرَّمْلَةُ وَ لَيْسَ هِيَ
بِمَعْقِلٍ وَ هُوَ الْبَلَدُ الْمَذْكُورُ فِيهِ آثَارُ الْأَنْبِيَاءِ، مَحْفُوظٌ مِنَ الْآفَاتِ، وَ يَخْرَبُ بِتَأْجُوجِ
مَأْجُوجَ.

و نصیبین به خوبی آباد می‌گردد ولی دژ نیست و مصیبت‌ها و خرابی‌ها خواهد دید، و با سم اسبان خراب می‌شود و حران نیز کاملاً آباد می‌گردد، که همان شهر سام بن نوح است ولی دژ نیست و خرابی آن بدست فرزندان نصر است، ورقه نیز آباد گردد و دژ نیست و خرابی آن بوسیله باد است و حلب نیز به زیبایی آباد می‌گردد و مصیبت‌هایی از ستمکاران طاغوت دارد، و خرابی آن در اثر صاعقه خواهد بود و مصیبه نیز آباد شود که دژی محکم و نفوذناپذیر است و دمشق نیز کاملاً آباد گردد، و دژی در برابر جنگ‌هاست، ستمکاران آن را آباد خواهند کرد و در آن آتش هود است، طاعون بر آن چیره می‌شود و بر ساحلش نشانه‌هایی از کشتیهای ستمکاران و سیل شدید خواهد بود، تا آنکه مردم حمص همانند سیلی بزرگ خارج شده در میان غارها و بلندیها می‌جنگند و بعد از کشته شدن عده‌ای به سوی یکدیگر بازمی‌گردند، حمص نیز آباد می‌شود اما دژ نیست، سپس با گرسنگی و ظلم و جنگ خراب و ویران شده و کودک خردسال پیر می‌شود، چنان شود که در دیگر سرزمینها مثل شود، و بعد از آن، آباد خواهد شد به گونه‌ای که سختی و بیچارگی آن به یاد نخواهد آمد و در آن رومیانی خواهند بود که هنگامی که از طرابلس فریاد کمک برمی‌خیزد، آنان برای کمک می‌شتابند، پس مردم حمص به سوی آن می‌روند، و با پیروزی و شادمانی بازمی‌گردند، پس می‌یابند رومیانی که در آن بودند برگرداگرد شهر چیره شده‌اند، و هنوز ساکنان آن گرد دیوار و خانه‌های خود می‌گردند، نه سرپناهی پیدا می‌کنند و نه غذایی برای خوردن پس خداوند آن را بدون جنگ و کشتار فتح می‌کند و داخل آن می‌شوند، و کسی را در آن زنده نمی‌گذارند و با فرو رفتن در زمین و آوارگی خراب می‌شود، و بیت المقدس به زیبایی آباد می‌گردد، و این شهر، دژی محفوظ می‌گردد بعد از آن که خداوند آن را از جنگها و خرابیها سالم نگه می‌دارد، و بیت المقدس مسجدی بسیار معروف است. در سرزمینی شریف و در اثر قطعی باران ویران می‌گردد، و رمله آباد گردد ولی دژ نیست، و سرزمینی است که آثار انبیاء در آن است، از آفات محفوظ می‌ماند اما بوسیله یاجوج و ماجوج ویران می‌گردد.

و تُعْمَرُ مَدِينَةُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعِمَارَةُ النَّامَّةُ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ لَهَا حُرُوبٌ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَاللَّهُ يَصْرِفُ عَنْهَا كُلَّ مَخْذُورٍ، وَ تُعْمَرُ مَدِينَةُ فِرْعَوْنَ، وَ لَيْسَ هِيَ بِمَعْقِلٍ، وَ يَكُونُ بِهَا فِتْنٌ، ثُمَّ تَخْرُبُ، فَكَمْ مِنْ مَرْكَبٍ مِنَ الرُّومِ وَ الْبَرْبَرِ وَ السُّودَانِ وَ الزَّلَازِلِ وَ الْجُوعِ، وَ كَمْ مِنْ امْرَأَةٍ تُبَاعُ بِالدُّونِ، فَتِلْكَ أَسْلَافُ أَسْلَفَتْ.

قِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَيْفَ يَكُونُ الْحَجُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟

قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَزَلْ مُدُّ رَفَعِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورَ مُوَكَّلًا بِهَذَا الْبَيْتِ مَنْ يَحُجُّهُ فِي الدُّهُورِ، فَهُمْ بِالْكَعْبَةِ عُكُوفٌ، وَ يَزِيدُهُمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ صُفُوفٌ، وَ إِنَّ لِلْكَعْبَةِ مَلَاحِمَ مِنْ بَعْدِ رُجُوعِ الْحَجَرِ إِلَيْهَا بِسِنِينَ كَثِيرَةٍ، وَ يَرْتَفِعُ الذِّكْرُ الْمَحْفُوظُ، وَ يَتَنَاقَصُ الْأَمْرُ بِهَا، فَكَأَنِّي بِهَا وَ قَدْ وَرَدَ رَجُلٌ مِنَ الْخَلْقِ الْمَعْدُودِ وَ الْحَقَرِ الْمَنْقُوصِ، مُشَوَّهَ الْخَلْقِ يَنْقُضُهَا بِالْفُوسِ، فَعِنْدَهَا يَكُونُ الْبُوسُ وَ يُسْقِطُ اللَّهُ شِرَارَ خَلْقِهِ الْمَخُوسِ عَلَى قَتْلِ النَّفُوسِ.

فَقِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَأَبْلَغَنَا اللَّهُ ذَلِكَ الزَّمَانَ.

فَقَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَبْلُغُونَهُ، وَ إِنَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ، وَ كَمْ فِيهَا مِنَ النَّكَبَاتِ وَ الْعِظَائِمِ الْمُتَنَكِّرَاتِ، فِي الْأُمَّةِ الضَّعَافِ الْأَبْدَانِ الْقِصَارِ الْأَعْمَارِ، وَ كَمْ مَنْ يَدَّعِي بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ. أَلَا فَمَنْ ادَّعَى النُّبُوَّةَ بَعْدَهُ فَاقْتُلُوهُ، وَ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدَهُ ثَلَاثُونَ كَذَّابًا، وَ كُلُّ مَنْ يَخْرُجُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالسَّيْفِ فَهُوَ سُفْيَانِيٌّ.

قِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَمِّمْ لَنَا خَبَرَ الْمَهْدِيِّ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَرَادَ تَمَامَ ذَلِكَ، فَلْيَأْخُذْهُ مِنْ مَالِكِ الْأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ؛ فَإِنَّهُ عِنْدَهُ مَكْتُوبٌ، ثُمَّ نَزَلَ.

و مدینه شهر پیامبر ﷺ کاملاً آباد می شود و دژ نخواهد بود و جنگهایی با دشمنان آل محمد ﷺ خواهد داشت و خداوند هر خطری را از آن دور می سازد، و شهر فرعون نیز آباد می گردد ولی دژ نیست و در آن فتنه خواهد بود، سپس ویران می گردد، پس چه بسیارند کشتیها از روم و بربر و سودان و زلزله ها و قحطی ها در آن و چه بسیار زنانی که به ناچیز فروخته می شوند، اینها همه رخدادهایی هستند که گذشته است. پرسیده شد: یا امیرالمؤمنین حج در آن زمان چگونه خواهد بود؟

فرمود: خداوند عزوجل از زمانی که این خانه را بنا نهاد، وکیل هرکس که در روزگاران به حج می آید، بوده است، زیرا آنان در کعبه عزلت می گزینند و صفوف آنان را با ملائکه افزون می گرداند، طی سالهای بسیار پس از بازگشت حجرا لاسود در کعبه جنگهایی خواهد بود، حفظ قرآن بسیار می شود و اوضاع رو به ضعف می نهد، تو گویی که در آنجا هستم و مردی که در خلقت مانند او کم است و حقیر و ناقص است وارد می شود، او جسمی بدشکل دارد و خانه کعبه را با تیشه خراب می کند، آن وقت زمان درماندگی است، و خداوند بدترین بندگان مجوسش را به جان مردم می اندازد.

گفته شد: ای امیرالمؤمنین خداوند ما را به آن زمان نرساند. حضرت فرمود: شما به آن نخواهید رسید و آن زمان در طبقه هفتم است و چه بسیارند مصیبتها و گناهان بزرگ در امتی با بدنهای ضعیف و عمرهای کوتاه، و چه بسیارند کسانی که بعد از پیامبر حق را طلب می کنند که از آن آنها نیست، آگاه باشید هرکس بعد از او ادعای نبوت کرد او را بکشید و پس از او سی دروغگو خواهند بود، هرکس با شمشیر بر این امت خارج شود سقیانی است.

گفته شد: ای امیرالمؤمنین خبر مهدی را برای ما کامل کن، حضرت ﷺ فرمود: هرکس خبر کامل او را بخواهد، آن را از مالک اشتر نخعی بگیرد زیرا که نزد او نوشته شده است، سپس از منبر پایین آمد.

«خطبة البيان»

فَرَوَى مَالِكُ الْأَشْجَرِيُّ النَّخَعِيُّ قَالَ:

لَمَّا ظَفَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْتِي ضَبَّةً دَخَلَ الْبَصْرَةَ فِي يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ الْخَامِسِ مِنْ صَفْرِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ، وَرَقَى الْمِنْبَرَ بِالْبَصْرَةِ فِي نَصْفِ النَّهَارِ، وَخَطَبَ خُطْبَةً، فَسَمَّاها «خُطْبَةُ الْبَيَانِ»، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ النَّبِيَّ فَصَلَّى عَلَيْهِ، وَ رَغَبَ إِلَى الْجَنَّةِ وَ نَعِيمِهَا، وَ حَذَّرَ مِنَ النَّارِ وَ جَحِيمِهَا، وَ قَالَ فِي آخِرِ الْخُطْبَةِ:

مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّكُمْ رَاقِدُونَ فِي دُنْيَاكُمْ عَمَّا يُرَادُ بِكُمْ، فَإِذَا مِتُّمُ انْتَبَهْتُمْ، وَ صَدَقْتُمْ مَنْ وَعَظَكُمْ.

أَلَا مَنْ عَاشَ مَاتَ، وَ مَنْ مَاتَ فَاتَ، وَ كُلُّ آتٍ آتٍ، زَرْعٌ وَ نَبَاتٌ وَ جَمِيعٌ وَ أَشْتَاتٌ وَ آيَاتٌ بَعْدَ آيَاتٍ.

أَلَا وَ إِنَّ فِي السَّمَاءِ لَخَيْرًا، وَ إِنَّ فِي الْأَرْضِ لَعِبْرًا، صَدَقَتِ الْأَحْلَامُ، وَ جَرَتِ الْأَقْلَامُ، وَ ثَبَتَ مَا (كَانَ وَ مَا) يَكُونُ إِلَى آخِرِ الزَّمَانِ.

أَلَا وَ إِنِّي أُبَيِّنُ لَكُمْ مِنْ بَيْنِ جَنْبَيَّ عِلْمًا جَمًّا، وَرِثْتُهُ مِنْ سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ابْنِ عَمِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِيمَا يَكُونُ فِي السِّنِينَ وَ الْأَعْوَامِ وَ الشُّهُورِ وَ الْأَيَّامِ عِنْدَ اقْتِرَابِ الْفِتْرَةِ وَ مُقَارَنَةِ الزُّهْرَةِ، وَ حُسُوفِ الْقَمَرِ فِي النَّيْتَةِ، وَ نُضُوبِ الْمَاءِ حَتَّى يُرَى فِي قَعْرِ الْأَنْهَارِ، وَ شَرْقِ الْمَرِيخِ فِي أَرْضِ بَابِلَ، فَيَأْتِيهَا فِتْنًا تَكُونُ بِأَرْضِ الشَّامِ مَعَايِلِي الْعِرَاقِ، لَمْ يَرِ مِثْلُهَا فِي الْأَزْمَانِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ. ثُمَّ تَزْدَادُ الْفِتْنُ وَ الْفَوَاحِشُ بِهَذَا الْبَيْعِ وَ الْكُنَائِسِ، فَكَيْفَ لِي بِكُمْ وَ قَدْ زَادَتْ أَمَالُكُمْ، وَ كَثُرَتْ أَمْوَالُكُمْ، وَ لَبِسْتُمْ الذَّهَبَ وَ الْإِبْرِسِمَ، وَ صَارَتْ مُلُوكُكُمْ الْعَجَمُ، وَ عَلَتِ الْقُرُوجُ السُّرُوجُ تَحْتَ رَايَاتِ سُودٍ، فَحِينَئِذٍ يَظْهَرُ الْبَلَاءُ فِي الْآفَاقِ، وَ تَحْمَدُ نَارُ الْعِرَاقِ، وَ يَظْهَرُ الْفُسَّاقُ، وَ يَكْثُرُ الْفَسَادُ، وَ يَنْقَطِعُ الزَّمَامُ، وَ يُخَنَّفُ الطَّرِيقُ، وَ تَجُولُ حُيُولُ الْمَشْرِقِ فِي جَنَابَاتِ الْمَغْرِبِ، فَيَأْتِيكَ مِنْ دَمٍ يُسْفِكُ.

«خطبة البیان»

مالک اشتر نخعی روایت می‌کند و می‌گوید:

وقتی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بر بنی ضبه پیروز شد در روز چهارشنبه پنجم صفر سال سی و سوم هجرت وارد بصره شد. در نیمه روز از منبر بالا رفته و خطبه‌ای بلیغ فرمود و آن را خطبة البیان نام نهاد. پس خداوند را سپاس گفت و او را شکر کرد و از پیامبر نام برد و بر او درود فرستاد و مردم را به بهشت و نعمتهایش ترغیب نمود و آنان را از آتش و دوزخ برحذر داشت و در آخر خطبه فرمود: ای جماعت، شما در دنیای خود خوابید و از آنچه بر شما می‌آید غافلید، اگر بمیرید، بیدار می‌شوید، و کسی را که به شما نصیحت کرده بود تصدیق می‌کنید. آگاه باشید که هرکس زندگی کرد، می‌میرد و آن‌که مرد، گذشته است و هر آنچه در آینده باید بیاید، می‌آید، کشته‌ها و گیاهان و گروه‌ها و پراکنده‌ها و نشانه‌ها بعد از نشانه‌ها از پی یکدیگر خواهند آمد.

آگاه باشید که در آسمان خبری است و در زمین عبرتهایی، رؤیاها راست بودند و مدادها جاری شدند و آنچه بود و آنچه خواهد بود تا آخرالزمان ثبت گردیده است. هان! که برای شما از میان دو پهلویم علم بسیاری برای شما آشکار می‌سازم، علمی که از سرور اولین و آخرین یعنی پسرعمویم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ارث بردم، و این علم در مورد سالها و ماهها و روزها و مقایسه سیاره زهره و ماه گرفتگی در شب روشن و تراوش آب به گونه‌ای که در کف رودخانه‌ها دیده شود و طلوع مریخ در سرزمین بابل است، و چه فتنه‌ها که در سرزمینهای شام و سپس عراق خواهند بود، مانند آنها در زمانهای قبل و قرنهای گذشته دیده نشده است. سپس فتنه‌ها و زشتی‌ها با خرابی معابد و کلیساها بیشتر می‌شوند و من چه کنم که آرزوهایتان فزونی یافته؟ و مالتان بیشتر شده، طلا و ابریشم بر تن کردید و عجمان بر شما پادشاهی می‌کنند، و فروج [زنان] بر زین اسبان و زیر پرچمهای سیاه سوار گشته‌اند، در این زمان در سرزمینها مصیبتها رخ می‌دهد، و آتش عراق خاموش می‌شود و بدکاران ظاهر می‌شوند، و فساد زیاد می‌شود و مهار امور از میان رفته و راه بیراه می‌گردد و اسبان، مشرق را در کنار مغرب درمی‌نوردند، پس ای خونها چه بسیار ریخته خواهید شد.

وَحَرِيمٍ يُهْتَكُ. تُسَبَّى النِّسَاءُ بَيْنَ الْقَصَبِ وَالْآجَامِ، وَفِي الضَّيَاءِ وَالظُّلَامِ، بِأَرْضِ
 الْعِرَاقِ وَغَيْرِ الْعِرَاقِ، وَتَبْلُغُ الرَّايَاتُ السُّودُ إِلَى الْبَلْقَاءِ تَحْتَهَا بَنُو قَنْطُورَةَ؛ وَهُمْ قَوْمٌ صِغَارُ
 الْأَعْيُنِ، قُطُسُ الْأَنْوَفِ، كِبَارُ الْوُجُوهِ، وَلَهُمْ شَعْرٌ كَشَعْرِ النِّسْوَانِ، وَكَلَامُهُمْ كَكَلَامِ
 الْخُطَّافِ، لَهُمْ رَايَاتٌ سُودٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ مَعَ رَجُلٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، تَقْذِفُ لَهُمُ الْأَرْضُ
 كَنُوزِهَا، فَيَشْرَبُونَ الْخُمُورَ، وَيَزْتَكِبُونَ الْفُجُورَ. فَتَارِكُوهُمْ مَا دَامُوا لَكُمْ تَارِكِينَ، وَهَادِنُوهُمْ
 مَا دَامُوا لَكُمْ مُهَادِنِينَ، ذَلِكَ إِلَى سَنَةِ خَمْسٍ وَارْبَعِينَ وَارْبَعِمِائَةٍ؛ يَتَلَاشَى الْأَمْرُ حَتَّى
 يَمْلِكُوا أَطْرَافَ الْأَرْضِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَنْكَشِفُ الْمِحْنَةُ عَنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالْفِطْنَةِ، وَلَا يَزَالُ الْأَمْرُ
 كَذَلِكَ إِلَى سَنَةِ خَمْسٍ وَثَمَانِينَ وَارْبَعِمِائَةٍ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يُفْقَدُ مَلِكُ الْعَجَمِ بَيْنَ الْقَتْلِ وَالْمَوْتِ،
 وَيَرْكَبُ كُلُّ هَوَاةٍ، وَيَظْفَرُ بِمَنْ نَاوَاهُ، وَيُفْقَدُ فِيهَا كُلُّ مَنْ يَدْعِي مَا لَيْسَ لَهُ، رَ طَلَبَ مَا لَا
 يُشَاكِلُهُ مِنَ الْجَبَابِرَةِ وَالْمُتَمَرِّدِينَ مِنَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ، وَتَظْهَرُ الْبَرَكَةُ عَلَى أَهْلِ الْحِجَازِ
 وَالْيَمَنِ، وَصَنْعَاءَ وَعَدَنَ، ثُمَّ لَا يَدُومُ مُلْكُهُمْ عَلَيْهِمْ إِلَّا قَلِيلًا، ثُمَّ تَظْهَرُ الْعَرَبُ، فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ
 خَلْقًا كَثِيرًا، وَيَظْهَرُ رَجُلٌ مِنَ الْيَمَنِ يُنَادِي بِاسْمِهِ فِي الْحَرَمِ بَيْنَ الصَّفَا وَزَمَرَمَ، ثُمَّ يَظْهَرُ
 رَجُلٌ مِنَ التُّرُكِ، اسْمُهُ كَاسِمُ أَبِيهِ، تُجَبَّى إِلَيْهِ الْأَمْوَالُ مِنْ سَائِرِ الْأَعْمَالِ بِغَيْرِ حَرْبٍ وَلَا
 سَفَكِ دَمٍ، يَقْدَمُ فِي مَمْلَكَتِهِ حَتَّى يُوجَدَ مَقْتُولًا عَلَى يَدِ خَفِيرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، ثُمَّ يَمْلِكُ وَلَدُهُ مِنْ
 بَعْدِهِ، فَتَجْتَمِعُ لَهُ الْجُمُوعُ، وَتَذِلُّ الْمُلُوكُ، وَيَتَمَوَّلُ الصُّغُلُوكُ فِي زَمَانِهِ، وَتَكُونُ لَهُ وَقْعَةٌ
 مَشْهُورَةٌ مَعَ رَجُلٍ مِنَ الْيَمَنِ، فَيَظْهَرُ عَلَيْهِ، وَيَضْرِبُ عُنُقَهُ، ثُمَّ إِنَّهُ يَتَمَهَّدُ لَهُ الْمُلْكُ، وَ
 تَسْتَقِيمُ لَهُ الطَّاعَةُ، وَيَظْهَرُ فِي زَمَانِهِ رَجُلٌ مِنْ رِبِيعَةَ وَمُضَرَ فِي عَيْنِ حَوْرٍ، فِي إِحْدَى
 رِجْلَيْهِ قِصْرٌ، يَرْكَبُ فِي ثَمَانِينَ أَلْفًا مِنَ الْعَرَبِ، ثُمَّ يَأْتِي إِلَى الْفُرَاتِ، وَيَمْلِكُ أَطْرَافَ
 الْأَرْضِ، وَيَقْصِدُ رَجُلًا يُعْرَفُ بِالْأَفْجِ فَيَقْتُلُهُ وَيَنْهَزِمُ أَكْثَرُ أَصْحَابِهِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُمْ إِلَّا
 شِرْذِمَةٌ قَلِيلَةٌ، وَفِي عَقِبِهَا تَكُونُ الْفِتْنُ.

و چه بسیار حرمتها که شکسته خواهند شد. زنان میان نیزارها و بیشه‌ها و در
روشنایی و تاریکی و در عراق و غیرعراق به اسیری برده می‌شوند و پرچمهای سیاه
درحالی‌که بنی قنطوره در زیر آنها حرکت می‌کنند به بلقا [شهری در شام] می‌رسند،
اینان مردمی با چشمهای کوچک و بینی‌های بسیار کوتاه و صورتهای بزرگ هستند،
و مویی چون موی زنان دارند، سخنشان همچون سخن چلچله است، پرچمهایی
همچون دم‌گاو دارند که از آن مردی از بنی‌هاشم است، زمین گنجهای خود را برای
آنان بیرون می‌ریزد، پس می‌خواری و زنا می‌کنند. از آنان دور شوید تا زمانی که از
شما دورند، و با آن صلح کنید تا وقتی که با شما صلح می‌کنند، و این تا سال ۴۴۵
خواهد بود، کارها از هم گسسته است تا کرانه‌های زمین را پادشاهی می‌کنند، در آن
هنگام سختی و دشواری از عالمان و زیرکان زدوده می‌شود، و چنان خواهد بود تا
به سال ۴۸۵، تا آنکه حکومت عجم به سبب کشتار و مرگ از دست می‌رود، و
هرکس به میل خویش رفتار می‌کند، و بر آن‌که با او دشمنی کند غلبه می‌کند، و در آن
سال هرکس ادعای چیزی را کند که از آن او نیست، و همانند آن را از ستمکاران و
شورشیان عرب و عجم بخواهد. و برکت بر اهل حجاز و یمن و صنعا و عدن آشکار
می‌شود، سپس حکومت آنها بر اینان جز مدت کمی طول نخواهد کشید، تعداد
زیادی از آنان را می‌کشند، و مردی از یمن از جانب خویش و در حرم میان صفا و
زمزم ندا سر می‌دهد، سپس مردی از ترکان ظاهر می‌شود که همانام پدرش است.
برای او از سایر سرزمینها و بدون جنگ و خونریزی مال و ثروت آورده می‌شود. در
سرزمین خود حرکت می‌کند تا آنکه او را کشته یافته که بوسیله یکی از نگاهبانانش
به قتل رسیده است پس از او پسرش پادشاه می‌شود سپس گروهها علیه او متحد
می‌شوند و پادشاهان خوار می‌گردند و در زمانش دزدان ثروتمند می‌گردند، و او را با
مردی یمنی جنگی خواهد بود، پس بر او غلبه کرده و گردن او را می‌زند، سپس
پادشاهی برای او مهیا گشته، و فرمانبرداری از او فراهم می‌شود و در عهدش مردی
از ربیعه و مضر ظاهر می‌شود که در چشمش سیاهی است و یکی از پاهایش کوتاه،
به همراه هشتاد هزار تن اسب‌سوار حرکت می‌کند، به فرات می‌آید و بر سرزمینهای
زیادی حکومت می‌کند، به سوی مردی می‌رود که به أفج معروف است، او را
شکست می‌دهد و بیشتر یارانش جز تعداد کمی کشته می‌شوند، و پس از آن حادثه
فتنه‌ها رخ خواهند داد.

فَأُولَٰهَا فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَتِسْعِينَ وَارْبَعِمِائَةٍ تَكُونُ هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ، وَأُمُورٌ مُنْكَرَاتٌ، يَحْسُدُ الْأَحْيَاءُ الْأَمْوَاتَ، وَتَقِلُّ الْمَكَاسِبُ وَتَكْثُرُ السُّفُلُ وَالْأَزْدَالُ، وَتَرْتَفِعُ الْبَرَكَاتُ، وَتَظْهَرُ الرُّومُ، وَتَمْلِكُ سَوَاحِلَ الْبَحْرِ إِلَى أَطْرَافِ الشَّامِ، ثُمَّ يَنْصُرُ اللَّهُ تَعَالَى خَلْقَهُ بِفَقْدِهِ حَتَّى تَصِيرَ الصَّدَقَةُ مَغْرَمًا، وَيَكْثُرُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَى سَنَةِ ثَمَانٍ وَتِسْعِينَ وَارْبَعِمِائَةٍ؛ تَرْتَفِعُ فِيهَا الْبَرَكَاتُ، وَتَقِلُّ الْأَمَانَاتُ، وَتَظْهَرُ الْمُنْكَرَاتُ، وَتَعْلُو كَلِمَةُ الْفُسَاقِ، وَيُجْهَرُ بِالزَّنا وَشُرْبِ الْخُمُورِ، وَيَصِيرُ الْحُكْمُ بِالْهَوَى، وَالشَّهَادَةُ بِالرُّشَا، وَتُعْرِفُ الْقَضَاءُ بِالْفُسُوقِ، وَتُعْدَمُ الزَّكَاةُ، وَتَكْثُرُ الْفِتَنُ، وَتُهْدَمُ الْبَيْعُ وَالْكُنَائِسُ، وَتَخْرُبُ الْجَوَامِعُ، وَتَنْزِلُ نَارٌ مِنَ السَّمَاءِ فِي بِلَادِ الْعَجَمِ بِشَرْقِي خُرَاسَانَ، فَتَحْرِقُ بَعْضَ الْبُلْدَانِ، فَعِنْدَهَا يَكُونُ الْمُتَمَسِّكُ بِدِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الْغَضَا إِلَى سَنَةِ عِشْرِينَ وَخَمْسِمِائَةٍ، تُمْلَأُ بِالْفِتَنِ وَالْخَوْفِ، وَيَنْقَطِعُ فِيهَا الْحَاجُّ، وَتَقْتُلُ الْأَوْلَادُ الْآبَاءَ وَالْأُمَّهَاتِ؛ حَتَّى لَا يَرْحَمَ الْأَخُ أَخَاهُ، فَحِينَئِذٍ لَا يَجْتَمِعُ لَهُمْ شَمْلٌ، وَلَا تُرْفَعُ لَهُمْ دَعْوَةٌ إِلَى سَنَةِ أَرْبَعِينَ وَخَمْسِمِائَةٍ، يَكْثُرُ فِيهَا الْفَسَادُ، وَتَقَعُ وَقْعَةٌ بَيْنَ مَلِكِ الْعَرَبِ وَمَلِكِ الْعَجَمِ فَيَظْهَرُ مَلِكُ الْعَجَمِ حَتَّى يُقْتَلَ مَلِكُ الْعَرَبِ، وَيَنْهَزِمَ أَصْحَابُهُ إِلَى الرُّوَرَاءِ، وَيَلِي الْأَمْرَ بَعْدَهُ وَلَدُهُ، وَيَشْتَدُّ الْخَوْفُ مِنْ كَثْرَةِ الْأَرَاغِيفِ وَالْخُرُوبِ بَيْنَ السَّلَاطِينِ، وَتَكُونُ وَقْعَةٌ بِمِصْرَ يُقْتَلُ فِيهَا أَنَاسٌ مِنْ دُرِّيَّتِي، وَيَكْثُرُ الْفَسَادُ إِلَى سَنَةِ سَبْعِينَ وَخَمْسِمِائَةٍ، يَقَعُ فِيهَا الْقَحْطُ وَالْغَلَاءُ، وَتَقِلُّ الْحُبُوبُ، وَيَقَعُ الْخُلْفُ بَيْنَ السَّلَاطِينِ، وَيَظْهَرُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الرُّومِ، وَيُحْبَسُ فِيهَا الْمَطَرُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، وَتَهْلِكُ الدَّوَابُّ وَالْحَيَوَانُ إِلَى سَنَةِ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ وَسِتِّمِائَةٍ.

اولین فتنه در سال ۴۹۳ خواهد بود و پر از شر و فساد و اعمال زشت است، زندگان به مردگان حسد می‌ورزند، درآمدها کم شده پستی‌ها و پلشتی‌ها بسیار می‌شود و برکت از میان می‌رود، و رومی‌ها ظاهر می‌شوند و سواحل دریا را تا سرزمینهای شام از آن خود می‌سازند، سپس خداوند متعال بندگان خویش را با مرگ او مورد لطف قرار می‌دهد تا آنجا که صدقه غرامت شمرده شود، و امر به معروف و نهی از منکر گسترش می‌یابد و این وضع تا سال ۴۹۸ برقرار خواهد بود. برکتها از میان رفته و امانتها کم می‌شوند، منکرات آشکار شده و سخن فاسدان برتری می‌یابد، و زنا و شرابخواری در عیان انجام می‌شوند، و حکومت براساس هوی و هوس صورت می‌پذیرد و شهادت دادنها با رشوه محقق شده و قاضیان به فسق مشهور شوند، زکات از میان می‌رود، و فتنه‌ها بی‌شمار می‌گردند، و معابد و کلیساها ویران می‌شوند و مساجد خراب، و از آسمان شرق خراسان در سرزمین عجم آتش فرود خواهد آمد پس بعضی از شهرها را می‌سوزانند، و در این زمان هرکس دین خود را نگاه دارد مانند کسی است که اخگری از غضا [گیاهی که سریع می‌سوزد] در دست دارد و این به سال ۵۲۰ است، زمین پر از فتنه و ترس شده و کسی به حج نمی‌رود، و فرزندان پدران و مادران خود را می‌کشند. و برادر به برادرش رحم نمی‌کند، در آن زمان پراکندگی آنها جمع نمی‌گردد، و برای آنان هیچ دعایی بالا نمی‌رود، تا سال ۵۴۰ که فساد در آن افزونی یابد، و جنگی میان پادشاهان عرب و عجم صورت گیرد و پادشاه عجم بر عرب غلبه یابد، و یارانش به سوی بغداد فرار کنند، و پس از او پسرش عهده‌دار حکومت می‌شود، و ترس از فتنه‌ها و جنگها میان پادشاهان افزون می‌گردد، و جنگی در مصر خواهد بود و مردمی از نسل من کشته خواهند شد، و فساد تا سال ۵۷۰ که در آن خشکسالی و گرانی رخ می‌دهد و غلات در آن کمیاب گردند و میان پادشاهان اختلاف حاصل شود و مسلمانان بر رومیان غلبه یابند، و در آن سال باران به مدت چهار ماه قطع می‌شود و چهارپایان و حیوانات هلاک می‌شوند و این وضع تا سال ۶۲۵ خواهد بود،

يُظْهِرُ رَجُلٌ بِالمَشْرِقِ فِي ثَمَانِينَ أَلْفًا، وَ تَكُونُ لَهُ وَقَائِعُ كَثِيرَةٌ بِبِلَادِ العَجَمِ؛ يُقْتَلُ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ المُسْلِمِينَ وَ غَيْرِهِمْ، وَ تَخْرُبُ البِلَادُ بِجَوْرِه، وَ لَا يَزَحْمُونَ صَغِيرًا وَ لَا كَبِيرًا؛ وَ عَلَامَةٌ ذَلِكَ أَنَّهُ رَجُلٌ قَبِيحُ الْوَجْهِ، صَغِيرُ اللَّحْيَةِ، يَسْتَبِيحُ الْأَمْوَالَ، وَ يَسْبِي الْحَرِيمَ وَ الذَّرَارِي حَتَّى تُبَاعَ الْمَوَالِي كَالْعَبِيدِ، فَكَمْ مِنْ دَمٍ مَسْفُوحٍ، وَ مَالٍ مَنْهُوبٍ، وَ فَرْجٍ مَغْضُوبٍ، وَ حُرْمَةٍ مَهْتُوكَةٍ، فَالْوَيْلُ لِأَهْلِ خُرَاسَانَ وَ رَسَاتِيقِهَا، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى نِسَائِهَا تُسَبَّى كَمَا تُسَبَّى الرُّومُ، مُعَقَّدَةً مَلَا حِفْهِنَّ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، يُقْتَلُ مِنْ كُلِّ عَشْرَةٍ مِنْهُنَّ تِسْعَةٌ، وَ تُبْقَرُ بِهَا بَطُونَ الحُبَالَى، وَ لَا يَزَالُ الْأَمْرُ فِي شِدَّةٍ، وَ النَّاسُ فِي خَوْفٍ إِلَى سَنَةِ خَمْسٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ سِتِّمِائَةٍ؛ فِيهَا يَهْلِكُ هَذَا الْمَلْعُونُ، وَ يَكْثُرُ فِيهَا الْخِطَابُ، وَ يَقِلُّ الصَّوَابُ، وَ تَخُونُ الْوُكَلَاءُ الْأَصْحَابَ، وَ تَخْتَلِفُ الْمَذَاهِبُ، وَ تَقِلُّ الْمَكَاسِبُ، وَ يَظْهَرُ رَجُلٌ مِنْ آلِ سُفْيَانَ تَكْثُرُ فِي زَمَانِهِ الْحُرُوبُ، وَ تُهْرَقُ الدِّمَاءُ، وَ يُغْلَنُ بِالْفُجُورِ وَ شُرْبِ الخُمُورِ، وَ يَحْسُنُ بَيْنَهُمُ اللَّوَاطُ، وَ تُسَوِّغُهُ الْأُمُّ لِلْبَيْتِ، وَ الْأَبُ لِلابْنِ، وَ الرَّجُلُ لِزَوْجَتِهِ، فَلَا يَزَالُ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةً مِنَ الزَّمَانِ، حَتَّى يَخْتَوِيَ عَلَى أَقْطَارِ الْأَرْضِ، وَ تَكُونُ لَهُ وَقَائِعُ كَثِيرَةٌ، وَ يَفْتَتِحُ الْمُدُنَ وَ الْأَمْصَارَ، وَ تُطِيعُهُ الْمُلُوكُ وَ السَّلَاطِينُ، ثُمَّ يَهْلِكُهُ اللَّهُ عَلَى يَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَخْدُمُهُ الصَّالِحُونَ وَ الْأَتْقِيَاءُ، حَلِيَّةٌ سَيْفِهِ مِثْلُ كَوَاكِبِ السَّمَاءِ يَخْجُبُهُ الْفَرْقَدَانِ وَ السُّهَاءُ، يَكُونُ عُطَارِدُ كَاتِبَتِهِ، وَ الْأَفْلَاكُ مَرَائِبُهُ يَدْحَضُ الْفُجُورَ، وَ يُخَرِّبُ الْقُصُورَ، وَ تَخْرِيجَاتِ الدُّورِ، وَ يَهْلِكُ شُرَابُ الخُمُورِ، وَ الشَّاهِدِينَ بِالزُّورِ، ذَاكَ رَحْمَةً وَ رَأْفَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ دَمَارٌ لِلْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ. عَشْرُهُ قَلِيلٌ، وَ نَجْدَتُهُ سَبَاعٌ، يَلْبَسُ عَشْرَتَهُ جُلُودَ الثُّمُورِ، وَ تُظِلُّهُ الْبُرَاةُ وَ الصُّقُورُ، اسْمُهُ كَاسِمُ نَبِينَا، وَ كُنْيَتُهُ كُنَيْتُهُ، وَ هُوَ فِي سَنِّ الشَّبَابِ وَ تَجَرُّبَةِ الْمَشَايخِ، أَبْيَضُ يَضْرِبُ إِلَى السُّمْرَةِ، مَسْكَنُهُ بَيْنَ الدَّجَلَةِ وَ الْفُرَاتِ، تُعْقَدُ لَهُ الْجُسُورُ بِبَغْدَادَ، مُحَازِي مَوْضِعٍ يُعْرَفُ بِالكَرَّخِ، فَحِينَئِذٍ يَكُونُ الْفَرَجُ.

که در آن مردی در مشرق به همراه هشتاد هزار تن ظهور می‌کند و در شهرهای عجم جنگهای بسیار خواهد کرد، مردم زیادی، مسلمان و غیرمسلمان کشته خواهند شد، و شهرها از ستم وی ویران می‌شوند، بر کوچک و بزرگ رحم نمی‌کنند، و نشانه آن این است که وی مردی زشت‌روی با ریش کوتاه است، که مال مردم را مباح می‌داند و زنان و کودکان را به اسیری می‌برد، و موالی به سان بردگان فروخته می‌شوند، چه بسیار خونها که ریخته شوند و مالها که غارت می‌شوند، و فرجها که مورد تجاوز قرار گیرند، و حرمتها که دریده شوند، پس ای وای بر مردم خراسان و روستاهای آن، گویی که زنانشان را می‌بینم که همانند رومیان به اسیری برده می‌شوند، چادرهاشان را به هم گره زده‌اند، از هر ده نفر آنان، نه تن کشته می‌شوند، و شکم زنان باردار دریده می‌شود، این وضع همچنان شدت دارد و مردم در ترس به سر می‌برند تا سال ۶۴۵، که در آن این ملعون هلاک می‌شود، و گفتگو بسیار و درستی کم می‌شود و گماردگان به بزرگان خود خیانت می‌کنند و روشها از هم متفاوت می‌شوند و درآمدها کم، مردی از خاندان سفیان ظاهر می‌شود که جنگها در زمان وی بسیار می‌شوند و خونها ریخته می‌شوند و زنا و شراب‌خواری آشکارا انجام شود. و لواط میانشان نیکو شمرده می‌شود و مادر آن را برای دختر جایز می‌کند و پدر برای پسر و مرد برای همسرش، اوضاع تا مدتی این چنین می‌ماند، تا آنکه سرزمینهایی را شامل می‌شود و برای او جنگهای بسیار خواهد بود و شهرها و کشورهایی را فتح خواهد کرد، و پادشاهان و فرمانروایان از او فرمان خواهند برد، سپس خداوند او را بدست مردی از اهل بیت محمد ﷺ، که صالحان و متقیان در خدمت اویند هلاک گرداند، زینت شمشیر او همانند ستارگان آسمان است که دو ستاره درخشان (فرقد) و ستاره سهی آن را می‌پوشانند، عطارد کاتب او خواهد بود و افلاک مرکب اویند تا گناه و فساد را در آنها دفع می‌کند و قصرها را ویران سازد، و خانه‌ها را بازسازی می‌کند، می‌خواران و گواهان دروغین را هلاک گرداند، و این مایه رحمت و مهربانی به مؤمنان است، و مایه خرابی برای کافران و منافقین، سپاهیان او کم‌اند و در شجاعت همچون شیرانند، سربازان او پوست ببر بر تن می‌کنند و بازها و شاهینها بر او سایه می‌افکنند، نامش همچون نام پیامبر ماست و کنیه‌اش همچون کنیه او. در سن جوانی است و تجربه پیران دارد، سفیدروی است متمایل به سبزه، خانه‌اش میان دجله و فرات است. در بغداد برای او پلهایی در نزدیکی محلی به نام کرخه ساخته می‌شوند، در آن هنگام گشایش صورت می‌پذیرد.

وَلَقَدْ أَخْبَرَنِي ابْنُ عَمِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: لَوْ بَقِيَ مِنَ الدُّنْيَا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَظْهَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ رَأْسُ الْفِتْرَةِ بَعْدَ سِتِّمِائَةٍ وَعِشْرِينَ لِلْهِجْرَةِ ازْوَرَّتِ الزُّورَاءُ، وَبَادَتْ الْبَيْدَاءُ، وَاعْبَرَّتِ الْخَضْرَاءُ، وَاصْفَرَّتِ الصُّفْرَاءُ، وَعَادَتْ الصَّدَقَةُ رِبَاءً، وَالزَّكَاةُ مَغْرَمًا، وَصَارَ الْحُكْمُ بِالْهَوَى، وَالشَّهَادَةُ بِالرُّشَا، فَوَيْلٌ لِلزُّورَاءِ وَالشَّامِ مِنَ السُّفْيَانِي، وَلِمِصْرَ مِنَ الْمَغْرِبِيِّ، وَالْكُوفَةِ مِنَ الْقَرْمَاطِيِّ، وَالْمَوْصِلِ مِنَ الزُّبَيْرِيِّ، وَلِمَكَّةَ مِنَ الْحَبَشِيِّ، وَالْبَصْرَةَ مِنَ الْعَلَوِيِّ، وَلِلْمَقْدِسِ مِنَ الْإِفْرَنْجِيِّ، وَالرَّيِّ مِنَ الدَّيْلَمِيِّ، وَلِدَيْلَمَانَ مِنَ السَّنْدِيِّ، وَنَشَاوُورَ مِنَ الْيَهُودِيِّ، وَالصِّينِ مِنَ التِّمِيمِيِّ، وَنَيْسَابُورَ مِنَ الْإِصْفَهَانِيِّ، وَلِأَصْفَهَانَ مِنَ الْمَهْدِيِّ.

وَأَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ، تَمَّتْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و پسر عمویم پیامبر خدا ﷺ مرا خبر داد و فرمود: اگر از دنیا یک روز باقی بماند، خداوند آن روز را آن قدر طول می دهد تا مردی از اهل بیتم ظهور کند تا آن را پر از عدل نماید آنگونه که پر از جور و ستم شد. و نیز پیامبر ﷺ فرمود، اگر ابتدای زمان پس از ۶۲۰ هجری فرارسد، زوراء منحرف می شود و بیدا از میان رفته و زمین حاصلخیز و سرسبز خاک می گیرد و طلا درخشان تر از پیش شود و صدقه مایه ربا گردد و زکات غرامت شمرده شود و حکومت به هوی و هوس انجام گیرد و شهادت دادن به رشوه انجام گردد، پس وای بر زوراء و شام از سفیانی، و وای بر مصر از مغربی و وای بر کوفه از قرمطی، و وای بر موصل از زبیری، و مکه از حبشی و بصره از علوی و بیت المقدس از فرنگی و ری از دیلمی، و دیلمان از سندی و نشا وور از یهودی و چین از تمیمی و نیشابور از اصفهانی و وای بر اصفهان از مهدی. [در نسخه دیگر مشهدی]

این سخنم را می گویم و از خداوند متعال طلب غفران می کنم: خداوند آنچه بخواهد پاک می گرداند و آنچه بخواهد در ام الكتاب ثبت می کند، به پایان رسید و سپاس از آن خداوند جهانیان است.

«وَصِيَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»
 «لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ»

الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ حَمْدِهِ، وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ، وَصَنُوهُ، وَذُرِّيَّتِهِ الْأَيْمَّةِ الْأَطْهَارِ.
 يَقُولُ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ، الْمُذْنِبُ الْفَقِيرُ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى، عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْمَشْهَدِيُّ
 الْغَرَوِيُّ، الْمُغْبَرُ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْقَاشَانِيِّ، أَحْسَنَ اللَّهُ عَاقِبَتَهُ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ،
 حَدَّثَنِي شَيْخِي الْمَوْلَى، الشَّيْخُ الْإِمَامُ الْعَالِمُ، الْعَابِدُ الزَّاهِدُ، ظَهِيرُ الْمِلَّةِ وَالْدِّينِ، حُجَّةُ
 الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، عِمَادُ الْحَاجِّ وَالْحَرَمَيْنِ، بَقِيَّةُ الْمَشَايِخِ؛ أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ ابْنُ الشَّيْخِ
 قُطُبِ الدِّينِ الرَّائِدِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ، وَأَجَازَنِي بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ بِمَدْرَسَتِهِ بِبَلَدِ الرَّيِّ بِمَحَلَّةِ بَابِ
 الْمَصَالِحِ فِي شُهُورِ سَنَةِ تِسْعٍ وَتِسْعِينَ وَخَمْسِمِائَةٍ، (قَالَ: حَدَّثَنِي وَالِدِي رَحِمَهُ اللَّهُ فِي
 سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَأَرْبَعِينَ وَخَمْسِمِائَةٍ)، قَالَ: أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ الْعَفِيفُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ
 بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْعَبَّاسِ الدُّورِيسْتِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي مَسْجِدِهِ بِقَرْبِهِ فِي شُهُورِ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ
 ثَلَاثِينَ وَأَرْبَعِمِائَةٍ، عَنْ شَيْخِهِ الْحَافِظِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُونِسِيِّ الْقُمِّيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ
 مَشَايِخِهِ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، وَأَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا:

أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلِيُّ بْنُ
 أَبِي طَالِبٍ يَسْمَعُ، وَأَنَا أَكْتُبُ مَخَافَةَ أَنْ أُنْسَى، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا
 سَمِعَ شَيْئًا لَا يَنْسَى. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَصِيَّتِهِ:

يَا عَلِيُّ، لَا مَرْوَةَ لِكَذُوبٍ، وَلَا رَاحَةَ لِحَسُودٍ، وَلَا صَدِيقَ لِنَمَامٍ، وَلَا أَمَانَةَ لِبَخِيلٍ، وَلَا
 وَفَاءَ لَشَحِيحٍ، وَلَا كَنْزَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ، وَلَا مَالَ أَرْيَحُ مِنَ الْحِلْمِ، وَلَا حَسَبَ أَرْفَعُ مِنَ الْأَدَبِ،
 وَلَا نَسَبَ أَوْضَعُ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَعِيشَةَ أَهْنَأُ مِنَ الْعَافِيَةِ، وَلَا رَفِيقَ أَزِينُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا
 رَسُولَ أَعْدَلُ مِنَ الْحَقِّ، وَلَا حَسَنَةَ أَعْلَى مِنَ الصَّبْرِ، وَلَا سَيِّئَةَ أَسْرَى مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا
 زَهَادَةَ أَفْضَلُ مِنَ الْقَنَاعَةِ، وَلَا غَائِبَ أَقْرَبُ مِنَ الْمَوْتِ، وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ.

«وصیت پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام»

سپاس از آن خداست آن‌گونه که شایسته اوست و درود بر بهترین آفریدگانش محمد و برادرش و فرزندان او، ائمه اطهار.

این بنده ضعیف، گناهکار و نیازمند رحمت خداوند متعال، علی بن احمد مشهدی غروی مغبر معروف به ابن کاشانی که خداوند عاقبت او را به حق محمد و خاندان پاکش ختم به خیر فرماید، می‌گوید: شیخ من و سرورم، امام عالم و عابد و زاهد، ظهیر ملت و شریعت، حجت الاسلام والمسلمین، ستون حاجیان و دو حرم، بازمانده مشایخ، ابوالفضل محمد ابن شیخ قطب الدین راوندی رحمت خداوند بر او باد در یکی از ماههای سال ۵۹۹ به من اجازه قرائت را در مدرسه خود در شهرری در باب المصالح داد، او می‌گوید: پدرم رحمت الله علیه در سال ۵۴۲ برای من نقل کرد و گفت: شیخ عقیف ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس دوریستی که خداوند او را رحمت کند در مسجدش در قریه (یا غزنه یا قرنه) در یکی از ماههای سال ۴۳۲ به نقل از شیخ خود، حافظ جعفر بن علی مونس قمی که خداوند او را رحمت کند از استادان و مشایخ خود نقل نموده و آنها نیز به نقل از انس بن مالک و ابوسعید خدری رضی الله عنهما گفته‌اند: پیامبر خدا ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت کرد و علی بن ابی طالب می‌شنید، و من از ترس فراموشی می‌نوشتم، علی بن ابی طالب علیه السلام اگر چیزی را می‌شنید فراموش نمی‌کرد. پس پیامبر ﷺ در وصیت خود فرمود:

ای علی: دروغگو، انسانیت ندارد و حسود آسایش، سخن چین را دوستی نیست، و بخیل امانت‌دار نیست و حریص وفا ندارد، هیچ گنجی سودمندتر از علم نیست، و هیچ مالی نافع‌تر از حلم نیست، و هیچ خویشاوندی بهتر از ادب نیست و هیچ نژادی پست‌تر از جهل نیست، و هیچ زندگی راحت‌تر از عافیت نیست، و هیچ همراهی زیبنده‌تر از عقل نیست، و هیچ پیامبری عادل‌تر از حق نیست و هیچ عمل نیکی بالاتر از صبر نیست و هیچ عمل بدی گسترده‌تر از خودشیفتگی نیست و هیچ زکاتی بهتر از قناعت نیست. هیچ غایبی نزدیک‌تر از مرگ نیست و هیچ شفیع موفق‌تر از توبه نیست.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْعَاقِلِ سِتُّ خِصَالٍ: الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ، وَالْإِحْتِمَالُ لِلظُّلْمِ، وَالْعَطَاءُ مِنَ الْقَلِيلِ، وَالرِّضَا بِالْيَسِيرِ، وَالْإِخْلَاصُ بِالْعَمَلِ، وَ طَلَبُ الْعِلْمِ.
يَا عَلِيُّ، وَ لِلْمُؤْمِنِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: طُولُ السُّكُوتِ، وَ دَوَامُ الْعَمَلِ، وَ حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ الْإِحْتِمَالُ لِلْمَكْرُوهِ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلتَّائِبِ سِتُّ خِصَالٍ: تَرْكُ الْحَرَامِ، وَ طَلَبُ الْحَلَالِ، وَ طَلَبُ الْعِلْمِ، وَ طُولُ السُّكُوتِ، وَ كَثْرَةُ الْاسْتِغْفَارِ، وَ أَنْ يُذِيقَ نَفْسَهُ مَرَارَةَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَاقَهَا حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ.
يَا عَلِيُّ، وَ لِلْمُسْلِمِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ يَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ لِسَانِهِ، وَ عَيْنِهِ، وَ يَدِهِ، وَ فَرْجِهِ.
يَا عَلِيُّ، وَ لِلْجَاهِلِ خَمْسُ خِصَالٍ: أَنْ يَثِقَ بِكُلِّ أَحَدٍ، وَ أَنْ يُفْشِيَ سِرَّهُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ، وَ أَنْ يَغْضَبَ بِأَذْنَى شَيْءٍ، وَ يَرْضَى بِأَذْنَى شَيْءٍ، وَ أَنْ يَضْحَكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ.
يَا عَلِيُّ، وَ لِلْمُتَوَكِّلِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ لَا يَخَافَ مَخْلُوقًا، وَ لَا يَتَّكِلَ عَلَى مَخْلُوقٍ، وَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِالنَّاسِ، وَ لَا يَسْتَكْبِرُ عَمَلَهُ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْقَانِعِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ لَا يَفْرَحَ بِالْغِنَى، وَ لَا يَخَافَ مِنَ الْفَقْرِ، وَ لَا يَهْتَمَّ لِلرِّزْقِ، وَ لَا يَخْرِصَ فِي الدُّنْيَا.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلْأَحْمَقِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ يُتَارَعَ مَنْ فَوْقَهُ، وَ أَنْ يَتَكَبَّرَ عَلَى مَنْ دُونَهُ، وَ أَنْ يَجْمَعَ مِنَ الْحَرَامِ، وَ أَنْ يَبْخُلَ عَلَى عِيَالِهِ.

يَا عَلِيُّ، وَ لِلشَّقِيِّ ثَلَاثُ خِصَالٍ: التَّوَانِي فِي أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ، وَ كَثْرَةُ الْكَلَامِ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، وَ قَلَمًا يَزُغِبُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ.

وَ لِلسَّعِيدِ خَمْسُ خِصَالٍ: يَقُولُ الْحَقَّ وَ لَوْ عَلَيْهِ، وَ أَنْ يُحِبَّ لِلنَّاسِ كَمَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَ أَنْ يُعْطِيَ الْحَقَّ مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَنْ يُحِبَّ ذِكْرَ اللَّهِ، وَ أَنْ يَخْرِصَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ.

ای علی، عاقل شش خصلت دارد: صبر کردن بر مصیبت، تحمل ظلم، بخشیدن از مال اندک، راضی شدن به اندک، اخلاص در عمل و طلب علم نمودن. ای علی، مؤمن را چهار خصلت است: طولانی بودن سکوت و استمرار عملش، خوشبین بودن به خداوند عزوجل و تحمل حادثه ناگوار. ای علی، انسان تائب را شش خصلت است: ترک حرام، طلب حلال، طلب علم، طولانی بودن سکوت و زیادی استغفار، و آنکه تلخی طاعت را به نفس خویش بچشاند همان سان که شیرینی گناه را به آن می چشاند. ای علی مسلمان را چهار خصلت است: مردم از زبان و چشم و دست و فرج او در امان باشند.

ای علی جاهل را پنج خصلت است: به هرکس اعتماد کند، و رازش را پیش هرکس بگوید، و از کوچکترین چیز خشم گیرد، و به پست ترین چیز راضی گردد و بدون خوشایندی بخندد.

ای علی متوکل را چهار خصلت است: از هیچ مخلوقی نترسد، به هیچ مخلوقی توکل نکند و به مردم خوش بین باشد و عمل خویش را زیاد مپندارد. ای علی، قانع را چهار خصلت باشد: به ثروت خشنود نگردد، از فقر نترسد، برای روزی غم نخورد و برای دنیا حرص نداشته باشد.

ای علی احمق را چهار خصلت است: با بالادست خود درگیر شود، و به زبردست خود تکبر کند، مال حرام جمع کند، و بر خانواده خویش بخل ورزد. ای علی برای بدبخت سه خصلت است: سستی در اوقات نماز، زیادی سخن در غیر یاد خداوند، و تمایل کمتر به بندگی خدا.

و برای سعادت مند پنج خصلت است: حق را می گوید حتی اگر علیه او باشد، برای مردم دوست داشته باشد آنچه را که برای خود دوست دارد، و از حق خویش بگذرد، و یاد خداوند را دوست داشته باشد، و در اطاعت از خداوند حریص باشد.

يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُرَانِي سِتُّ خِصَالٍ: يُطَوِّلُ الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ مَعَ النَّاسِ فِي الصَّلَاةِ وَ يُخَفِّفُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ، وَيَتَوَاضَعُ لِلنَّاسِ وَيَتَكَبَّرُ عَلَى عِيَالِهِ وَحْدَهُ، وَأَنْ يُكْثِرَ عَيْبَ النَّاسِ. يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُحْسِنِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ أَصْلَحَ مِنَ الْعَلَانِيَةِ، وَأَنْ يُحْسِنَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِ، وَأَنْ يَسْتُرَ عَيْبَ النَّاسِ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلْمُسِيءِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: (يُظْهِرُ لِلنَّاسِ عُيُوبَ جِيرَانِهِ، وَ) إِذَا غَضِبَ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ، وَلَمْ يَغْفُ، وَأَنْ يُسِيءَ إِلَى مَنْ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ.

يَا عَلِيُّ، وَلِلصَّادِقِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: أَنْ يَصْدُقَ عِنْدَ الرَّهْبَةِ وَ عِنْدَ الرُّغْبَةِ وَ عِنْدَ الشُّهُوَةِ وَ عِنْدَ الرُّضَا وَ عِنْدَ الغَضَبِ، وَأَنْ لَا يُظْهِرَ مُصِيبَتَهُ لِلنَّاسِ، وَأَنْ لَا يَدْعُو عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ، وَلَا يُظْهِرَ عِبَادَتَهُ، وَلَا يَشْكُو مُصِيبَتَهُ.

يَا عَلِيُّ، أَحْسِنُ طَهُورِكَ يَبَارِكِ اللَّهُ لَكَ فِي رِزْقِكَ. يَا عَلِيُّ، الطَّهُورُ نِصْفُ الْإِيمَانِ، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَسْتَغْفِرُونَ وَيَدْعُونَ لِمَنْ يُحْسِنُ طَهُورَهُ.

يَا عَلِيُّ، الصَّلَاةُ عَمُودُ الْإِسْلَامِ، إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى مَنْ يُصَلِّي الصَّلَاةَ فِي أَوْقَاتِهَا بِشَمَامٍ رُكُوعِهَا وَسُجُودِهَا.

يَا عَلِيُّ، رَكَعَتَانِ بِاللَّيْلِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكَعَةٍ بِالنَّهَارِ. صَلَاةُ اللَّيْلِ نُورٌ لِصَاحِبِهَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. يَا عَلِيُّ، الْمُصَلِّي بِاللَّيْلِ يُخْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ، وَفِي يَمِينِهِ بَرَاءَةٌ لَهُ مِنَ النَّارِ، وَ أَمَانٌ مِنَ الْعِقَابِ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَ الْمُصَلِّي بِاللَّيْلِ بِكُلِّ رَكَعَةٍ قَصْرًا، وَ بِكُلِّ سُجُودٍ خُورًا. مِنْ كَرَامَةِ الْمُصَلِّي بِاللَّيْلِ هُوَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّهُ وَ يُحِبُّهُ إِلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ، وَ يَرْزُقُهُ دَوَامَ الْعَافِيَةِ، وَسَعَةَ الرِّزْقِ.

ای علی ریاکار را شش خصلت است: رکوع و سجودش را در نماز با مردم طولانی تر کرده و اگر تنها باشد سریعتر می نماید، برای مردم تواضع و در تنهایی با خانواده اش تکبر می کند، و بسیار عیب مردم را می گوید.

ای علی برای نیکوکار چهار خصلت است: باطنش درست تر از ظاهرش باشد و به کسی که در حقش بدی کرده خوبی کند و عیب مردم را بپوشاند.^(۱)

ای علی، برای بدکار چهار خصلت است: برای مردم عیوب همسایگانش را آشکار کند، و اگر خشم گیرد خوشتنداری نمی کند، نمی بخشد و به کسی که به حقش خوبی کرده است، بدی می کند.

ای علی، برای راست گفتار چهار خصلت است. به هنگام ترس، وحشت و خواهش و شهوت و رضایت و خشم راست بگوید، مصیبت خویش را برای مردم نگوید، و بر کسی که به او ظلم کرده است نفرین نکند، و عبادتش را آشکار نسازد و از مصیبتش شکایت نکند.

ای علی، پاکیزگی خویش را خوب انجام ده که خداوند روزیت را برکت بخشد. ای علی پاکیزگی نصف ایمان است. به راستی که ملائکه برای کسی که به خوبی نظافت کند طلب مغفرت کرده او را دعا می کنند.

ای علی، نماز ستون اسلام است. بر راستی که خداوند و فرشتگانش بر کسی که نماز را در اوقاتش با تمام رکوع و سجودش بخواند درود می فرستند.

ای علی، دو رکعت در شب برتر از هزار رکعت در روز هستند، نماز شب برای صاحبش نور است در دنیا و آخرت.

ای علی، نمازگزار شب، روز قیامت سوار بر یکی از اشتران بهشت محشور می گردد و در دست راستش امان نامه ای از آتش و عقوبت دارد. خداوند عزوجل برای هر رکعت نماز شب یک قصر به نمازگزار وعده داده است. و برای هر سجده یک حوری، از بزرگی نمازگزار شب آن است که خداوند عزوجل او را دوست دارد و او را نزد همه بندگان عزیز می دارد و به او تداوم سلامت و وسعت روزی می دهد.

يَا عَلِيُّ، مَنْ مَشَى إِلَى صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حِجَّةً، وَ مَنْ مَشَى إِلَى نَافِلَةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عُمْرَةً.

يَا عَلِيُّ، مَنْ لَا يُجَالِسُ الْعُلَمَاءَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا مَاتَ قَلْبُهُ. يَا عَلِيُّ، كُنْ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا وَلَا تَكُنِ الثَّالِثَ فَتَهْلِكَ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَنْ الثَّالِثُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: اللَّهُ الَّذِي لَا يَعْلَمُ وَلَا يَتَعَلَّمُ، (فَإِنْ قَتَلَ أَوْ زَنَى أَوْ شَرِبَ فَلَا يَلُومَنَّ فَإِنَّهُ قَاسِي الْقَلْبِ).

يَا عَلِيُّ، رَكْعَتَانِ مِنَ الْعَالِمِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً مِنَ الْجَاهِلِ.

يَا عَلِيُّ، الْعَابِدُ بِلَا عِلْمٍ مِثْلُهُ كَمِثْلِ رَجُلٍ يَكِيلُ الْمَاءَ فِي الْبَحْرِ لَا يَدْرِي زِيَادَتَهُ مِنْ نُقْصَانِهِ، أَوْ كَمِثْلِ رَجُلٍ يَزْرَعُ السَّبِيخَ.

يَا عَلِيُّ، عَلَيْكَ بِالْعِلْمِ وَ لَوْ بِالْضَّيْنِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْعَالِمِ أَوْ الْمُتَعَلِّمِ أَوْ الْمُسْتَمِعِ.

يَا عَلِيُّ، مَنْ أَكْرَمَ الضَّيْفَ أَكْرَمَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ أَبْغَضَ الضَّيْفَ أَبْغَضَهُ اللَّهُ، وَ الضَّيْفُ إِذَا نَزَلَ نَزَلَ مَعَهُ رِزْقُهُ، وَ إِذَا ازْتَحَلَ ازْتَحَلَ بِذُنُوبِهِمْ.

يَا عَلِيُّ، الرَّحْمَةُ وَ الْبَرَكَاتُ إِلَى بَيْتٍ يَدْخُلُهُ الضَّيْفُ وَ الْبَعِيرُ.

يَا عَلِيُّ، أَطْعِمِ الطَّعَامَ، وَ أَفْسِ السَّلَامَ، وَ صَلِّ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامُ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً، وَ مَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ لَمْ يُعَذِّبْهُ.

يَا عَلِيُّ، أَكْرَمُ جَارِكَ وَ كُنْ مُحِبًّا لِخَيْرِهِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ يَحْسُدُ خَيْرَ جَارِهِ مَحَا اللَّهُ عُمْرَهُ فِي الْبَاطِلِ، وَ أَنْفَقَ مَالَهُ فِي غَيْرِ الْحَقِّ.

يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَ الْحَسَدَ؛ فَإِنَّ الْحَسَدَ فِي الْحَسَنَاتِ أَسْرَعُ مِنَ النَّارِ فِي الْحَطَبِ.

يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَ الْغِيْبَةَ؛ فَإِنَّ الْجَمْرَةَ فِي فَمِ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَغْتَابَ مُسْلِمًا بِمَا فِيهِ.

يَا عَلِيُّ، إِذَا كُنْتَ صَائِمًا فَلَا تُبَالِ أَغْتَبْتَ أَوْ شَرِبْتَ شَرْبَةً مَاءٍ بَارِدٍ بِالنَّهَارِ.

يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَ النَّظَرَ إِلَى حُرَمِ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ مَنْ نَظَرَ فِي حُرَمِ الْمُؤْمِنِينَ أَخْرَجَ اللَّهُ

خَوْفَ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ، وَ الْيَقِينَ مِنْ صَدْرِهِ، وَ مَلَأَ قَلْبَهُ مِنْ خَوْفِ الْفَقْرِ وَ الْهَمِّ وَ الْحُزَنِ.

ای علی، هرکس برای نماز جماعت برود خداوند برای او یک حج و هرکس برای یک نافلة برود خداوند برای او یک عمره می نویسد.

ای علی، آنکس که با اهل علم به مدت چهل روز همنشین نشود، قلبش می میرد.
ای علی، یا عالم باش یا متعلم و سومی مباش که هلاک خواهی شد. علی علیه السلام فرمود:
ای رسول خدا درود خداوند بر تو باد، سومین کیست؟ فرمود: غافل که نمی داند و یاد نمی گیرد، پس اگر قتل و یا زنا کرد و یا شرابخواری نمود سرزنش نمی شود زیرا سخت دل است.

ای علی، دو رکعت عالم بهتر از هفتاد رکعت جاهل است. ای علی، عابد بدون علم مانند مردی است که آب دریا را پیمانه می زند، افزونی آن را از کاستی آن نمی داند و یا مانند مردی است که در نمک زار کشت کند.

ای علی، بر تو باد آموختن علم حتی اگر در چین باشد. زیرا که هیچ چیز نزد خداوند عزیزتر از عالم و متعلم و یا شنونده آن نیست.

ای علی، هرکس میهمان را گرامی دارد، خداوند او را گرامی می دارد، و هرکس از میهمان بغض کند خداوند به او بغض می کند، و میهمان اگر بیاید رزقش را با خود می آورد، و اگر برود گناهان آنان را نیز با خود می برد.

ای علی، رحمت و برکت وارد منزلی شود که میهمان و اشترش وارد آن شوند.
ای علی، دیگران را غذا ده و با صدای بلند سلام کن و شب هنگام که مردم خوابند نمازگزار، اگر چنان کردی، خداوند هر روز بر تو هفتاد بار نظر می کند، و هر آن که خداوند به او نظر کند عذابش نخواهد داد.

ای علی، همسایه ات را بزرگ دار و خیرخواه او باش، زیرا هر که به خیر همسایه اش حسد ورزد خداوند عمرش را در باطل پاک خواهد نمود و مالش را در راه غیر حق انفاق می کند.

ای علی، برحذر باش از حسد، زیرا که حسد در حسنات سریعتر از آتش در هیزم عمل می کند.

ای علی، برحذر باش از غیبت زیرا که اخگری در دهان مسلمان برای او بهتر از آن است که غیبت مسلمانی را کند.

ای علی، اگر روزه دار بودی پس توجه نکن که غیبت نمودی یا آب خنکی در روز خوردی.

ای علی، از نگاه به زنان مؤمنین برحذر باش، زیرا که هرکس به زنان مؤمنین نگاه کند خداوند ترس آخرت را از دلش و یقین را از سینه اش برون سازد و قلبش را با ترس از فقر و غم و اندوه پر سازد.

يَا عَلِيُّ، إِيَّاكَ وَالْكَذِبَ؛ فَإِنَّهُ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُنَافِقِينَ. وَإِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ
الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ بَخِيلٍ، وَ مُرَاءٍ، وَ نَمَّامٍ، وَ عَاقٍ الْوَالِدَيْنِ، وَ مَانِعِ الزَّكَاةِ، وَ آكِلِ الرِّبَا، وَ آكِلِ
الْحَرَامِ، وَ شَارِبِ الْخَمْرِ، وَ الْوَاشِمَةِ، وَ الْمُتَوَشِّمَةِ، وَ الْوَاصِلَةِ الشَّعْرِ، وَ الْمُسْتَوْصِلَةِ، وَ النَّاكِحِ
الْبَهَائِمِ، وَ الْمُؤْذِي لِجَارِهِ.

يَا عَلِيُّ، مَنْ كَانَ لَهُ عِيَالٌ فَلَمْ يَأْمُرْهُمْ بِالصَّلَاةِ، وَ لَمْ يَنْهَهُمْ عَنْ أَكْلِ الْحَرَامِ، فَشَطَرُ
الدُّنُوبِ عَلَى رَقَبَتِهِ.

يَا عَلِيُّ، وَ قَرِ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ وَ الطُّفْلَ الصَّغِيرَ، وَ كُنْ لِلْغَرِيبِ كَالْأَخِ الْقَرِيبِ، وَ لِلْيَتِيمِ
كَأَلْبِ الرَّحِيمِ، وَ لِلزَّامِلَةِ كَالزَّوْجِ الشَّفِيقِ؛ لِيَكْتُبَ اللَّهُ لَكَ بِكُلِّ نَفْسٍ مِائَةَ حَسَنَةٍ، وَ يُعْطِيكَ
بِكُلِّ حَسَنَةٍ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ.

يَا عَلِيُّ، مَنْ عَظَّمَ الْغَنَى وَ أَهَانَ الْفَقِيرَ سُمِّيَ فِي السَّمَاوَاتِ عَدُوًّا لِلَّهِ.
يَا عَلِيُّ، أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَكْرِمِ الْفَقِيرَ كَمَا تُكْرِمُ الْغَنَى، وَ إِلَّا
فَأَجْعَلَ كُلَّ مَا عَمِلْتَ تَحْتَ التُّرَابِ.

يَا عَلِيُّ، أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا إِبْرَاهِيمُ، أَكْرِمِ ضَيْفِي كَمَا تُكْرِمُ
ضَيْفَكَ. قَالَ: يَا رَبِّ، وَ مَنْ ضَيْفُكَ؟ قَالَ: الْفَقِيرُ الْحَقِيرُ بَيْنَ النَّاسِ.

يَا عَلِيُّ، قُلِ الْحَقَّ وَ لَوْ عَلَيْنَكَ، وَ تَصَدَّقْ وَ لَوْ بِتَمْرَةٍ وَاحِدَةٍ، وَ صُمْ أَيَّامَ الْبَيْضِ، وَ اسْتُرْ
عُيُوبَ النَّاسِ، فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَزَلَ عَلَيْهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعُونَ رَحْمَةً، وَ عَلَى مَالِهِ سَبْعُونَ
بَرَكََةً.

يَا عَلِيُّ، ثَلَاثُ تَوْجِبُ الْمَقْتِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: الضَّحْكُ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ، وَ نَوْمُ النَّهَارِ مِنْ
غَيْرِ سَهَرِ اللَّيْلِ، وَ الْأَكْلُ إِلَى غَايَةِ الشَّبَعِ.

يَا عَلِيُّ، ثَلَاثَةٌ مَخْجُوبُونَ عَنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: مَنْ بَاتَ شَبَعَانَ وَ عَلِمَ أَنَّ جَارَهُ طَائِرٌ، وَ مَنْ جَلَدَ
عَبْدَهُ، وَ مَنْ رَدَّ هَدِيَّةً لِصَدِيقِهِ.

ای علی، برحذر باش از دروغ، زیرا که از اخلاق منافقین است، و برحذر باش از سخن چینی که خداوند بهشت را بر هر بخیل و ریاکار و سخن چین و عاق پدر و مادر و مانع زکات و رباخوار و حرام خوار و میخوار، و هر زن خالکوبنده و هر زن خالکوب کرده و هر زنی که مویی به موی زنی افزاید و هر زنی که بخواهد مویی بر مویش افزایند، و نکاح کننده حیوانات و هر آزار دهنده همسایه حرام ساخته است. ای علی، هر کس فرزندی داشته باشد و آنها را به نماز امر نکند و از خوردن حرام نهی نکند پس نیمی از گناهان به گردن او خواهند بود.

ای علی، پیر بزرگسال و کودک خردسال را محترم دار، و برای غریب مانند برادر نزدیک باش، و برای یتیم همانند پدر مهربان و برای زن بیوه همچون همسر مهربان باش تا خداوند برای هر نفست صد حسنه و برای هر حسنه قصری برایت بنویسد. ای علی، آن کس که ثروتمند را بزرگ دارد و فقیر را خوار، در آسمانها دشمن خدا نامیده می شود.

ای علی، خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی نمود: فقیر را بزرگ دار آن چنان که ثروتمند را بزرگ می داری، و اگر چنین نکنی، هر چه کردی به زیر خاک خواهد بود. ای علی، خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی نمود: میهمان مرا همچون میهمان خود گرامی دارد. گفت: خداوندا، میهمان تو کیست؟ فرمود: فقیری که نزد مردم حقیر باشد.

ای علی، حق را بگو اگر چه علیه تو باشد، صدقه ده حتی اگر به یک دانه خرما، و ایام البیض را روزه دار، و عیوب مردم بپوشان، پس هر که چنین کند خداوند هر روز بر او هفتاد رحمت و بر مالش هفتاد برکت وارد کند.

ای علی، سه چیز مایه خشم خداوند عزوجل می شوند: خنده بدون خوشایندی، و خواب به هنگام روز بدون شب بیداری، و خوردن تا سیری.

ای علی، سه کس از رحمت خداوند دورند، آن که سیر بخورد و بداند همسایه اش از گرسنگی به خود می پیچد، و آن که غلامش را تازیانه زند و هر کس که هدیه ای به دوستش برگرداند.

يَا عَلِيُّ، لَا تَكُنْ لَجُوجًا، وَلَا تُصَاحِبْ أَهْلَ اللَّجَاجَةِ، وَلَا تَكُنْ بَخِيلًا، وَلَا تُصَاحِبِ
الْبَخِيلَ؛ فَإِنَّ الْبُخْلَ جَمْرَةٌ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ.

يَا عَلِيُّ، الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنْ رَحْمَتِهِ، بَعِيدٌ مِنْ جَنَّتِهِ، قَرِيبٌ مِنْ عَذَابِهِ.
يَا عَلِيُّ، عَلَيْكَ بِالسَّخَاءِ؛ فَإِنَّهُ مِنْ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ.
يَا عَلِيُّ، السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنْ رَحْمَتِهِ، قَرِيبٌ مِنْ جَنَّتِهِ، بَعِيدٌ مِنْ عَذَابِهِ.
يَا عَلِيُّ، ازْضَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا، وَأَعْطِ مِنَ الْقَلِيلِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ يُحْشَرُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فِي زُمَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ.

قُصَّ أَظْفَارَكَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّتَيْنِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ طَالَ أَظْفَارُهُ قَعَدَ الشَّيْطَانُ تَحْتَ ظِلِّهَا.
يَا عَلِيُّ، قُصَّ شَارِبَتَكَ؛ فَإِنَّهُ مَنْ طَالَ شَارِبُهُ سَكَنَ الشَّيْطَانُ فِي فِيهِ يَأْكُلُ مَعَهُ وَيَشْرَبُ
مَعَهُ.

يَا عَلِيُّ، اخْتَجِمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً فَإِنَّكَ لَا تَحْتَاجُ إِلَى الطَّبِيبِ أَبَدًا، وَلَا تَحْتَاجِمُ فِي أَوَّلِ
يَوْمٍ مِنَ الشَّهْرِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْبِرْقَانَ، وَلَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الشَّهْرِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحُمَى
الْغَبَّ وَالرَّبْعَ، وَلَا فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْبَرَصَ، وَلَا فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ فَإِنَّهُ يُورِثُ
الْوَجَعَ فِي الظَّهْرِ وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَلَا فِي الْيَوْمِ الْخَامِسِ فَإِنَّهُ يُورِثُ صُفْرَةَ الْوَجْهِ وَدِقَّةَ
الْعُرُوقِ، وَلَا فِي الْيَوْمِ السَّادِسِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْبَلْغَمَ وَالرُّطُوبَةَ، وَلَا فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ فَإِنَّهُ يُكْثِرُ
الْأَذَى، وَلَا فِي الْيَوْمِ الثَّامِنِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الرِّيحَ الْفَالِجَ، وَلَا فِي الْيَوْمِ التَّاسِعِ فَإِنَّهُ يُورِثُ نَقْصَ الْعَقْلِ
فِي الدِّمَاغِ، وَلَا فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ فَإِنَّهُ يُورِثُ مَوْتَ الْفَجَاءَةِ وَلَا فِي الْيَوْمِ الْحَادِي عَشَرَ فَإِنَّهُ يَنْقُصُ
الْجَمَاعَ، وَلَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي عَشَرَ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْجَرَبَ وَالْحَكَّةَ، وَلَا تَحْتَاجِمُ الرَّابِعَ عَشَرَ فَإِنَّهُ
يُورِثُ رِيحَ الْبَوَاسِيرِ، وَلَا تَحْتَاجِمِ الْخَامِسَ عَشَرَ فَإِنَّهُ يَنْقُصُ مِنْ نُورِ الْبَصَرِ.

ای علی، لجوج مباش و با لجبازان رفاقت مکن و بخیل مباش و با بخیل رفاقت مکن، زیرا که بخل اخگری در قلب فرزند آدم است.

ای علی، بخیل از خداوند دور و از رحمت او دور و از بهشتش دور است و به عذابش نزدیک.

ای علی، بر تو باد سخاوت زیرا که از اخلاق پیامبران و رسولان است.

ای علی، سخاوتمند به خداوند نزدیک و به رحمتش نزدیک و به بهشتش نزدیک است و از عذابش دور.

ای علی به اندکی از دنیا راضی باش و از همان اندک ببخش، زیرا که آنکه چنین کند در روز قیامت در زمره پیامبران و مرسلین محشور می شود.

ناخنهایت را ماهی دوبار کوتاه کن، آنکه ناخنهایش بلند شود، شیطان زیر سایه هایش می نشیند.

ای علی، سبیلت را کوتاه کن، زیرا هر آنکه سبیلش بلند گردد شیطان در دهانش منزل کند و با او خورد و با او بیاشامد.

ای علی، هر ماه یک بار حجامت کن، به پزشک نیازمند نخواهی شد، و در روز اول ماه حجامت مکن که مایه یرقان می شود و نه در روز دوم که مایه تب غب (یک روز در میان) و تب ربع (دو روز در میان) و در روز سوم ماه نیز حجامت مکن که مایه پیسی شود و نه در روز چهارم که مایه درد کمر و دوزانو شود و نه در روز پنجم که مایه زردی پوست و باریکی رگها شود، و در روز ششم نیز حجامت مکن که مایه بلغم و رطوبت شود و نه در روز هفتم که رنج را افزون کند، و نه در روز هشتم که مایه فلج می شود، و نه روز نهم که مایه کاستی عقل در مغز گردد و نه روز دهم که مایه مرگ ناگهانی شود و نه در روز یازدهم که مایه کاهش جماع گردد، و نه روز دوازدهم که مایه گال و خارش شود. و در روز چهاردهم نیز حجامت مکن که مایه بواسیر شود. و در روز پانزدهم حجامت مکن که مایه کاهش نور دیده می شود.

يَا عَلِيُّ، عَلَيْكَ بِالْاِحْتِجَامِ فِي السَّادِسَ عَشَرَ فَإِنَّ صَاحِبَهَا يَأْمَنُ الْجُنُونُ وَالْجُدَامُ
وَالْبَرَصُ. وَفِي السَّابِعَ عَشَرَ يَزِيدُ فِي الْبَدَنِ شَيْئاً مِنَ الدَّمِ، وَ لَوْ لَمْ يَحْتَجِمْ إِلَى سَنَةٍ. وَفِي
الثَّامِنَ عَشَرَ يَجْلُو الْبَصَرُ. وَالتَّاسِعَ عَشَرَ يَزِيدُ فِي الدِّمَاغِ وَفِي قُوَّةِ الْبَدَنِ، وَالْيَوْمَ الْعِشْرِينَ
يَنْفَعُ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً، وَالحَادِي [والـ] عِشْرِينَ يَزِيدُ فِي اللَّحْمِ وَالدَّمِ، وَالثَّانِي [والـ]
عِشْرِينَ يُصِحُّ اللِّسَانَ وَيُورِثُ الْبَرَكَهَ وَالْغِنَى، وَفِي الثَّالِثِ [والـ] عِشْرِينَ يَزِيدُ فِي
الشَّجَاعَةِ وَقُوَّةِ الْمِرَاسِ، وَالْيَوْمَ الرَّابِعَ وَالْعِشْرِينَ يَزِيدُ فِي الدِّمَاغِ وَيَذْهَبُ الْاَوْجَاعُ وَ
الخَامِسَ وَالْعِشْرِينَ يَزِيدُ الْحِفْظَ وَيَقْوِي الظَّهْرَ وَالْمَعْدَةَ وَالسَّادِسَ وَالْعِشْرِينَ يَذْهَبُ
الْبَلَاءُ وَالْاَحْزَانُ وَيَكُونُ صَاحِبُ اَمْنٍ مِنَ السَّحَرَةِ وَالشَّيَاطِينِ وَالثَّامِنَ وَالْعِشْرِينَ وَيُذْهِبُ
الْبَلَاءُ وَالْاَحْزَانُ وَيَكُونُ صَاحِبَ اَمْنٍ مِنَ السَّحَرَةِ وَالشَّيَاطِينِ، وَالثَّامِنَ وَالْعِشْرِينَ يُقَالُ:
إِنَّ صَاحِبَهُ يَأْمَنُ الْجُدَامَ وَيَذْهَبُ بِالْحُمَّى مِنْ صُدَاعِ الشَّقِيقَةِ، وَالتَّاسِعَ وَالْعِشْرِينَ فَقَدْ
اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسَلِمَ.

يَا عَلِيُّ، اخْذِرِ الْحِجَامَةَ يَوْمَ السَّبْتِ وَالْأَرْبَعَاءِ فَإِنَّهُمَا يُورِثَانِ الْبَرَصَ وَالْأَسْقَامَ
وَالْأَمْرَاضَ.

وَإِذَا بَنَيْتَ بَيْتاً فَأَبْدَأْ بِهِ يَوْمَ الْأَحَدِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَنَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ يَوْمَ
الْأَحَدِ.

وَإِذَا أَرَدْتَ سَفْراً أَوْ تِجَارَةً فَاقْصِدْ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ فِيهِ الشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ، وَغَرَسَ فِيهِ الْأَشْجَارَ، وَكَانَ صَالِحُ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْرُجُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَى
تِجَارَتِهِ، وَيَوْمَ الثَّلَاثَاءِ يَوْمُ خُرُوجِ الدَّمِ؛ لِأَنَّ قَابِيلَ قَتَلَ هَابِيلَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ.
وَيَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ يَوْمُ مَشُوءٍ يَوْمُ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ؛ خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ فِرْعَوْنَ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَ
فِيهِ ادَّعَى الرُّبُوبِيَّةَ، وَفِيهِ ادَّعَى الرُّبُوبِيَّةَ وَفِيهِ أُغْرِقَهُ اللَّهُ فِي الْبَحْرِ، وَفِيهِ ابْتُلِيَ النَّبِيُّ
أَيُّوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَفِيهِ طَرَحَ يُوسُفُ فِي الْجُبِّ، وَفِيهِ التَّقَمَّتِ الْحُوتُ لِيُونُسَ بْنِ مَتَّى، وَ
فِيهِ خَلَقَ اللَّهُ الظُّلْمَةَ وَالرَّعْدَ.

ای علی، برتوست که در روز شانزدهم حجامت کنی، زیرا که صاحب حجامت از جنون و جذام و پیسی، در امان خواهد بود، و در روز هفدهم خون را در بدن افزون کند حتی اگر به مدت یک سال حجامت نکند، و در روز هجدهم بینایی را جلا دهد، و در روز نوزدهم قدرت مغز و بدن را افزون کند و در روز بیستم هفتاد بیماری را دور می‌کند، و در روز بیست و یکم گوشت و خون را افزون کند، و در روز بیست و دوم زبان را سلامتی داده مایه برکت و ثروت شود، و در روز بیست و سوم شجاعت و قدرت تحرک را افزون کند، و در روز بیست و چهارم مغز را قوت داده و دردها را می‌زداید، و در روز بیست و پنجم حافظه را افزون کرده، پشت و معده را تقویت می‌کند، و در روز بیست و ششم، بلاها و اندوهها را از میان می‌برد، و حجامت‌کننده از شر ساحران و شیاطین در امان خواهد بود.

و در روز بیست و هشتم، گفته می‌شود، حجامت‌کننده از جذام در امان می‌ماند، و تب، سردرد نیمه سر [میگرن] را می‌زداید، و در روز بیست و نهم حجامت‌کننده از هرگونه بیماری در امان مانده و سالم خواهد ماند.

ای علی از حجامت در روزهای شنبه و چهارشنبه برحذر باش که مایه پیسی و انواع بیماریها شوند.

اگر خانه‌ای ساختی آن را در روز یکشنبه آغاز کن، زیرا خداوند عزوجل آسمانها و زمین را در روز یکشنبه ساخت، اگر خواستی به سفر روی یا قصد تجارت کردی روز سه‌شنبه چنین کن، زیرا خداوند عزوجل در آن خورشید و ماه را آفرید و در آن درختان را کاشت. و صالح پیامبر علیه السلام در روزهای سه‌شنبه برای تجارت خارج می‌شد و روز سه‌شنبه روز خاج شدن خون است زیرا قابیل، برادرش هابیل را در روز سه‌شنبه کشت.

و روز چهارشنبه، روز نحسی است، روز نحسی مستمر، خداوند متعال فرعون را، که لعنت خدا بر او باد، در آن روز آفرید و در آن ادعای خداوندی کرد و در روز چهارشنبه نیز خداوند او را در دریا غرق ساخت، و در آن روز ایوب پیامبر علیه السلام را امتحان کرد و در آن، یوسف به چاه انداخته شد و در آن روز نهنگ یونس بن متی را بلعید و خداوند در روز چهارشنبه تاریکی و رعد را آفرید.

و يَوْمُ الْخَمِيسِ طَلَبُ الْحَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ، وَالذُّخُولُ عَلَى السُّلْطَانِ؛ لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ عَلَى النُّمُرُودِ بْنِ كَنْعَانَ فِي حَاجَةٍ فَقَضَاهَا لَهُ، وَفِيهِ خَلَقَ اللَّهُ اللَّوْحَ وَالْقَلَمَ وَجَنَّةَ الْفِرْدَوْسِ، وَفِيهِ نَجَّاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ، وَفِيهِ رُفِعَ إِدْرِيسُ، وَلُعِنَ إِبْلِيسُ. وَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ يَوْمٌ مُبَارَكٌ؛ يَوْمٌ تُسْتَجَابُ فِيهِ الدَّعَوَاتُ، وَ تُقْبَلُ فِيهِ التَّوْبَاتُ، وَ هُوَ يَوْمُ النِّكَاحِ وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَالزُّهْدِ وَالْعِبَادَاتِ.

يَا عَلِيُّ، احْفَظْ وَصِيَّتِي كَمَا حَفِظْتُهَا مِنْ أَخِي جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَّمَهَا مَنْ اسْتَطَعَتْ.

تَمَّتِ الْوَصِيَّةُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَ عَلَى آلِهِ [الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ] هَرِينَ وَ أَصْحَابِهِ الْكَرَامِ الْمُتَجَبِّينَ وَ أَزْوَاجِهِ [أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ] -ن.

وَالنُّسخَةُ الَّتِي كُتِبَ مِنْهَا هَذِهِ الْوَصِيَّةُ [...] نُسخَةٌ فِيهَا اشْتِبَاهٌ وَ خَلَلٌ فِي ضَبْطِهَا وَ حَرَكَاتِهَا، فَاجْتَهِدْ فِي تَصْحِيحِ مَا أَمَكَنَ تَصْحِيحُهُ حَسَبَ الْجُهْدِ وَالطَّاقَةِ.

وَ كَانَ الْفَرَاغُ مِنْهَا فِي يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ ثَامِنَ عَشَرَ جُمَادَى الْآخِرَةِ مِنْ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ سَبْعِمِائَةِ الْهَلَالِيَةِ، وَ كَتَبَهُ أَيْضاً كَاتِبُ النَّهْجِ، حَامِداً وَ مُصَلِّياً وَ مُسَلِّماً وَ مُسْتَغْفِراً.

و روز پنج‌شنبه روز درخواست نیازها از مردم است و وارد شدن بر صاحب قدرت، زیرا ابراهیم خلیل علیه السلام در آن بر نمرود بن کنعان به درخواستی وارد شد و برای او انجام داد، و در روز پنج‌شنبه خداوند، لوح و قلم و بهشت برین را آفرید، و ابراهیم را در آن از آتش نجات داد و ادريس را مرتبت بخشید در روز پنج‌شنبه ابليس ملعون گشت.

و روز جمعه روز مبارکی است، روزی که دعاها در آن مستجاب گردند، و توبه‌ها پذیرفته می‌شوند، روز جمعه روز نکاح و خواندن قرآن و زهد و عبادت‌هاست. ای علی، وصیتم را حفظ کن همانگونه که از برادرم جبرئیل علیه السلام حفظ نمودم و به هرکس می‌توانی یاد بده.

وصیت تمام شد و سپاس از آن خدای جهانیان است و درود و سلام بر سرو تمامی بندگان از اول تا آخر، و خاتم پیامبران محمد بن عبدالله صادق امین و بر خاندان پاک و مطهرش و یاران بزرگ و برگزیده‌اش و بر همسرانش مادران مؤمنان. نسخه‌ای که از روی آن این وصیت نوشته شده است نسخه‌ای است که اشکالاتی در ثبت و حرکته‌ها دارد، بنابراین کوشش شد که تا آنجا که توان یاری کند، تصحیح شود. و تصحیح آن در روز چهارشنبه هجدهم جمادی‌الآخر سال ۷۲۹ قمری، پایان یافت و نویسنده نهج نیز آن را با حمد و سپاس و درود و تسلیم و طلب غفران نوشته است.

